نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی ، فرهنگی ،اقتصادی ورزشی

۱۶ صفحه ۶۰ تومان

پیش شماره ٤ - دوشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۷۶

ویژه نامه نوروزی

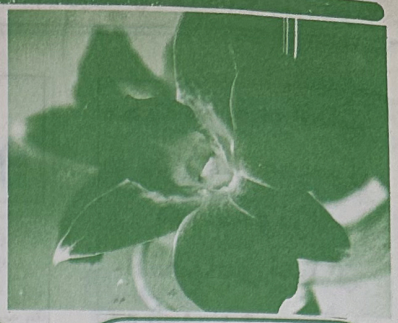

نسیم جنوب رودرروی وزیر کشور

وزیر کشور : هیچ قولی نمیدهم

بردستان ـ عکس از مهدی نوری مقدم

نسیم جنوب فرا رسیدن بهار را شادباش می گوید

تعیین محدوده جغرافیایی منطقه ویژه اقتصادی بوشهر

از سالن کوچک دبیرستان سعادت تا ...

نقد عملکرد پنج ماهه استاندار بوشهر

منتظر پیش شماره پنجم نسیم جنوب در هفته سوم فروردین ۷۷ باشید

- توصیه های یک بوشهری به وزیر امور خارجه
- برای اولین بار چاپ (زن ذلیل) ایرج شمسی زاده
- شورای حزب مدافعین جامعه مدنی در بوشهر
- از ظلم آباد تا باسیدون
- جلگه کهنسال گناوه
- سی نیز شهر علم و صنعت
- انتقادی شدید برجشنواره سوره
- سیمای اقتصادی بوشهر در آغاز قرن بیستم
- قلب بندر در آتش سوخت
- عشق به پیراهن وباشگاه
- با ورزش استان در سالی که گذشت

امام جمعه بوشهر :

آقای وزیر کشور ، مردم بوشهر گرسنه اند

فروش ویژه نوروز

نمایشگاه عرضه کالا در فروشگاه شهر وروستا

عرضه برنج ، روغن ، گوشت ، مواد غذایی ، پوشاک ، منسوجات و...

ساعت کار : از ۸ صبح تا ۸ شب

سال نو مبارک

فروشگاه سپهر

در خدمت شهروندان عزیز عرضه کننده انواع لوازم خانگی و چینی آلات به صورت نقد و اقساط

بوشهر- پاساژ آزادی ، تلفن : ۲۶۱۳۵

شرکت بوشهر سیستم

نماینده مرکز ماشینهای اداری ایران

عرضه کامپیوتر با مانیتور ۱۵ اینچ گلداستار

تلفن : ۳۴۴۵۶ - ۳۵۴۸۸

عکسباران

سال خوبی را برای همشهریان عزیز آرزو می کند

تلفن : ۳۷۵۳۵ - ۳۶۸۵۲

کتاب شعر جدید منوچهر آتشی

زیباتر از شکل قدیم جهان

گزیده شعرهای ۶۹ تا ۷۱ منتشر شد

عیدتان نوروز نوروزتان پیروز

رستوران دهداری

بالذیذترین غذاهای سنتی بوشهری وایرانی

سفارشات جهت مراسم پذیرفته میشود

نشانی : سه راه باغ زهرا - تلفن : ۳۵۶۸۳

« سال نو مبارک »

گالری گانات

پورس ساعتهای سوئیسی و ژاپنی

نمایندگی ساعتهای کولبر در استان بوشهر « زالی »

نشانی : بوشهر، میدان امام،

تلفن : ۳۰۳۳۳ - ۳۵۴۸۲

تولیدی اخوان

مانتو از تولید به مصرف

نشانی: خیابان لیان، پاساژ توحید

تلفن : ۲۳۶۰۱

لباس عروس وسفره عقد

تالار عروس

خیابان لیان ، جنب هتل میلاد

تلفن : ۲۸۷۹۴

MILAD

تنوع کیفیت نوآوری

موسسه تولید و پخش پوشاک مردانه

اعتبار ما رضایت مصرف کنندگان فروشگاههای عرضه محصولات میلاد است

قابل توجه ادارات و شرکت ها پوشاک دلخواه شما را تولید می کنیم .

تلفن : ۲۸۵۵۴

سال نو مبارک

آرایشگاه فتانه

گریم عروس در حد عالی در استان بوشهر

سفره عقد ویژه و سفره عقد سنتی بوشهر

به مدیریت رئیس اتحادیه صنف آرایشگران بوشهر

نشانی : بوشهر - بی‌سیم ، روبروی انبار مخابرات ، کوچه صداقت ، درب اول

تلفن : ۳۰۳۱۷

شرکت خدماتی سفید برفی نظیف

کلیه خدمات نظافتی ، بهداشتی ، خدمات کشتی ها و لنج ها

آماده ارایه خدمات به موسسات دولتی و خصوصی

تلفن : ۳۱۵۳۵

از نام مستعار تا نیروی انتظامی تا...

● یونس قیصی‌زاده

در هفته گذشته نامه‌ای تحت عنوان «معرفی روشنفکران اشتباه محض است» به چاپ رسید، که در آن به نقد روش نسیم جنوب پرداخته بود، آن نامه با اسم مستعار به دفتر هفته نامه ارسال و به چاپ رسید. بعد از آن نامه‌ای در جواب آن یادداشت از طرف یکی از ایثارگران و رزمندگان بوشهری بدستمان رسید که از دیدگاهی مخالف به رد مطالب مقاله اول پرداخته است. نویسنده این مقاله نیز، درخواست نموده که به سبب مساعد نبودن شرایط و اوضاع، اسم او را حذف نموده یا عنوان "امضا محفوظ" از آن مقاله استفاده نمائیم. همچنین مقاله‌ای دیگر نیز در خصوص عملکرد ۵ ماهه استاندار بوشهر توسط یکی دیگر از ایثارگران و رزمندگان بوشهری در این شماره به چاپ رسیده است که ایشان نیز مؤکداً خواستار حذف نام خود و استفاده از نام مستعار بودند. علاوه برآنها چندین نامه نیز در خصوص عملکرد ضعیف ادارات و نهادها آمده است، که همگی یا امضایشان محفوظ است و یا اساسیتان مستعار. واقعاً که عجب اوضاعی است هم نظر مخالف و هم نظر موافق جرأت نوشتن نام خود را بر نوشته‌شان ندارند، این ترس از چه سبب است؟ ناامنی فردی باعث می‌شود حتی کسی که نسبت به گودال خیابان به شهرداری نیز اعتراض نموده از عنوان اسم خود برحذر باشد. البته شکی نباید در این داشت که دراین اوضاع و احوال نه کسی حال دردسر ساختن برای خود دارد و نه کسی اصلاً بدنبال دردسر می‌گردد. اما چرا فکر می‌کنیم که هر اعتراض جزئی ولوحق و مستدل و یا اسناد مدارک، چیزی جز دردسر برایمان نخواهد داشت؟ خیلی ها فکر می‌کنیم که تامین فردی،درمیان نیست و یکی از دلایل آن این است که اشخاص همواره مورد نظرند، در ادارت و محل کار، در شهر و درحل زندگی و حتی شاید درخانه نیز از طرف گروهها و اشخاص مختلف مدام زیر نظر و فشار هستند که اینطوری باید باشد و نه آنطوری، این حرف را باید بزنی و نه آن حرف را، این کار را باید بکنی و نه آن کار! اطمینان شغلی در پاره‌ای از موارد وجود ندارد، هر لحظه به بهانه‌ای کوچک می‌توان گفت خداحافظ، واقعاً در بعضی جاها آدم نمی‌داند باید به چه کسی جواب بدهد، از بقال سرکوچه گرفته تا رئیس و همکار و همسایه و همخانه همه مدعی‌اند که چرا اینطور شده و یا نشده؟معلوم نیست از چه کسی باید حساب برد و برای چه کسی تره خرد نکرد، هر کسی به نوعی تجربه‌ای دارد و فکر می‌کند که حتی حقیرترین فرد نیز می‌تواند روال عادی زندگی او را به هم زده و برایش دردسر بیافریند. بعضی وقتها آدم فکر می‌کند که گویا همه او را چهار چشمی زیر نظر گرفته‌اند که اگر کوچکترین لغزشی کرد یا پس گردنی وگزارش ودستبند به راه راست هدایتش کنند، عجب جو پلیسی عجیبی برای خود ساخته‌ایم. این است که به سختی می‌توان کسی را شناخت. در ایام کنکور حزب الهی و اهل ریش و نماز، در ایام دانشگاه، آستین کوتاه، تیغ و صفا دادن صورت، درهنگام گزینش برگشت به حالت اول و بعد از رسمی شدن خلاصه اینکه نمی‌دانیم که آخرش کیست و چیست؟

البته بسیاری از این توهمات را خودمان در مقابلمان ساخته‌ایم، نه اینکه نیست اما فکر می‌کنم به این شوری نباشد. سه شماره از هفته‌نامه ما بیرون آمده، صدتا تلفن شده که هنوز هم هستید؟ البته نه اینکه چیزی گفته نشده باشد، اما چیز مهمی گفته نشده!(البته هنوز گفته نشده).

طوری برخورد می‌نمائیم مثل اینکه همه نسبت به هم غریبه‌ایم، آخر چه کسی می‌تواند مثلاً در دلسوزی و انقلابی بودن فلان رزمنده شک کند و مطلبش را ضد نظام بداند؟ مثل اینکه در بوشهر صد قوم از صد جای مختلف دنیا آمده‌اند وهمه هم با هم مخالف و منتظر اینکه یک نقطه ضعف از همدیگر بگیرند وبه همه بگویند. اصلاً حاضر نیستیم که از کوچکترین اشتباه همدیگر چشم بپوشیم . قاعدتاً باید اینطور باشد که اگر اشتباهی را هم دیدیم حداقل به خاطر هم وابقی بودن آن را نادیده بگیریم اما در این استان غریبه می‌آید مدیرکل مسئولین و نیروهای انتظامی هم یک درخواستی داریم و اینکه حالا که امکاناتی جهت تفریح مردم و مسافران نوروزی فراهم نکرده‌اید حداقل با اعمال تسنجیده وخشک و نظامی تعطیلات آنها را بهم نزنید. آدم بعضی وقتها که به کنار دریا برای قدم زدن می رود فکر میکند اشتباهی به پادگان وارد شده ، نیروی انتظامی برای آرامش مردم است نه اینکه خدای نکرده خودش آرامش را از مردم بگیرد.واقعاً مردم قدر زحمات شما را می‌دانند و از تلاش شما آگاهند بنابراین سعی کنید در این ایام شادی بخش سرور و شادی مردم به هم نخورد.

سوالاتی نیز شده در مورد نحوه گذران هفته نامه ، باید به عرض برسانم که بار اصلی تهیه مطالب برعهده شورای نویسندگان است و اما بحث پی اهمیت مالی نیز بر عهده چهار نفری است که نامشان در اول شناسنامه نشریه آمده‌است . فعلاً که امتیاز نشریه موقت است و از همین رو دست به عصا راه می‌رویم. سعی نموده‌ایم تمام کارهای نشریه در استان صورت گرفته و محتاج غیر نشویم . کاغذ هفته نامه بصورت آزاد از کاغذخانه پارس بوشهر تهیه می‌شود، حروفچینی و صفحه آرایی نیز تماماً توسط خودمان انجام می‌گیرد و زحمت چاپ این هفته نامه را نیز به گردن چاپخانه علوی بوشهر انداخته‌ایم . در همین جا تشکر میکنیم از زحمات دوستانی که زمینه چاپ کامل هفته نامه را در استان بوجود آورده‌اند خصوصاً از مدیر فرهنگ دوست چاپخانه علوی و دست‌اندرکاران و کارگران چاپخانه که از نزدیک شاهد زحمت آنان هستیم. این را نیز بگوییم که تاکنون از وام وایتجر چیزها هم خبری نشده است و حواله‌امان داده‌اند به سال دیگر ، تا خدا چه‌بخواهد. کلیه امکانات و وسائل مورد نیاز بصورت آزاد خریداری شده و ریالی و یا قلمی کمک ویا سوسید نیز از طرف هیچ ادارهٔ دولتی و غیر دولتی هم تاکنون دریافت ننموده‌ایم،نه اینکه بدمان بیاید ، کسی کمک نکرده ،بر روی هم رفته در این مدت کوتاه مبلغ بسیار جزیی! حدود سیصد میلیون تومان هزینه شده است که البته این مبلغ برای سه چهار نفر کارمند عددی‌نیست!البته تمامی این پول هنوز پرداخت نشده و بسیاری حوالت داده شده به آینده،دیگر زیادی عرضی نیست جز سلامتی و خوشی ایام در نوروز ۷۷ .

امام جمعه بوشهر :

آقای وزیر کشور ، بوشهری‌ها گرسنه‌اند

به گزارش خبرنگار نسیم جنوب ، حجةالاسلام فاضل فردوسی نماینده ولی فقیه و امام جمعه بوشهر در آخرین شورای اداری سال جاری در حضور حجةالاسلام عبدالله نوری وزیر کشور وباحضور استاندار ، نماینده مردم دشتستان و جمعی از مسئولان محلی ، نسبت به وضع اقتصادی و معیشتی مردم و رواج فساد واعتیاد در سطح شهر و استان بوشهر اعتراض شدیدی نمود.

فاضل فردوسی در قسمتی از سخنانش در این باره اظهار داشت :آقای نوری من وهمه مردم بوشهر معتقدیم که در این مدت سازندگی که کشور از لحاظ بودجه وتقسیم امکانات وضع مطلوبی داشته به بوشهر ظلم شده، به طوری که این استان از استانهای فراموش شده تلقی می‌شود. خیلی از استانها از خیلی از امکانات بهره مندشدند ولی به استان بوشهر یک امتیاز به دردبخور به مردم بوشهر داده نشده است .

آقای وزیر کشور مردم بوشهر گرسنه‌اند واز نظر معیشتی مشکلات بسیاری دارند. امکاناتی که می‌توانست این استان را نجات بدهد، از آن دریغ شد وبه دیگر جاها داده شد.

فقر در بوشهر بی‌داد می‌کند. اعتیاد به مواد مخدر در بوشهر بی‌داد می‌کند. مردم در تنگنا و بدبختی قرار دارند و راه چاره‌ای هم ندارند. در سفری که آقای هاشمی رفسنجانی به بوشهر داشتند من ترجیح دادم ایشان رااز خود برنجانم اما چوب خدا رابرخود نزنم و به همین خاطر هم گفتم مردم بوشهر گرسنه اند.

امام جمعه بوشهر در ادامه سخنانشان اظهار داشتند: واقعاً علت این همه بی مهری و بی توجهی به استان را نمی‌دانم چیست ؟ به دلیل فقر و گرسنگی بعضی از روستاهای استان از جمعیت به کلی خالی شده است. شهرهای بندر ریگ وگناوه از جمعیت خالی شده است . به داد این مردم بدبخت و بی‌پناه برسید. به خداقسم اگر رسیدگی نشود این مردم نجیب و صبور که از اول انقلاب تا اکنون در خط امام، رهبری واسلام بوده‌اند ممکن است خطرساز شوند. وضع مردم به اندازه‌ای خراب است که حتی نمی‌توانند اقساط بانک را بدهند. وقتی به آنها می‌گوییم آقا بانک ها وام می‌دهند ، می‌گویندکی می‌تواند قسط بانک را بدهد . این مردم را نجات بدهید.

آیاخدارا خوش می‌آید در حالی که بزرگترین پالایشگاه گاز در این استان میباشد، مردم یک کپسول گاز را ۴۵۰ تومان بخرند.

فاضل فردوسی در پایان گفت : چراگمرک این همه مردم را به زحمت می‌اندازد؟ چرا تعاونی‌های مرزنشینان ورشکسته شده است؟ چرا وضعیت کارت پیله وری این طور نابسامان است ؟ آقای وزیر کشور فکری به حال این مردم کنید.

گفتگوی رودرروی نسیم جنوب با وزیر کشور

وزیر کشور: هیچ قولی نمی‌دهم

در هنگام سفر هفته قبل وزیر کشور به استان بوشهر فرصت محدودی پیش آمد تا سید قاسم یاحسینی از طرف نسیم جنوب گفتگویی کوتاه با حجةالاسلام نوری داشته باشد.متن گفتگوی نسیم جنوب با وزیر کشور را در زیر می‌خوانید.

○ یاحسینی: آقای نوری بفرمائید پروندهٔ الحاق عسلویه به استان فارس آیا هنوز باز است یا بسته شده‌است؟

● وزیر کشور: راجع به چه چیزی صحبت می‌کنید؟

○ یاحسینی: یک سال قبل مطالبی دربارهٔ الحاق بندر عسلویه به استان فارس از سوی وزارت کشور مطرح بود که با اعتراض مردم بوشهر نیز روبرو شد.

● وزیر کشور: این متعلق به دوره‌ای است که من وزیر کشور نبودم. در حال حاضر چنین مسئله‌ای اصلاً مطرح نیست.

○ یاحسینی: ارزیابی شما از علت عقب افتادگی استان بوشهر نسبت به استانهای همجوار چیست؟

● وزیر کشور: شما موضوعی را مسلم انگاشته‌اید که من درباره آن اطلاع ندارم هنوز بر من مسلم نیست که استان بوشهر آیا از استانهای دیگر عقب افتاده تر است یا نه.

○ یاحسینی: د رعقب ماندگی بوشهر همین بس که صددرصد حرکتهای مبدأ کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران از مبدأ استان هرمزگان صورت می‌گیرد و حتی یک حرکت از مبدأ استان بوشهر انجام نمی‌شود.

● وزیر کشور: گفتم شما ممکن است درباره منطقه خود اطلاعات بیشتری داشته باشید. آنچه مسلم است در بوشهر کارهای انجام نشده بسیار زیادی وجود دارد که باید انجام شود. من قولی به مردم بوشهر نمی‌توانم بدهم اما آمادهام تا مسائل و مشکلات استان را در دولت مطرح کنم و این اطمینان را می‌دهم که با دیگر وزارتخانه‌ها نیز هماهنگی‌های لازم را انجام دهم.

○ یاحسینی: یک سؤال صریح از شما دارم.

● وزیر کشور: بفرمائید.

○ یاحسینی:کی بوشهر از این بن بست محرومیت نجات پیدا می‌کند؟

● وزیر کشور: امیدوارم با تلاش مسئولان محلی و عنایت خاصی که دولت به مناطق محروم دارد و همچنین با همکاری فعال دستگاههای اجرایی استان، محرومیت از چهره استان رخت بربندد.

○ یاحسینی: می‌بخشید حرفتان را قطع می‌کنم! خوب به یاد دارم شش هفت سال پیش هم که به بوشهر تشریف آورده بودید من عین همین سؤال را از شما کردم و جنابعالی هم درست عین همین پاسخی را که الان فرمودید، در مرداد هفت سال از آن تاریخ می‌گذرد اما بوشهر همچنان و هنوز در دایرهٔ محرومیت سرگردان است.

وزیر کشور: هنوز بر من مسلم نیست که استان بوشهر از استانهای دیگر عقب افتاده تراست

● وزیر کشور(بالبخند) : امیدوارم که بتوانم به مردم محروم استان در حدی که می توانم خدمت کنم. من الآن نمی‌توانم هیچ قولی به مردم بوشهر بدهم، اما امیدوارم بتوانم معضلات استان را به هیئت دولت منتقل کنم.

○ یاحسینی: از اینکه با صراحت با جنابعالی صحبت کردم امیدوارم ناراحت نشده باشید.

● وزیر کشور : خداوند به شما خیر بدهد.

محدوده جغرافیایی و سازمان مسئول منطقه ویژه اقتصادی استان بوشهر تعیین شد.

● بخش اقتصاد

شورای عالی مناطق آزاد تجاری - صنعتی در جلسه مورخ ۷۶/۱۰/۲۴ به ریاست جناب آقای خاتمی ریاست جمهور و با حضور آقای انصاری استاندار بوشهر به استناد ماده ۱۳ آئین نامه اجرایی بند «د» تبصره ۲۵ قانون برنامه پنجساله دوم توسعه اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی محدوده جغرافیایی و همچنین سازمان مسئول منطقه ویژه اقتصادی استان بوشهر، پیشنهاد شده از طرف استانداری استان بوشهر را به شرح ذیل تصویب نمودند:

الف - منطقه اول با مسئولیت اداره کل بندر و کشتیرانی

این منطقه به وسعت ۴۱ هکتار درمحوطه اداره بندرکه از شمال و شرق به دریا، از جنوب به اداره کل شیلات و از غرب به جاده کمربندی محدوداست و سازمان بنادر و کشتیرانی به عنوان سازمان مسئول این منطقه تعیین گردید.

ب - منطقه دوم با مسئولیت استانداری درسه محوطه به ترتیب: محوطه اول:زمینی به وسعت تقریبی ۱۸۸۰ هکتارکه در ۸ کیلومتری جاده بوشهر به شیراز که از شمال به بزرگراه بوشهر - برازجان،از جنوب و غرب به باقیمانده پلاک ۲۳۳_۲۳۱/ ۳۷۶۸ / و از شرق به جاده ساحلی و شهرک صنعتی محدود است.

محوطه دوم: در سرزمینی به وسعت تقریبی ۱۵۴ هکتار که از شمال به بزرگراه بوشهر- برازجان، از جنوب به شهرک صنعتی از شرق به جاده تصفیه خانه و از غرب به جاده ساحلی محدود است.

محوطه سوم: زمینی مربوط به نمایشگاه دائمی و مرکز تجارت ایران و قطر از شمال به خیابان چهار باندی از جنوب به خیابان دردست احداث عاشوری، از شرق به فضای ورزشی پلاک ۶۴۶و از غرب به جاده ساحلی محدود است و شرکت عمران و توسعه بوشهر بعنوان سازمان مسئول منطقه دوم تعیین گردید.

براین اساس مدیرعامل شرکت عمران و توسعه بوشهر و مجری منطقه ویژه صنعتی بوشهر درگفتگویی با خبرنگار اقتصادی نسیم جنوب عنوان نمود که تا کنون قرارداد مطالعه و تعیین جانمایی و کاربری اراضی این منطقه با مهندسین مشاور مناطق آزاد و همچنین قرارداد تهیه نقشه توپوگرافی این منطقه منعقد گردیده است که درآینده نزدیک با تهیه نقشه جانمایی منطقه قطعات تعیین شده جهت فعالیت به متقاضیان واگذار خواهد شد. همچنین مهندس صفوی گفتند : متقاضیان می‌توانند برای اطلاعات بیشتر در مورد واگذاری زمین و فعالیت در منطقه ویژه اقتصادی صنعتی بوشهر به شرکت عمران و توسعه مراجعه یا با تلفن ۳۶۰۷۰ تماس حاصل نمایند. این هفته‌نامه ضمن آرزوی موفقیت برای مجریان انتظار دارد که مسئولین با تسریع کار بتوانند اطلاعات کاملتری را به مردم ارایه دهند.

دیدار مجمع پیروان خط امام دراستان بوشهر بامعاون رئیس جمهور

در سفر اخیر حجةالسلام موسوی لاری معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور به بوشهر مجمع پیروان خط امام دراستان بوشهر با وی دیدار نمودند. دراین دیدار مسائل و مشکلات استان بوشهر و انتصابات در کشور توسط تعدادی از اعضای مجمع مطرح گردید و پس از آن معاون رئیس جمهور مطالبی در خصوص وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور و مسائل مدیریتی و انتصابات بیان داشتند. موسوی لاری در این دیدار اظهار داشتند که ما قصد حذف نمودن افراد رقیب را نداریم ولی در مسئولیتها از کسانی استفاده می‌شود که برنامه اصول و اهداف آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور را قبول داشته و به آن عمل نمایند.

دفتر مهندسی طرح و بنا

بامجوز رسمی و بیش از ۱۵ سال سابقه در خدمت همشهریان عزیزی‌که طرحی زیبا و اجرای مناسب بانظارت دقیق میخواهند.

بوشهر - میدان امام خمینی - کنار تبلیغات اسلامی

تلفن: ۳۶۹۶۰-۳۳۴۱۶

از سالن کوچک دبیرستان سعادت تا تئاتر فراگیر این سال‌ها و شعر و قصه این روزگار

• منوچهر آتشی

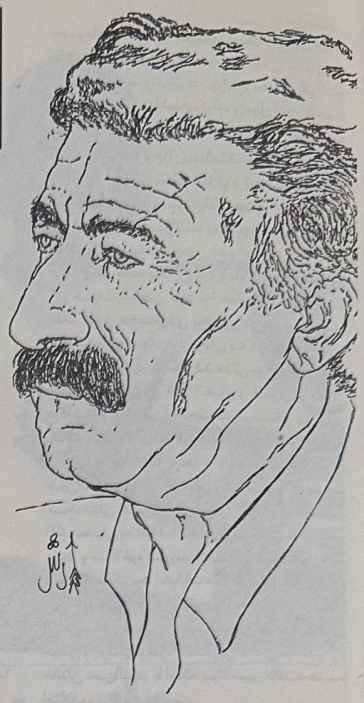

قریب سی سال که از درب بزرگ قدیمی دبیرستان سعادت وارد این محیط مقدس و ارجمند نشده‌ام.(تقصیر روزگاراست - و چه بسا مردم روزگار - که سنگ تفرقه میان آدم‌ها و زندگی و دوستان گذاشته و حتی زیستگاه خاطره‌های گذشته می‌اندازد.)

این که می‌گویم «مردم روزگار» بخاطر آن است که ما در گذشته، که با دبیرستان سعادت (این یکی از کهن‌ترین مراکز فرهنگی ایران) ارتباط مستمر و کارساز داشتیم، پیوسته مترصد پیش‌آمدی بودیم تا ازاین قلب تپندهٔ فرهنگی -اجتماعی‌شهر- به هر بهانه، تپش‌های حیات را به نشانهٔ زنده بودن شهر وجامعهٔ شهریمان به طنین آوریم و جانهای مشتاق هنر و اندیشه را به سوی این کانون‌گرم و زنده فرابخوانیم، زیرا دبیرستان سعادت، فقط یک دبیرستان نبود، از این بیشتر، فقط مرکز فرهنگی شهر نبود، دبیرستان سعادت کانون رایزنیهای همهٔ مسایل حیاتی بوشهر بود. بیشتر نشست‌های سیاسی، نظامی حتی، در این کانون برگزار می‌شد. یادم می‌آید "رفراندم" معروف زمان مصدق، درهمین محیط سامان گرفت و دسته‌های مختلف مردم، کارگران و پیشه‌وران، برای تائید و تثبیت حکومت ملی مصدق، از اطراف و اکناف شهر به سوی این مرکز سرازیر بودند. اگر درست به یادم مانده باشد، جشن آزادی آذربایجان از چنگ فرقه (دموکرات) دراینجا برگزار شد، و یکی از حوادثی که با خاطره‌های هنری من گره می‌خورد نیز اجرای نمایش به همین مناسبت بود. درآن سال(که تاریخش دقیقاً در ذهنم نمانده) دو نفر از افسران نیروی دریایی (ری بُد و پیروزرام) از دبیرستان مدد خواستند تا تئاتری اجرا کنند. نمایشنامه مورد نظر، چندان خط و ربط تئاتر معمولی و متداول نداشت و تلفیق چندین صحنهٔ موزیکال جنگ و فداکاری در راه میهن بود، که تا حدود زیادی، از دلاوریهای جلال الدین خوارزمشاه در زمان حمله مغولان مایه می‌گرفت و چاشنی آن شعر زیبا و حماسی دکتر حمیدی شیرازی، درهمین زمینه بود. من نقش یک فرمانده جنگ را برعهده داشتم که کشته می‌شدم و نعشم انگیزهٔ دلاوری سربازان و جنگاوران می‌شد. این حوادث در متن و کلام شعر فوق‌الذکر می‌گذشت. یادم می‌آید برای نشان دادن خون و زخم، هر چه کشته بودند، رنگ مناسب، که زود شسته شود، گیر نیاورده بودند، ناچار از «میکروکرُم» - مایع قرمز رنگ ضدعفونی - استفاده کردند، و این سبب شد که من تا یک هفته بعد از پایان نمایش با صورت سرخ و رنگی سرکار می‌رفتم، چون میکروکرم، رنگی تقریباً پایدار داشت و باید به تدریج زایل می‌شد.

باری، گفتم مترصد هر فرصتی بودیم، تا سالن کوچک دبیرستان سعادت را (که سمت راست ورودی در بزرگ دبیرستان واقع بود) پر هلهله و غوغا کنیم. در همین سالن کوچک - باگنجایش زورچیان حداکثر یک صد نفر - بود که ما دانش‌آموزان سال اول تا سوم (دبیرستان همین سه کلاس را داشت) - نمایشنامهٔ بیژن و منیژه را (که من و جوانی بنام آدمیت از روی شاهنامه تنظیم کرده بودیم) به یاری تعدادی از دبیرانمان به اجرا درآوردیم. احتمالاً حدود سال ۱۳۲۹، کمتر یا بیشتر بود. چون قبلاً ماجرای این نمایش را درجای دیگر بصورت خاطره نقل کرده‌ام و همشهریان خوانده‌اند، به تکرارکسالت بار آن مبادرت نمی‌کنم. فقط تأکید می‌کنم که اجرای این نمایش، در واقع، به تعبیری، نخستین حرکت مترقی دانش‌آموزی دربوشهر بودکه بعدها دنباله پیدا کرد و می‌توان گفت منشأ حرکت سیاسی دانش‌آموزی هم شد. زیرا در پایان همان یکی دو سال بود که نهضت ملی شدن نفت آغاز گردید و دو سه سال بعدش، دبیرستان سعادت، مبدأ حرکتهای ملی - مذهبی، علیه شاه و به نفع ملی شدن نفت و بعدها، مطلقاً ضد سلطنت، گردید.

کسانیکه بعد از انقلاب به آرشیو سازمان امنیت دست یافته باشند حتماًپی برده‌اند که دانش‌آموزان و دبیران دبیرستان سعادت، چه تاوانی بابت مبارزات خود دادند و ساواک چه حساسیتی روی جوانان دانش‌آموز پیدا کرده بود.

صادق چوبک و پرویزی در سالن کوچک

احتمالاً سال ۱۳۴۳ بود(حسن زنگنه که آن سالها دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان بود، بهتر از من این ماجرا را بخاطر دارد و اغلب نقل می‌کند) که به ما خبر دادند چوبک و پرویزی، به بوشهر آمده‌اند. انجمن ادبی دبیرستان بلافاصله تدارک دیدار داد و ما در سالن کذائی، از این نویسندگان پذیرائی کردیم.

ابتدا این بنده پشت تریبون رفتم و چنین خوش‌آمد گفتم (به نقل از زنگنه!) : دانش‌آموزان، از اینکه دو نفر از نویسندگان معروف کشور- وشهر - به بوشهر، و به این سالن آمده‌اند، خیلی هیجان زده هستند. اما من دراین دیداروحضور چیز غریبی نمی‌بینم. چوبک و پرویزی دو نفر بوشهری هستند که به شهرخودشان آمده‌اند و حتماً توقع ندارند ما جلو پایشان پره سر ببریم. بهتر است خودشان بیایند و با خوانندگان کتابهایشان حرف بزنند. چون آنها، اگر ارزشی دارند، بخاطر چیزهایی است که نوشته‌اند، نه بخاطر مقام اداری یا پارلمانی شان (اشاره به پرویزی بود) و .

باری به هر حال، نمی‌دانم این سالن کوچک حالا در چه وضعی است. قطعاً دیگر وجود ندارد، واگر هم داشته باشد صورت و سامان دیگر دارد و با تئاتر هنر سروکارش نیست.

از سال ۱۳۴۳ (که من بعد از پایان دوره دانشسرای عالی تهران دوباره به بوشهر برگشتم) در زمان مرحوم مستوفی، رئیس جدی آموزش و پرورش آن سالها، سالن دیگری در شمال دبیرستان سعادت ساخته شد و از آنجا بود که فعالیت‌های تازهٔ هنری در بوشهر آغاز گردید، و خصوصاً در زمینهٔ تئاتر و شعر و نقاشی کارهای ارزشمندی بوجود آمد.درآن سالها بوشهر فرمانداری کل بود (و هنوز تابع استان فارس) ولی عملاً هیچ نوع وابستگی به فارس نداشتیم، بویژه در زمینه کار فرهنگی. در سال ۱۳۴۳ اولین اردوی هنری کشور در رامسر تشکیل شد، و اولین اردوی هنری در بوشهر نیز، زیر نظر و با سرپرستی بنده، به رامسر دعوت شد. هشت نفر دانش‌آموز پسر در رشته روزنامه‌نگاری،خطاطی و نقاشی، این اردو را تشکیل می‌داد. ولی همین هشت نفر، درآن سال، چنان نقشی در رامسر بازی کردند که بی‌اغراق، تمامی اردوگاه را تحت تأثیر خود قرار دادند.

دبیرستان سعادت کانون رایزنیهای همه مسائل حیاتی بوشهر بود

درآن سال، محمد بیابانی نخستین شعر خود را به زبان بومی برای جمعیت خواندو تشویق گرفت:

«کلنگ گل پر از گل واودن گلها به باگدن»

و ایرج صغیری نخستین نقش کارگردانی خود را دراجرای سه چهار گروهٔ یزله، چنان خوب اجرا کرد و دانش‌آوزان و مسئولان تربیتی استانها را تحت تأثیر قرار داد،که تا پایان اردو، بچه‌های بوشهر ، ناگزیر بودند مرتب، یزلهٔ خود را برای مشتاقان استانهای دیگر جلوی چادرهایشان اجرا کنند. یزله همه گیر شد و تازه خوزستانی‌ها را هم به همین هوا انداخت تا سالهای بعد آن را در قالب آواز و موسیقی قاعده مندتر کنند و به‌گوش و نظر همه مردم ایران برسانند. ازهمان سال ،هرسال هنرمندان بوشهری - که هرگز بودجه‌ای برای اعزام نداشتند- بطور خصوصی - به دعوت امور تربیتی - به اردوها دعوت می‌شدند تا هنرمندی کنند. تا آن سال، استانهای دیگر ایران می‌کوشیدند سیمای به اصطلاح متجددی، شامل ارکست و تئاترهای کلیشه‌ای در رقص و آواز مد روز، از هنر عرضه کنند. اما توفیق یزلهٔ بوشهریها(ویک کُر از موسیقی محلی همدان به رهبری مرحوم گلپریان) آنها را بیدار و هوشیار کرد وبه آنها آموخت که سرچشمهٔ هنر را در فرهنگ بومی و مراسم مذهبی و ملی خود جستجو کنند.نه به تقلیداز هنر کلیشه‌ای سالنهای لاله‌زار تهران.

باری، و صد باری به هر جهت، سالن کوچک دبیرستان سعادت، سرچشمه و خیزگاه همه جلوه‌های هنری بوشهر بود. درگذشته دورترنسل چوبک و پرویزی را روانه بازار هنرکرد.کمی بعد نسل ما - من و نعمتی زاده، و شریف و دیگران - و کوتاه زمانی بعد از ما، نسل محمد بیابانی، علی‌باباچاهی، ایرج صغیری، منیرو روانی‌پور و بسیاری دیگر را و بی‌تردید، بالنگان و خلاقان جوان، که امروز عرصه را در اختیار گرفته‌اند، هرچند یادی از «سالن کوچک» ممکن است نداشته باشند، ولی خاطره‌ای از آن دارند ومی‌دانندکه به آن کانون گرم مدیونند. مگر حسن زنگنه،سید قاسم یاحسینی، خورشید فقیه، علیرضاشیرکانی، ابوالقاسم ایرانی، احمد آرام، و ده‌ها نام آشنای هنرمندان و هنروزران امروز - ازکجا آمده‌اند؟ ریشه همه آنهاهمانجاست و شاخ و برگشان - برشانه دیوارهای دور و نزدیک ایران .

چندی پیش - که گروهی ازهمندان قصه و نقد قصه، به قافله سالاری رضا سید حسینی مترجم و محقق گرانقدر معاصر و به همراهی جلال خسروشاهی و دیگران - به میزبانی ارشاد بوشهر- به بندر آمده بودند، و بنده به اشتیاق و خواست سید حسینی درمجلس آنها شرکت کردم به قصه خوانی دو جوان برومندگوش دادم، غیر از ستایش میهمانان از قصه‌های خوانده شده، که به هر حال غرور آفرین بود، صحنهٔ زیبای دیگری پیش آمد که عین سربلندی بود. وقتی آقای یاحسینی مطلب خود - زیرعنوان تاریخ قصه‌نویسی در بوشهر - را در واقع خیلی شتابناک گزارش کرد، و نامهائی را ردیف نمود، از احمدخان دریابیگی، فاضل‌جمی، رکن‌زاده آدمیت، و تا صادق چوبک، رسول پرویزی، نجف دریا بندری، محسن شریف، رضاصفدری، احمدآرام، ماشاا رضازاده، خورشیدفقیه، منیرورواني‌پور، تا چهره‌های امروزی‌تر داستان‌نویسی بوشهر مثل حبیب جاسمی، علی صالحی، حبیب احمدزاده ومجناب رضا سیدحسینی، که گویا برنامه‌ای برای سخنرانی یا هرگونه گفتاری نداشت، بی‌اختیار بلندشد و پشت میکروفن و حیرت خود را آشکارا، درآمیخته با تحسین فراوان اعلام داشت وخصوصاً گفت که: "راستش، من بوشهررا یا یکی دوسه نام آشنا می‌شناختم، اما هرگز فکر نمی‌کردم این همه چهره، و این همه نام بلند، که با بسیاریشان هم آشنائی داشتم - همه از بوشهر باشند. " و چه بایدبگویم، فرجام کلام ، جز اینکه جوانان امروز بکوشند تا نامشان سزاوار همنشینی این نامها باشد، و چون در زمانه‌ای فارغ‌تر و با فراغ واسباب مهیاتر زندگی و کار می‌کنند، کار به سامانتر و پربارتر تولید کنند و نام خود و دیارشان را پیوسته استوار وبرقرار نگاه دارند.

عکسهای یادگاری

سید محمد هاشمی فرد (ساجد)

ای غزلهای پریشان، عکس‌های یادگاری!
یادگاران تفرج در هوای بیقراری!
بیش از این ، چشم حیرت خرده مرجا م مگیرید
شعله بارانم مخواهید، آبشاران فراری!
من همان دلگیرم از تنگ تباه زرد بودن
سبز می‌خواهیدم آیا سرزمینهای بهاری!
ابر را من گفته بودم بر شبم شیون ببارد
انعکاس چشم من بود اختران را آبشاری
همان! چه می خواهید از نیزار دست‌افشان آهم
کوکان نالدام حظ می‌کنند از نی سواری
برق عشق افتاد در جانم که اقیانوس باران
ماه را خندیدم و خورشید را در سوگواری
قسمتم پیش از تقلای تپیدنها رقم زد
مثل قمری د رتعزل، شعله را آئینه داری
هرگیاهی مثل من بر شانه‌اش آتش بروید
می‌تواند حس کند این زخم را، این زخم کاری
دست بردارید ای خمیازه‌ها تا من بسوزم
دوست نمی‌دارم در آتش لحظه‌های جان سپاری.

زاغ

• نسترن الحاوی

صدای پای کوچک باران
بهار را
که زیر پوستهٔ خاک خوابیده بود
بیدار کرد
و دانه‌های تشنهٔ گندم
از سینهٔ سبوی نمدار
شیر گوارای سبزینه نوشیدند
و روی تاقچه
آواز سبز نوروزی خواندند
پایان انتظار بود
و تنگهای بلورین پر از آب ناب
با واژه‌های سرخ ماهیها
ترانهٔ شاباش سر دادند
یک زاغ خسته
قاری کشید و از سر دیوار پرزدورفت
و هیچکس
طنین روشن جانش را
که از تمام برفهای جهان سپیدتر بود
نشنید.

زخم شقایق

• کاووس کمالی‌نژاد

بیای خسته تر از من، صدایم کن صدایم کن
و با زخم شقایقها بیا و آشنایم کن
پرستوها همه دیشب لب پرواز بوسیدند
من آن مرغ گرفتارم بیا امشب رهایم کن
بدست موج بسپارم که با دریا درآویزم
و بر یک کشتی خنجر تو امشب ناخدایم کن
اگر رفتم بیاد من سکوت خسته را بشکن
ودرآن روز بارانی «که میدانی» صدایم کن
بدیدار تو پنهانی، شبی با گریه می‌آیم
نمی‌دانم، خودت فکری برای رد پایم کن
چه تنها گریه می‌کردی بحال کوچه‌ها آنشب
من آن قربانی پیرم فدای کوچه‌هایم کن.

اسفند

• جلال خسروی

دلم را
به سایه می‌ریزد
دلم را
به سایه ریخت
غروب
نم‌نم بارانی ست
آن سوی پنجره
بیا قدم بزنیم
حرفها را
قدم بزنیم
چقدر خاطره دور است
چقدر خاطره دورتر
و اسفند
که سالها را
به سایه ریخته
به سایه می‌ریزد

نسیم جنوب

ملک التّجارهای بوشهری

دکتر سید جعفر حمیدی

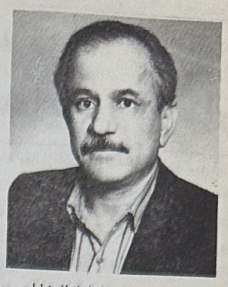

داشتن لقب و عنوان در عصر قاجار از افتخارات محسوب می شد، به ویژه اگر شخص سلطان صاحب قران یعنی ناصرالدین شاه قاجار این لقب را عنوان می فرمود. دریافت لقب و عنوان از دو حال خارج نبود یا اینکه شخص بر اثر خدمت یا لیاقت یا اظهار چاکری، مورد مرحمت قرار می گرفت و صاحب عنوان، لقب، عصای مرصّع، جبّه، حمایل کلاه، انفیه دان، قلمدان، شمشیر، خنجر، رد، جقّه و یا تمثال مبارک می شد، یا اینکه القاب و عناوین از طریق خرید، زیب و زیور نام کسی می گردید. مناصب و حکومت ولایات و ایالات نیز با توسط ناصرالدین شاه به مزایده گذاشته می شد و به فروش می‌رسید و یا بر اثر نوکری و چاکری و تملّق به کسی می‌رسید. اما عناوین تجّار و بازرگانان از دو مقوله بالا مستثنی بود به دلیل اینکه تجّار، نبض اقتصاد کشور را در دست داشتند و حکومت پیوسته به آنها نیاز داشت وگاه از آنها قرض و وام هم می گرفت. هر شهری برای خود رئیس التجّاری داشت و ملک التجّاری. مخصوصاً شهرهای بزرگ اقتصادی تجاری مانند تبریز، تهران، یزد، اصفهان، کرمان، بوشهر و ... معمولاً این القاب با تشریفات و هدایای مخصوص پادشاه به ذینفع تفویض می شد. عنوان هایی مانند مُلک (عون الملک طغرل میرزا) دوله (اعتماد الدوله) سلطنه (صمصام السلطنه) دین (ظهیرالدین) میرزا (بهمن میرزا) خان (علیقلی خان) و صدها عنوان دیگر در عصر قاجار رواج داشت. مثلاً می دانیم که فتحعلیشاه قاجار از زنان متعدد، دارای بیش از یکصد و بیست پسر و هشتاد دختر بود. احمدمیرزا عضدالدوله فرزند فتحعلیشاه در کتاب خود – تاریخ عضدی – از زنان سیصدگانه فتحعلیشاه، شصت‌وپنج نفر را با القاب و عناوین ذکر نموده است.(۱) و مؤلف رستم‌التواریخ تعداد ۱۰۳ نفر از پسران آن پادشاه بی‌خیال را با ذکر عناوین مثل نواب قهرمان الملکی عباس میرزا، نواب شجاع الملکی محمد علی میرزا، نواب اعتماد الملکی حسنعلی میرزا و ... نام برده است.(۲)

برای تجّار و بازرگانان القابی مانند رئیس‌التجّار، ملک‌التجّار، معین‌التجّار، و غیره رایج بوده است. بوشهر بخاطر داشتن بازرگانان عمده، از داشتن تجّاری با این عناوین بهره‌مند بوده است. رئیس‌التجّار حاج عبدالرسول طالبی، معین التجّار حاج آقا محمد فرزند حاج محمد رحیم دهدشتی، ملک‌التجّار حاج عبدالمحمد، حاج آقا محمد علی، حاج محمد مهدی، حاج محمد جعفر، معروف به حاج بابا.

«ملک التجّار اول»- حاج عبدالمحمد ملک التجّار بوشهر فرزند حاج غلامحسین و نوه حاج علی اکبر کازرونی بود. جدش حاج علی اکبر در سال ۱۲۱۰ هجری قمری از کازرون به بوشهر مهاجرت کرده و خاندان وی در این شهر مقیم شده بود. حاج عبدالمحمد در سال ۱۲۶۰ هجری قمری به لقب ملک التجّاری ملقب شد و از تجّار سرشناس بوشهر بود، همسر وی ملکی جان عمه حاج معین التجّار بود، اما فرزندی نداشتند. حاج عبدالمحمد در سال ۱۲۷۳ هجری قمری درگذشت و برادرش آقا محمدعلی منصب ملک التجّاری را دریافت نمود که او هم بدون فرزند در سال ۱۲۹۵ هجری قمری وفات نمود. سومین برادر یعنی آقا محمدجعفر معروف به حاج بابا به عنوان سومین ملک التجّار برگزیده شد. حاج بابا ملک التجّار دارای چندین کشتی و صاحب تمول بسیار بود. گویا بواسطه کارشکنی هایی که در کار تجارت او می شده مبلغ دویست تومان به وزارت خارجه پرداخته و وزارت خارجه اعلام کرده که (حاجی بابا صاحب) رعیت انگلیس است کسی متعرّض او نباشد. فوراً بالیوز انگلیس ، این نوشته وزارت خارجه را به لندن فرستاده که دولت ایران خود تصدیق می نماید که مشارٌالیه رعیت انگلیس است و از لندن او را به رعیتی خود پذیرفته، حکم مخصوص نوشته برای او می‌فرستد. اکنون حاجی بابا صاحب با کشتی های خود و املاک و عمارات و دولت خود متعلق به دولت انگلیس است. پس یک قسمت از تمول بوشهر و شرکت خلیج فارس اکنون به تصرف انگلیس داخل می‌شود بواسطهٔ دویست تومان.(۳)

پس از انتخاب حاج‌بابا، همه اموال ملک التجّارهای قبلی به وی رسید.

حاج‌بابا صاحب سه فرزند- دو پسر و یک دختر بود – محمد حسین، غلامحسین و فاطمه. هر دو پسر در زمان حیات پدر مردند و فاطمه توسط پدرش مسموم شد. از غلامحسین دو پسر برجای ماند به نام های شاهزادی و ماهزادی، و از محمد حسین یک پسر باقی ماند به نام محمدمهدی که بعدها ملک التجّار چهارم بوشهر شد.

ملک. حاج محمدمهدی ملک التجار بوشهر فرزند محمدحسین در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در کلکته متولد شد و پس از درگذشت پدربزرگش محمدجعفر حاج بابا، منصب ملک التجاری به او رسید و او چهارمین و آخرین کسی است که به این لقب، ملقب شده است. ثروت حاج محمدمهدی ملک باندازه‌ای بود که برای نگهداری آن از بانک خصوصی خویش استفاده می کرد. حاج محمدمهدی ملک مرد ثروتمندی ولی بسیار مسرف و ولخرج بود، البته بعضی از سیّاحان از او به خسّت و امساک یاد کرده‌اند. درباره اسراف کاری های او در بوشهر داستان های بسیاری شایع است. از جمله اینکه در هنگام عروسی پسرش از شهر بوشهر تا بهمنی را با قالی فرش کرده و سماور را با سوزاندن اسکناس به جوش آورد. ملک دو بار به زیارت بیت‌اللّه الحرام و یک بار به دیدار ظل‌السّلطان رفت. یک سال حکومت بندرعباس و لنگه و یک سال نیز حکومت دشتی و دشتستان و بوشهر به عهده داشت، اما گویا مردم از او رضایتی نداشتند. (در سال ۱۳۰۴ حکومت بوشهر به دست حاج محمدمهدی ملک التجّار افتاد و درصدد افتاد که شیخ نشین های خلیج فارس را انقراض دهد).(۴)

ماجرای لشکرکشی ملک التجّار به لنگه و شکست شیخ قضیب در سفرنامهٔ سدیدالسلطنه گزارش شده است. با روی کار آمدن حسینقلی خان نظام السلطنه مافی و محمدخان سعدالملک حکومت از دست ملک خارج شد. حاج محمد مهدی ملک التجّار در اواخر عمر دچار ورشکستگی شد و عمارت بزرگ او به تصرف حاج محمدحسین تاجر بوشهری درآمد و اموال خود را از دست داد. مدتی به هندوستان رفت و همزمان با آمدن قوام الملک به بوشهر و عزل سعدالملک، ملک از هندوستان به بوشهر آمد و به مخالفت با قوام پرداخت و به همین مناسبت به تهران احضار شد اما در بوشهر شورشی به نفع وی برپا گردید و در بازگشت به بوشهر به حرم امامزاده عبدالمهیمن رفت و متحصّن شد و آنچه که از اموال خود برایش باقی مانده بود خرج کرد تا بالاخره قوام‌الملک را از کار حکومت منفصل نمود. اما همان گونه که گفته شد ملک التجار محمدمهدی بوشهری دوباره ورشکست و مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به «دیوید ساسون» مسیحی در بوشهر بدهکار شد. مدتی به هندوستان رفت و سرانجام در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در بمبئی درگذشت و جنازه‌اش به نجف اشرف منتقل و مدفون گشت. ملک دارای سه فرزند بود. رباب خانم از همسر گرجی خود داشت که بعدها به همسری احمدآقا فرزند عون‌الملک درآمد. از همسر دیگر خود که دختر محمدعلی خان وکیل‌الدوله شیرازی بود پسرش آقامحمدعلی به دنیا آمد که بعد از پدر مدتی ملک التجار بود. و بالاخره فرزند دیگرش آقاعبدالمحمد انتصارالممالک بود. امتیازات ملک از دولت عبارت بود از: درجهٔ سرتیپی، عصای مرصّع و لقب جناب و انگشتری الماس و هزار تومان مواجب. همسران متعدد از گرجی و حبشی و چرکسی و غیره داشت. بین خاندان ملک‌التجار و خاندان معین‌التجار با اینکه پیوند سببی داشتند همیشه اختلاف و نزاع وجود داشت.

عمارت ملک: از جمله آثار بازمانده ملک‌التجار بوشهری عمارت رفیع و وسیع او است در بهمنی که بقایای آن امروزه در حال انهدام است.

این عمارت بسیار بزرگ شامل دو طبقه با اتاق ها، سالن‌ها، راهروها، هلال ها و طاقی های زیبا است. در کنار این عمارت وسیع، عمارات دیگر با خانه های وسیع برای کارکنان و مستخدمین ملک وجود داشت. اصطبل مخصوص و بانک خصوصی ملک در قسمت غربی عمارت بزرگ بنا شده بود. در موقع حملهٔ تنگستانی‌ها به بوشهر این عمارت به صورت پایگاه نظامی احمدخان دریابیگی درآمد اما حمله‌ای به بوشهر صورت نگرفت. ملک علاوه بر این عمارت، ساختمان دیگری در بوشهر داشته که قبلاً متعلق به میرزاسماعیل خان معتصم‌الملک کارگزار بوشهر بوده است، و ملک این عمارت را بجای طلب خود از او گرفته بود. مسجد ملک در محلهٔ شنبدی بوشهر هنوز پابرجااست.(۵)

عکس از محمد رضا حمزیان

یادداشتها

۱ - ر.ک تاریخ عضدی، احمد میرزا عضدالدوله، تهران انتشارات سرد ۱۳۶۲

۲ - رستم‌التواریخ، محمد هاشم آصف به اهتمام محمد مشیری، تهران

جیبی ۱۳۵۲ ج ۲ ۲۵۳۷ و ح ۳ ص ۴۶۶

۳ - حاج امین الضرب (تاریخ تجارت و سرمایه گذاری صنعتی در ایران)، خسرو معتضد، تهران انتشارات جاویدان ۱۳۶۶ ص ۱۶۷

۴ - سفرنامهٔ سدیدالسلطنه کبابی محمدعلی به کوشش احمد اقتداری تهران انتشارات بهنشر ۱۳۶۲ ص ۶۰۶

۵ - برای اطلاع بیشتر از زندگی ملک ر.ک سفرنامهٔ سدیدالسلطنه کبابی که به طور پراکنده اطلاعاتی را از ملک به دست داده است.

با عرض صمیمانه ترین سلامها حضور شما دست اندکاران محترم هفته‌نامه "نسیم جنوب" و با عرض تشکر و تبریک به مناسبت آغاز کار این هفته نامه. حقیقتش من از طرفداران پروپاقرص این هفته نامه هستم و خواهم بود. امیدوارم هر روز شاهد موفقیتها و پیشرفتهای شما باشم. من دختری هستم ۱۸ ساله با دیپلم علوم تجربی‌اهل یکی از روستاهای شهرستان گناوه. وضع مادی خانواده‌مان زیاد خوب نیست ولی پدر و مادری دارم خوبتر از نام و نشان، سبزتر از کاج زمان و آبی‌تر از پرهای دریا. می‌خواهم از فرشته‌ای سخن بگویم که مدتی است مرا سخت مجذوب خود کرده است. درست یکسال پیش اتفاق ناگواری برایمان افتاد و وضع مادی ما که از هر لحاظ زیر صفر بود، باز هم منفی و منفی تر شد. حتی نان شب نداشتیم. ۹ نفر در یک خانه بدون پول! روحیه‌ام سخت درهم شکسته بود. چشمانم ضعیف شده بود و شماره عینکم دیگر حریف سوزش چشمم نمی‌شد. در هر صورت بهتر از هیچ بود. ولی یک روز اتفاقی برای من افتاد که شاید برگی خیلی ها، تنوعی بیشتر نباشد. یک روز عینک من افتاد و شکست. چشمانم سیاهی رفت، دنیا پیش رویم تیره و تاریک شد، و با صدای درهم شکستن شیشه عینکم، دلم نیز تکه تکه شکست.

فکر شکستن عینک روحم را سخت می‌آزرد. آخر چرا؟ چرا عینک من؟ با خود فکر کردم از کجا این همه پول تهیه کنم و عینک بخرم. اصلاً عینک نمی‌خرم چون نمی‌توانم. بی‌اختیار گریستم. ناگهان دستی مهربان شانه‌هایم را تکان داد. او محبوبه بود. دختری بود با ایمان و زیبا رو. وقتی موضوع رافهمید، اشک در چشمانش حلقه زد، ومن که فکر نمی‌کردم کسی باشد که دلش به حالم بسوزد، با تعجب به چشمان اشک‌آلودش نگریستم. نزد چشم‌پزشک رفتم شمارهٔ عینکم را نوشت: ۳/۲۵ـ۳ آستیگمات منفی. از عینک سازی بهایش را پرسیدم و او گفت: ۶ هزار تومان. دلم گرفت دیگر امیدی برایم نمانده بود. کشان کشان راه مدرسه را در پیش گرفتم، از چشمانم اشک می‌ریخت ولی اشک نبود، نه! خون بود. باز هم چهرهٔ پرمهر محبوبه مرا از رؤیای تلخی بیرون آورد صدایم کرد، مانند یک فرشته، می‌خواهم برایت یک هدیه بدهم- قبول می‌کنی؟ من جز سکوت جوابی نداشتم. با خودم گفتم: هدیه؟ آن هم برای من؟ من خیال می‌کردم کسی به افرادی که از نظر مالی در مضیقه هستند اهمیتی نمی‌دهد. محبوبه دوباره سئوالش را تکرار کرد. کاملاً گیج شده بودم، گفتم: نمی‌دانم. باور نمی‌کنید، من که باور نمی‌کردم شما رائمی دانم. فردای آنروز محبوبه پول عینک را در دستانم گذاشت. دستانم لرزید. وای خدا! ۶ هزار تومان! نه اصلاً باورم نمی‌شود. محبوبه گفت: مادرم گفت ببر. انگار دنیا را به من هدیه کرده بود، منظورم پول نبود، مهر و محبت و عاطفه‌ای بود که دلم را شاد کرد.

پول را فراموش کرده بودم، او را در آغوش گرفته بودم گریه امانمان نمی‌داد و آنروز گریهٔ من با تمام گریه‌های قبلی فرق می‌کرد، آری آنروز گریه‌ام، گریه خوشحالی بود. بیائید در آغاز سال نو، محبوبه گونه باشیم و به یاری فقیران و نیازمندان بشتابیم. باور کنید می‌توان با یک پیراهن ارزان یا یک جلد دفتر، دنیا را به کودکان محتاج تقدیم کرد، بیائید در شادی کودکان در جشن نیکوکاری سهیم باشیم.

در پایان از شما دست اندرکاران هفته نامه "نسیم جنوب" بی‌نهایت سپاسگذارم.

در ضمن چند مطلب را که نوشته خودم است تقدیم می‌کنم به تمام افراد بی‌بضاعت و همچنین افراد خیر استان.

جشن عاطفه، در قلب یک دختر گناوه‌ای

بهار در خزان

خیالهایم چه واهی بودند! آنجا که دیگر نور نمی‌تابد و پنجره اتاقم و موزیک غم و تنهائی لالائی خوان نغمه‌ها خود می‌گفتم دیگر نوری نیست که اتاق مرا روشن کند دیگر نیست که قلب شکسته مرا مرهمی باشد، ... اما اکنون می‌گویم: نور تمام شدنی نیست، نور همیشه دست مهربانان خانه به خانه کوچه به کوچه می‌تابد و دیگر غمگین نیستم من غم را شکست داده، روی ایمان، روی صاعقه یاری، زیر باران محبت.

اینجا، کنار این خانه متروکه، هم می‌توان مست می‌توان نماز خواند، می‌توان میهمان بود. زندگی درد و بیشترین کسر زندگی من خزان بود، ولی من آنچه را خواستم، آری زندگی من و تو آخر بهار خواهد بالاخره نیلوفران در خانه من وتو خواهند شکفت.

هم سفر کنیم تا انتهای جویبار، سوار بر دوزقی نور ببریم به خانه‌های سوت و کور، بیا با هم بگریم شهر آفتاب را و برویم به سوی شهر آفتاب. یک دسته بخریم. آن را هدیه دهیم به کودکانی که هرگز نچشند

طعم شیرین روشنائی را.

با من بیا! من تورا خواهم برد تا آنسوی آرامش تا چشمهٔ نیکوکاری!

غم مخور تو تنها نیستی.

با تشکر خانم الف ـ شهرستان گناوه

با تشکر از دوست خوبم؛ محبوبه

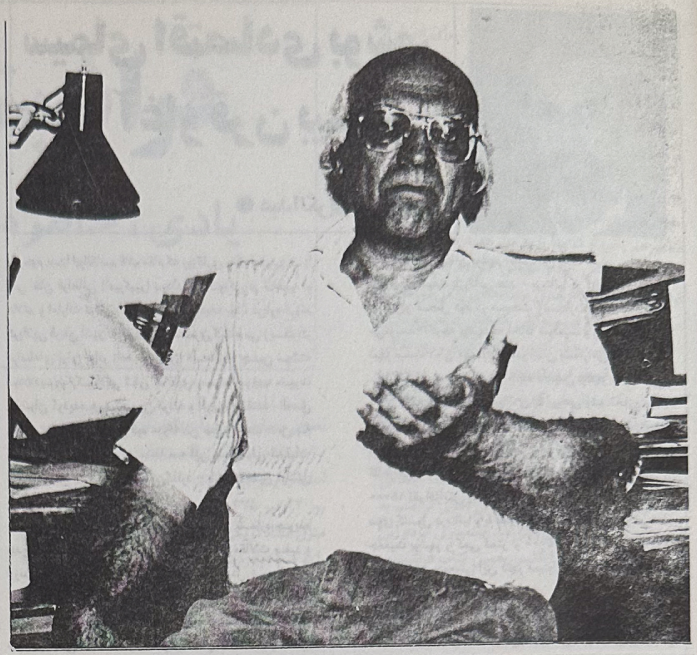

رمانس و رمان
«پیش از داستان» و داستان
مقاله‌ای منتشر نشده از نجف دریابندری

نجف دریا بندری مترجم توانا ونامی کشورمان فرزند تاخدا خلف از اهالی ظلم آباد بوشهر است او در زمینه تاریخ وفلسفه و رمان وداستان دارای ترجمه‌ها و تالیفات ارزشمندی می‌باشد . از جمله ترجمه ایشان در زمینه رمان وداستان می‌توان به خشم‌وهیولا(فاکنر)،پیرمرد ودریا(ارنست همینگوی)،نمایشنامه‌های ساموئل بکت و...نام برد. در زمینه تاریخ و فلسفه نیز ترجمه۳ جلد تاریخ فلسفه غرب(راسل)،افسانه دولت(ارنست کاسیرر)و...از وی می‌باشد .از تالیفات خود وی نیز می‌توان از کتاب درد بی‌خویشتنی،درعین‌حال،بعبارت‌دیگر و چنین گفت بزرگان را نام برد .

آن چه که امروز «رمان» نامیده می شود و در چند دههٔ اخیر نمونه هایی از آن به زبان فارسی هم نوشته شده است در واقع شکل تکامل یافتهٔ قسم دیگری است که پیش از رمان وجود داشته و «رمانس» نامیده می‌شده است. درنخستین رمان های فارسی، و حتی بعضی از رمان های اخیر ما، شباهت های زیادی به رمانس رؤیایی دیده می شود، علت این امر هم به نظر من جز این نیست که ما دورهٔ رمانس را در واقع نگذرانده‌ایم و چنان که باید به ضعف‌ها و محدودیت های این قسم ابتدایی پی نبرده‌ایم. این همان است که در بسیاری از صنایع ما هم به چشم می خورد. چون بدون گذراندن دورهٔ انقلاب صنعتی و بدون پی‌ریزی محکم وارد بعضی رشته های صنایع جدید شده‌ایم و در مصنوعات ناگزیر آثار خامی پیش از صنعتی به چشم می خورد.

در داستان نویسی ما، ظهور صادق هدایت نقطهٔ تحول است، زیرا وقتی که از اینجا، از این دورنمای تاریخی، نگاه کنیم، میان دورهٔ پیش از هدایت و دورهٔ بعد تفاوت‌هایی به چشم می خورد که به نظر من از بعضی جهات با تفاوت های میان دورهٔ رمانس و دورهٔ رمان قابل قیاس است. اما تفاوت رمانس و رمان در چیست؟

برداشت رمانس خیلی کلی‌تر و ساده‌تر از رمان است. در رمانس اروپایی داستان با خطوط خیلی کلی ترسیم می‌شود و آن پیچیدگی هایی که ما در آدم های رمان می‌بینیم به چشم نمی‌خورد. مثلاً ما غالباً با عشق پاک و وفاداری بی چون و چرا و دلاوری بی‌پایان سر و کار داریم، یا برعکس با خیانت و خباثت ذاتی و زایل نشدنی، یعنی با چیزهایی که در واقعیت زندگی کمتر پیدا می شود. حالا ممکن است یک بابایی بگوید نویسندگان آن رمانس‌ها هم واقعیت زندگی را همان جوری می دیدند که توصیف می‌کردند. خوب، این از لحاظ بحث ما اشکالی ندارد. آنچه در تاریخ ادبیات پیش آمده این است که در اول قرن هفدهم رفته رفته طرز نگاه نویسنده به واقعیت عوض می‌شود و داستان‌های پهلوانی و عشقی موسوم به رمانس آن کیفیت قابل قبول خودشان راازدست می‌دهند.

به عبارت دیگر، واقعیت آن طور که داستان سرا آن را می‌بیند عوض می شود؛ تا این که یک نفر اسپانیایی به اسم میگل‌ده سروانتس رمانس تازه‌ای می نویسد که غرض آشکارش انداختن رمانس‌های معمول و متداول است. اسم این رمانس جدید همان طور که می دانید دن‌کیشوت است. سروانتس در همان اول داستان به ما می گوید که پهلوان لامانچا به علت خواندن افسانه‌های چرند و گزاف‌آمیز خویشتن پرت شده است. پسداست که در آن دوره دیگر رمانس‌های قدیم آعتبارشان را از دست داده بوده‌اند. البته دن‌کیشوت گذشته از این که هزل بسیار تقریبی است بر رمانس‌های اروپایی قرن شانزدهم، خیلی ابعاد دیگر هم دارد. ولی مطلبی که من اینجا می خواهم بگویم این است که بعد از انتشار این رمانس، که در واقع باید گفت اولین رمان اروپایی است، ختم رمان برچیده می شود و صحنهٔ ادبیات اروپا عوض می شود. خواندن این داستان برای خوانندهٔ اروپایی مثل خوردن میوهٔ درخت معرفت بوده است. برای آدم و حوا، همان طور که آنها چشم‌شان باز می شود و متوجه برهنگی خودشان می شوند و احساس شرم می‌کنند. خوانندگان دن‌کیشوت هم می‌بینند که رمانس قرون وسطایی در عصر جدید چیز مضحک و شرم‌آوری است به همین دلیل است که در انگلستان و فرانسه، که خیلی بیشتر از جاهای دیگر اروپا برای گرفتن پیام سروانتس آمادگی داشتند، نوشتن رمانس هزل آمیز، یا هزل بر رمانس معمول و متداول، رواج می گیرد؛ اینچاست که پایهٔ رمان گذاشته می‌شود.

البته این یک امر اتفاقی نیست. قرن هفدهم قرن انقلاب علمی و انقلاب صنعتی است، طبیعی است که در این دوره به موازات این انقلابها نوعی انقلاب ادبی پیش بیاید. و این همان چیزی است که با انتشار دن‌کیشوت پیش آمده است، ولی منظور من وارد شدن دراین بحثها نیست. آنچه می‌خواهم بگویم این است که وقتی نویسندهٔ جوانی به نام صادق هدایت از فرنگ به ایران برمی‌گردد و اولین مجموعه های داستان های کوتاهش را منتشر می کند، تأثیر آن در ادبیات آن روز به تأثیر دن‌کیشوت در ادبیات قرن هفدهم اروپا بی شباهت نیست. خوانندگان ناگهان متوجه می شوند که داستان یا ادبیات داستانی غیر از آن است که تا به حال می‌خوانده‌اند.

من البته خودم شاهد صحنه نبوده‌ام، ولی تصور می کنم که تأثیر اولین داستان های هدایت بر خوانندگان آن روز تکان‌دهنده و بیدارکننده بوده است. ناگهان ادبیات روز منسوخ و حتی مضحک می‌شود . بله، جمال‌زاده هم در فرنگ بوده و اولین داستان هایش را از فرنگ به ایران فرستاده، در این که فریحهٔ سرشاری هم داشته و چند قدم از زمان خودش جلوتر بوده جای شکی نیست. ولی به نظر من جمال‌زاده هیچ وقت معنای انقلاب ادبی اروپا رادرک نکرد، چنان که با انقلاب هنرهای بصری و تجسمی اروپا هم که زیر چشمش رخ داده هیچ تماسی نگرفت، درست مثل کمال‌الملک، که در گرماگرم جنبش امپرسیونیست‌ها برای مطالعهٔ نقاشی به پاریس می رود، ولی ظاهراً چیزی از کارهای آن ها به چشمش نمی‌خورد، یا اگر هم خورده آن را به کلی نادیده گرفته است. به همین دلیل است که کمال‌الملک، با آن که استاد زبردستی بوده، نقشش در تاریخ هنر نقاشی ایران نقش بازدارنده است، به این معنی که هر پیشرفتی که بعد از او در این زمینه صورت گرفته با شکستن سنت او حاصل شده است. از لحاظ تاریخی فرق جمال‌زاده با کمال‌الملک این است که جمال‌زاده با همهٔ عمر دراز و انرژی فراوانش کمابیش منفرد می ماند و مکتب و پیروی پیدا نمی‌کند. علتش هم گمان می کنم این است که پس از انتشار اولین آثار او خیلی زود چهرهٔ هدایت پیدا می‌شود و مکتب و سنت جدید را او، یعنی هدایت، بنا می گذارد، نه جمال‌زاده، هدایت نوعاً آدم دیگری است. لابد می دانید، هدایت مختصری ذوق نقاشی هم داشته، در میان طرح ها و مشق های او کارهایی هست که نشان می دهد این آدم با نقاشی مدرن هم در تماس بوده است، همچنین می‌دانیم که با موسیقی اروپایی هم آشنا بوده. خلاصه این که هدایت از حیث آشنایی با فرهنگ غربی به اصطلاح جامع‌الاطراف بوده است. برای ادبیات ما مهم است که پیام ادبیات جدید را یک همچو آدمی به ایران می آورد، و نه حتی جمال‌زاده که پیش از هدایت به اروپا رفته بوده و آنجا ماندگار هم شده.

مطالب دیگری که در خصوص هدایت باید اضافه کنم مربوط به بعد اخلاقی کار و شخصیت اوست. موعظهٔ اخلاقی یکی از عوارض و شواهد فقر اخلاقی است. هدایت این را خیلی خوب درک می کرده و از موعظهٔ اخلاقی به شدت بیزار بوده و از آن پرهیز می‌کرده است. این بیزاری و پرهیز به اندازه‌ای بوده است که حتی در سال های آخر به شکل نوعی مسلک ملامتی در می‌آید و هدایت تظاهر به کارهای «غیراخلاقی» می کند. این به نظر من نشان می دهد که شخصیت او عمیقاً اخلاقی بوده. حالا امیدوارم کسی از این حرف این طور نتیجه نگیرد که بهترین راه برای مشهور شدن به اخلاق دست زدن به کارهای غیراخلاقی است، چون اگر کسی بخواهد چنین نتیجه‌ای بگیرد منصرف کردن او کار آسانی نیست. به هر حال، در آن چیزی که من اسمش را «پیش از داستان» می‌گذارم، یعنی در داستان های پیش از هدایت، اخلاق کالای ارزان بهایی است که به مقدار فراوان تولید و عرضه می‌شود، غالباً به صورت عواقب و نتایج هولناک بی اخلاقی. لازم نیست وارد جزئیات بشویم، فرمول داستان های اخلاقی معلوم است: جوان ثروتمندی دخترهای بی‌گناه را از راه به در می‌برد و به بدبختی می‌کشاند، زن زیبا و هرزه‌ای رجال سیاسی را روی انگشتش می چرخاند و به روز سیاه می نشاند، مرد بی‌شعور و بی سوادی با دزدی و دغلی و دوز و کلک، که جزئیات آن هم درست معلوم نمی‌شود، به ثروت و قدرت و مقامات بلند می رسد و همه به او عزت و احترام می‌گذارند، به غیر از نویسنده البته، که با نهایت شهامت فحش و فضیحت زیادی نثار او می کند، و از این قبیل. هدایت این نوع ادبیات را منسوخ می کند. منظور من از «پیش از داستان» داستان های پیش از هدایت است. یکی از این داستان ها رمانی بود به اسم آدم فروشان قرن بیستم، به قلم نویسنده‌ای به اسم ربیع انصاری. امروز کتاب و نویسنده هردو فراموش شده‌اند ولی این داستان در زمان خودش خوانندهٔ فراوان داشت و خیلی هم گیرا بود. خود من در ده یازده سالگی این داستان را خواندم و برای سرنوشت دختر داستان گریهٔ مفصلی کردم.

اگر می خواهید بدانید، داستانش تا آنجاکه به یادم مانده از این قرار بود که یک دسته آدم بدجنس یک دختر خوش جنس را در تهران به دام می‌اندازند و او را دست بسته و دهن بسته با اتومبیل به شهر دوردستی می‌برند و در یکی از آن خانه های بد بکار وامی‌دارند. شهرش اگر اشتباه نکنم همدان بود، آن روزها همدان جای خیلی دوری بود. نامزد دختر که جوان دلیر و فداکاری است بعد از تلاش زیاد دختر را پیدا می کند ولی افسوس که دیگر کار از کار گذشته، دختر مسلول شده و در گوشهٔ آن خانهٔ نکبت بار جهان را بدرود می گوید.

در اولین مقاله‌ای که من دربارهٔ هدایت خواندم اسم این نوع ادبیات را «ادبیات فاحشه خانه» گذاشته بودند، چون کار این داستان ها همیشه به فاحشه خانه می‌کشید یا از آنجا شروع می شد. این مقاله در مجلهٔ مردم ماهانه چاپ شده بود و امضاء هم نداشت، ولی من الان شکی ندارم که قلم، قلم احسان طبری بود. پیش از هدایت این جور داستان ها مضحک به نظر نمی‌رسیدند. جمال‌زاده صدمهٔ مهمی به اینها نزده بود. کارهای حجازی هم فقط یک آب از این ها شسته‌تر بود. من این داستان را احتمالاً در سال هزار و سیصد و نوزده یابیست یا شاید هم بیست و یک، خوانده بودم، یعنی هشت تا ده سال بعد از انتشار اولین داستان های هدایت. اسم هدایت تا دو سه سال بعد از آن اصلاً به گوشم نخورده بود. این نشان می دهد که تأثیر هدایت از دایرهٔ محافل خواص هنوز خیلی فراتر نرفته بود. من بچهٔ کتاب خوانی بودم، ولی از محافل خواص فرسنگ ها فاصله داشتم. بعد از خواندن کارهای هدایت به این نتیجه رسیدم که اگر آدم فروشان قرن بیستم را دوباره بخوانم این بار خنده‌ام خواهد گرفت. به وجود آوردن یک همچو تفاوتی در روحیه و طرز نگاه خواننده کار کوچکی نیست. هدایت این کار را کرده بود، به همان داستان های قرن نوزدهمی.

گمان می کنم یکی از چیزهایی که در آن روزها نظر خوانندگان داستان های هدایت را می گیرد این است که می‌بینند در این داستان ها از آن عنصر دروغ‌آمیز و ملال آور و موسوم به «اخلاق» هیچ خبری نیست. البته آدم‌های داستان دچار انواع گرفتاری‌ها می‌شوند و در حق همدیگر هم انواع زذالت ها را می‌کنند. ولی این گرفتاری‌ها خیلی پیچیده تر از آن است که به این سادگی ها بشود روی موجبات «اخلاقی» آن ها انگشت گذاشت. به عبارت دیگر، با کمال تعجب گرفتاری های آدم های راست راستی و زندگی واقعی را به یاد می‌آورند. این ها به نظر من مقداری از مشخصاتی است که داستان های هدایت را در زمان خودش ممتاز می‌کرده است و باعث می‌شده که آثار پیش از او ابتدایی و منسوخ جلوه کند. اگر داستان آن چیزی است که هدایت می نوشته، نوشته های پیش از آن را طبعاً باید «پیش از داستان» نامید.

برای اولین بار چاپ شعر

زن ذلیل

از ایرج شمسی زاده

ای مردما ورسین که دنیا زن ذلیل
از شی زمین تا ورثریا زن ذلیل
آدم یکی بی اولش تو دار دنیا
اوآدمم از دس حوا زن ذلیل
فرعون و اوقه باکلی و ادعایل
آخر وکار کلئوپاترا زن ذلیل
باور مکن ای قدرتی بو می سکندر
یاشوکتی بو مثل دارا زن ذلیل
هرکی همی جا میکنه بلبل زبونی
شی چش زنش گپ سیش نمیا زن ذلیل
تا بنگ لیکی للوه‌ای تو کیچه اومه
رنگی که ویمو زرد درجا زن ذلیل
شو ساعت ده تا تلیفون میگوه جنگ
هرکی که رأس ایمو سرپا زن ذلیل
دی و بچه خاگ و عسل ورهم میخوارن
خوش می‌زنه او جی مربا زن ذلیل
مردیکه دیدین گردنش خیلی درازه
میخواره عج هفتا و هشتا زن ذلیل
وختی که مردی سرتهاتو سر زن خوش
اما زنک گفتک نمیشا زن ذلیل
هرکی که در حال فرار شهر شهره
دی بچیلم دینداش هرجا زن ذلیل
مردیکه بچیلش میاره شو نشینی
دی بچیلش میخوسه تو جا زن ذلیل
مردیکه دیدین سی زنش درفی می‌شوره
یا میکنه جاروف حکما زن ذلیل
هرکی‌که میگو به زنم حق داره قد خوش
تا میزنه ای حرف بیجا زن ذلیل
هرکی که میگو ای فضولی کِ زن مو
میکومش شلاق صدتا زن ذلیل
زن بی‌فضولی روزی صدتا شلاق میخوا
ای کِ فضولی حتماً آغا زن ذلیل
هرکی که زن میخوا دلش و نمیسونه
میگه نمیایه دل ما زن ذلیل
بعضی کسم ویمو که مادر زن ذلیل
او هر دوری چول نه تهنا زن ذلیل
هرکه بد میمون درخونه نداره
توکل دشتسون یقیناً زن ذلیل
مردیکه سی دوسش نورده باب دلش
سیش چیده هی صغرا و کبرا زن ذلیل
مردیکه بچش تو بغلش تو خیابون
اما زنش هی میره تینا زن ذلیل
زن می معمای جوابی سیش بجورین
هرکی نکرد حل ای معما زن ذلیل
ای ایرجو آدم بی‌اصلاً زن نمیشه
الانیم خوش بعد چارتا زن ذلیل

طرح

• سیامک برازجانی

زیر شلاقهای بختک شب
ماه
سومین سکته‌اش را هم کرد
فرو رفته به خلسهٔ خبری جاودانه
دریا نوید مدی دوباره را
به گور برد

جلگه‌های کهنسال گناوه

● ترجمه حسن زنگنه

متن زیر گزیده ای است از گزارش سرهنگ لویس پلی ،بالیوز دولت انگلستان در خلیج فارس،که در سال ۱۸۶۳ بعد از انجام سفری به کرانه های خلیج فارس ، اوضاع اقتصادی ،سیاسی،جغرافیایی و تاریخی این خطه ساحلی را به انجمن جغرافیایی بمبئی گزارش کرده است .

بین بندر دیلم و بندر ریگ آثار و بقایای بندری کهن و شهرهای باستانی بسیار گسترده قرار دارد. این سرزمین از دورانهای بسیار کهن به گناوه مشهور بوده است . قسمت علیای این سرزمین را تپه های خاکی مانند و ماسه سنگی بگونه‌ای بی تناسب و فروریخته و درهم آمیخته تشکیل میدهد که در بعضی قسمت ها خطوط عمودی گچی، مانند لبه های تیز و دندانه دار شیشه های سنگی شکسته و یا همچون دانه های پوشیده از تکه های یخ سربر آورده است . این منطقه ناهموار و درهم آمیخته را که ترک می‌کنی به جلگه های بسیار زیبا و باشکوه و در عین حال کهنسال بنام «گرام‌ها»«GERAMHA»-شهر عمده گناوه که هنوز هم خرابه های گسترده آن فرسنگها در اطراف پراکنده است - می‌رسی . تعدادی پرستشگاه که مانند معابد هندوان با گنبدهای بلوطی شکل که آجرهای مارپیچی و یاسنگ ساخته شده است همراه با دو الی سه درخت انجیر هندی ،حول و حوش ساحل دیده می‌شود.

معماری این معابد و اماکن همجوار آن هنوز هم بازگو کننده زمان کافران ،هندوها- آنگونه که در محل گفته می‌شود و یا دیگران که در این جلگه از رونق و رفاه برخوردار بوده اند، می‌باشد. احتمالاً ثروت بندر «گرای »(GRAI)که بقایایش را پایین ترین لایه ها و طبقات تپه ها تشکیل می دهد و موسوم به «گرام های »باستانی است یا ثروتی که از «ادوم » «EDOM» یا کلده از طریق «گران‌هنسیس»«GERANHENSIS»باستانی نزدیک قرین یا کویت کنونی بدست می آمده ، مبادله می گشته است .

من در مورد آثار و نشانه‌های خیلی از شهرهای باستانی گیج و متحیر می شوم ، با این وجود هرچه بیشتر این مناظر دیده می‌شود وقار و سنگینی پژواکشان یا تاریکی نشانه هایشان، کاهش نمی یابد ، تاریخ ظهور و سقوط این شهرها هرچه بوده باشد با حفاری لایه ها و طبقات این وادی خاموشان این احساس را به انسان دست می‌دهد که اینان نه تنها یک شهر بلکه شهرهای فراوانی را تشکیل می داده اند که هر کدام از این توده‌های خاکی حکایت از آن دارد که انسان پیش ار آغاز تاریخ بالغ و بالنده بوده است و هر یک از این بقایا و نشانه ها که گورها را نیز شامل می‌گردد ، فاش کننده سرنوشت محتوم قدرت بشری بر روی جهان خاکی می‌باشد.

در جنوب خرابه های «گرام‌ها» بستر رودخانه‌ای که زمانی شیرین و پر آب بوده ، بنام رودخانه «کولیل»«KULEEL» واقع است . این رودخانه در زیر حصار شهر که قلعه - FORT-TEESKO-(؟م) - ظاهراً ارگی قدیمی در ضلع شمالیش واقع بوده می‌گذشته و دروازه‌ای بسیار بزرگ و برجسته نیز در کناره جنوبی رودخانه سرپا بوده است . مجرای رودخانه «کولیل »اکنون بصورت خور آب شوری در آمده است . زلزله ای مسیر آب شیرین رودخانه را در سرچشمه‌اش تغییر داده و اکنون بستر خشک و نمکزار این رودخانه حکایت از رونق و آبادی آن در عهد باستان و ویرانی نسبی جلگه گناوه در دوران کنونی را دارد. من مقداری از خشت های پخته که بگونه ای مارپیچ شیاردار هستند همراه آورده‌ام. گفته می شود زمانی که گرام‌ها مورد حمله قرار می گرفته «کافران» با فلاخن های چرمی این خشتها را که «گوپال» «GOPALS » می نامیدند، بسوی دشمن پرتاب می کردند .این گوپال‌ها را در سایر جاها در امتداد ساحل دیده و نگهداری کرده‌ام. شاید طبق معمول جنگ،زمان وطبیعت در تخریب این آثار هنری یاری کرده باشد،زیرا چابک ترین و سریع ترین ویرانگر آثار بشری خود انسانها هستند .

در جنوب بندر ریگ درست در شمال خور بوشهر ده پارچه روستا که زمین های پهن و مسطحی دارند و در آنجا غلات کشت می شود و به «رودحله» مشهور است ،قرار دارد. شایان ذکر است از سرزمین های کعبی که جلگه ای کاملاً شبانی است بطرف جنوب که می روی رفته رفته زمین های مزروعی زیر کشت غلات قرار می گیرند و به «رودحله» که وارد می شوی می‌بینی که قسمت زیادی از زمین هازیر شخم قرار دارند. رودخانه ای با آب شیرین که تنها در یکی دو جا قابل عبور است از این ناحیه می گذرد که جریان آن منحصراً وابسته به آب باران است . گفته می‌شود که قسمتی از رودخانه «کولیل»گناوه که براثر زلزله مسیرش منحرف شده وارد رودحله یا رودخانه «حله» شده و بقیه بسوی مناطق شمالی به طرف بهبهان رفته و از هندیجان (آب شیرین) گذشته و با شاخه‌ای از این رودخانه و جنوبی ترین شاخابه جراحی ،تلاقی کرده است .

شیف: بندر کوچکی واقع در ساحل شمالی «خور»بوشهر است و به عنوان پایانه ای دریایی برای صدور محصولات رودحله محسوب می گردد و تنها سه مایل با نزدیکترین روستاها، فاصله دارد. محصولات غلات این ناحیه وابسته به بارش مختصر و در عین حال نامطمئن است . در این ناحیه بدون دقت و مهارت و با ابزاری کهن مبادرت به شخم می کنند. اما بی‌تردید اگر مدیریت درستی در توزیع و بهره وری از آب اعمال گردد و دولت نیز در آنجا مشکلاتی بوجود نیاورد و مالیات عادلانه دریافت دارد از سرزمین های اطراف خور بوشهر می‌توان مقدار قابل توجهی غلات و پنبه برداشت کرد و صادر نمود. در این ناحیه اسب های مرغوب دورگه که نیمی ایرانی و نیمی عرب است تربیت می کنند . این اسب‌ها عموماً به اسب‌های عربی کعبی معروف هستند . نقص عمده این اسب‌های دو رگه ، کوچکی دست ها و کوتاهی قسمتِ عقب بدنشان است . این اسب‌ها بهتر از اسب‌های خالص عربی قدرت سواری دارند اما از آرامش ،هوش و استقامت آنها بی بهره می باشند . از جفت گیری اسب های رودحله-کعب با اسب‌های خالص عربی نژادی زیبا،با استقامت ، بلند قد و دارای استخوان‌بندی بزرگ به دست می آید،اما روی هم رفته اسب‌های دورگه مورد رضایت نیستند و در مقایسه با اسب‌های «همدانی» سغلر خلطان «SAGLAIR KHALTAN» یا عنزی «ANEZEE» از نظر رفتار و صورت ظاهر رئوف و مهربان نمی باشند.

سیمای اقتصادی بوشهر در آغاز قرن بیستم

● عبدالکریم مشایخی

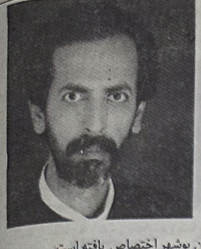

مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام که روزگاری معلم و مربی میرزا تقی خان فراهانی (امیرکبیر) بودند و از کودکی در ناصیه او علائم و امارات ترقی و آینده درخشان دیده بود ، درباره فرزند کربلایی قربان آشپز که در دستگاه ناصری گمنام می زیست ،در مراسله‌ای برای برادر زاده خود میرزا اسحاق ، چنین نوشته بود:«دیروز ازکربلایی تقی کاغذی رسیده،موجب حیرت حاضران گردیده همه تحسین کردند و آفرینها گفتند . الحق یکادزیتها یضئی در حق قوه مدرکه‌اش صادق است ...من به کربلایی قربان حسد بردم ... خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد - باش تا صبح دولتش بدمد.»۱

امروز مورخ ۷۶/۱۲/۱۹ دومین و سومین شماره جریده جدیدالتاسیس شما(نسیم جنوب) که حاوی از مقالات مفید و ارزنده بود ، به دستم رسید،مطالعه کردم و در دل صد آفرین گفتم، جزاکم الله خیراً از میان مقالات ارائه شده ، مقاله‌ای تحت عنوان «رازبوشهر» از شاعر خوش قریحه جنوب جناب منوچهر آتشی مشاهده کردم. اگر چه سالهاست که بر حسب وظیفه معلمی تاریخ و علاقمندی به پیشینه تاریخی بوشهر هرگاه فرصتی دست دهد ، از گذشته درخشان شهرمان صحبت کرده ،و مقالاتی نوشته‌ام ،اما این بار تشویق شدم تا در کنار گذشته فرهنگی درخشان این شهر بندری که به حق آنرا «شهردریاها» نامیده‌اند، مقالتی مختصر درباره پیشینه اقتصادی آن به ویژه در دوره قاجار برای خوانندگان عزیز بنویسم ،شاید که دینی کوچک را اداء کرده باشم.

بندر بوشهر در دوره قاجار شهری بوده که اکثراً دول بزرگ دنیا در این شهر دفاتر نمایندگی داشته و به دلیل موقعیت استراتژیکی که درکناره های شمالی خلیج فارس داشته، کانونی مهم برای فعالیتهای تجاری بوده و این مهم در حالی است که دروازه جنوبی ایران برای تبادل افکار سیاسی و مناسبات فرهنگی نیز به شمار می‌رفته است .

تأسیس مدرسه سعادت به سال ۱۳۱۷ هـق ، انتشار روزنامه‌های مظفری ، اصلاح و طلوع استقرار هیأت‌های سیاسی و تبشیری و وجود دفاتر گمرکی و بانکی درآن دوره، همه حکایت از اهمیت این شهر تا قبل از اتصال راه آهن سراسری به خرمشهر دارد، که متأسفانه بدلیل سیاستهای غلط و عامرانه رژیم پهلوی که بررسی آن از حوزه این مقال خارج است ، و کاوشی کارشناسانه را میطلبد ، رفته رفته به فراموشی سپرده شده و براین شهر بندری آن گذشت که می دانیم . امروز کمتر کسی است که کتب تاریخی دوره معاصر ایران (دوره قاجار)اعم از سفرنامه ها ،گزارشها هیأت‌های سیاسی ،اقتصادی ،نظامی و بیوگرافیهای خودی و بیگانه مطالعه کرده باشد،و فصلی مشبع درباره اهمیت بوشهر در آن آثار نیابد.

از جمله آثار تاریخی کتابی است که اخیراً (پاییز ۱۳۷۶)توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران وابسته به بنیاد مستضعفان و جانبازان با عنوان «اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم» به چاپ رسیده ، که کتاب حاوی گزارش هیأت بازرگانی هند بریتانیا اعزامی به جنوب ایران در فاصله سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۴م/۱۲۸۴-۱۲۸۳ شمسی میباشد،که همانگونه که در مقدمه کتاب نیز آمده ، هدف اصلی نایب السطنه هند از تهیه این گزارش زمینه چینی برای سیاست گذاریهای آتی بریتانیا در ایران بوده و بدیهی است که این هدف از انگیزه های استعماری نیز خالی نیست ،اما کتاب در بردارنده یک سری حقایق تاریخی است ، که خوانندگان را با استعدادهای بالقوه بسیاری از شهرهای جنوب ایران و به ویژه بوشهر در گذشته آشنا می‌سازد. کتاب شامل یک مقدمه و سه فصل می باشد، که بخشی مهم به امکانات اقتصادی و جایگاه برتر بندری شهرمان بوشهر اختصاص یافته است.

از جمله هیأت بازرگانی هند - بریتانیا در گزارش اقتصادی خود در فصل دوم در مبحث «تجارت» درباره بوشهر می‌نویسد:«اگرچه بوشهر به لحاظ موقعیت و راحتی بهترین شهر نیست ، ولی مهمترین بندر ایران بشمار می‌آید.»

گزارشگران ضمن بیان تاریخچه تأسیس بوشهر جدید، قبل از پایان نیمه قرن نوزدهم میلادی به بررسی رشد تجاری بندر بوشهر از دوره افشار تا زمان نگارش گزارش خود پرداخته و در فرازی دیگر می نویسد:«در آغاز قرن نوزدهم جمعیت بوشهر ظاهراً بین ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر بوده و در دهه هفتاد این قرن به ۱۵۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرد. در سال ۱۹۰۱ م در تخمینی که از سوی کنسول بریتانیا و با همکاری مقامات ایرانی انجام شده، جمعیت بوشهر را کمی کمتر از ۲۵۰۰۰ نفر برآورد کردند ،که با مقایسه رشد جمعیتی این شهر میتوان به رشد تجاری آن پی‌برد.»

این هیأت اقتصادی در گزارش خود تصریح می نماید،که در حال حاضر به ندرت اتفاق می افتد که لنگرگاههای بوشهر دو روز پی در پی خالی از کشتی باشد. دو روز در هفته پست سریع‌السیر کشتیهای شرکت کشتیرانی هند - بریتانیا در مسیر خود در خلیج فارس به بوشهر می آید و دوبار در هفته نیز کشتیهای کندتر منطقه‌ای همین شرکت در بندر توقف می‌کنند.

گزارشگران در معرفی خطوط کشتیرانی فعال در مسیر بوشهر می‌نویسند که شرکتهای هارتل پول (HARTELPOOL) شرکت کشتیرانی انگلیس - عرب ، شرکت کشتیرانی هند-بریتانیا و خط کشتیرانی بمبئی ایران وشرکت کشتیرانی روسی اوسا ، این بندر را به عنوان بندر بارگیری و تخلیه مورد استفاده قرار می دهند.۴

با اندکی تدقیق در این گزارش می توان به اهمیت اقتصادی بوشهر در گذشته‌ای نه چندان دور پی برد. گفتمان در زمینه صادرات و واردات و اوضاع گمرک خانه بوشهر بخش های دیگر این گزارش را شامل می شود،و از مباحث خواندنی آن حجم سنگین صادرات از بوشهر به کشورهای هند، بریتانیا، روسیه، فرانسه و دیگر کشورهای جهان است ، که بیشترین آمار مربوط به سال ۱۹۰۴ م می باشد.

در خاتمه گزارشگران اقتصادی می نویسند،که اکثر معاملات تجارتخانه های انگلیس در بوشهر به لیره استرلینگ انجام میشود،و خریداران محلی نیز بسیار فعال هستند.۵

همانگونه که از سطر سطر نوشتار این گزارشگران بر می‌آید بوشهر از دوره ناصری تا برآمدن پهلوی اول از کارنامه درخشان اقتصادی برخوردار بوده ، اما رفته رفته این جایگاه رفیع تجاری خود را به شهرهای بندری دیگر مانند خرمشهر و بندرعباس واگذار کرده است .

امروزه در پرتو انقلاب شکوهمند اسلامی ،مردم بوشهر انتظار دارند، که اقتدار و شکوه گذشته بندری اعاده گردد و محرومیتها زدوده شود که این مهم حاصل نمی شود مگر با همیاری مسؤولین نظام و فعال کردن چرخهای اقتصادی،که امکان تحقق آن نیز دور از انتظار نیست. انشاالله

منابع
۱ - اقبال آشتیانی ، عباس ، میرزا تقی خان امیرکبیر ،به کوشش ایرج افشار،انتشارات توس،چاپ سوم ،۱۳۶۳،ص ۵
۲ - اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم ، مترجمین معصومه جمشیدی و دیگران ، نشر تاریخ معاصر ایران ،چاپ اول سال ۱۳۷۶،ص ۱۵۰
۳ - همان ،ص ۱۵۱
۴ - همان ،ص ۱۵۲
۵ - همان ،ص ۱۵۳

انتقادی شدید بر جشنواره سوره!

ای جماعت این ره که می‌رویم به ترکستان است.

● حسین مختارزاده- رئیس اداره فرهنگ وارشاد اسلامی شهرستان دیر

نخل طلایی را که نگریستم فغان بود وآشوب، آشوبی تلخ برای هیچ. نخلهای بی‌سر دیار خون را که می‌نگریستم، ایثار بود و حماسه، اسطوره بود و غوغای مکتب توحید. نخل طلایی ضد ارزشها بود و نخلهای بی‌سر ساختار ارزشهای اسلامی و انسانی. غوطه‌ور افکار بیهوده نگردید، خم به ابرو جای نیندازیدو آرام و آرام همکلام شوید و هم‌گام. آغاز جشنواره چنین بود و آغازش چنان، عده‌ای در زحمت بودند، دستشان درد نکند خداوند توفیقشان بیفزاید و عده‌ای نیز چاپلوسان وقت و بی‌وقت بودند که همیشه بوده‌اند و خواهند بود. اختتامیه را مجلس عیش می‌خوانم، چرا که نه؟ از قاری قرآن تا اجراء رقص بندری جماعت موسیقی سنتی و هیاهوی جماعت رجال و نسوان، که هر کدام رنگی بودند و به زیوری آراسته و تشخیص رجال از نسوان به جایگاه بود و لاغیر. سالن بود و غوغائی برای هیچ، سالن بود و لبخندهای تصنعی، سالن بود و آدمکها. آن سوی‌تر جماعتی به حزن، در اندوه سوگ مجالس فرهنگی اشک غم می‌فشاندند.

جماعت هیئت داوران که آتش بیاران معرکه از دیربازبوده‌اند، بعد از قرائت بیانیه، از پیش تنظیم شده با فیگورهای آنچنانی تیغ‌های تیز کاردهای ناسیونالیستی خویش برگردن شهرستانها فشردند، که اینبار نیز قطرات خون تنی چند نوجوان سرزمین خشک و لم‌یزرع تئاتر استان را رنگین نمود. هرچند که بوی خون گلهای نوشکفته در بوی عطر و ادکلن‌های جماعت گم شده و فریادهایشان در هیاهوی شرم‌آورانهٔ دختران و پسران خفه گردیده بود.

گل بدستان حاضر در مجلس خبر از اصل مجلس داشتند(مطلعین از بیانیه قبل از اعلام)، نخلهای تصنعی به اهلش اهداء گردید و بار سفارشی داوران به سر منزل مقصود رسید. چاپلوسان و مجیزگویان به باغات و محصولات باغات رسیدن و باغبانان از باغ رانده شده تا شاهدی بر مجلس عیش اربابان نباشند.

راویان اخبار حکایتی داشتند براین امر که در گلستان نخلهای طلائی دیپلم افتخار، سکه‌های پاییز اسارت به بهترین نویسنده، کارگردان و بازیگر، آقایان داور اعطاء گردید، حلالشان باشد که به خوبی از عهده تئاتر بوشهر برآمده و نخلهای طلائی را پرثمر ساخته‌اند.

اما سخنی چند با مسئولین امر، امام جمعه محترم استان، استاندار، اداره فرهنگ و ارشاد، سازمان تبلیغات، در مکانهائی با این حضور گستردهٔ جوانان واقعاً جای شما خالی است، اینجاست که پی خواهید برد، فرهنگ غرب چه بر سر جماعت اهل فرهنگ خودی درآورده است. آیا دارا بودن بار معنویت جشنواره‌ها و مجالس فرهنگی هنری این چنین است. من نمی‌خواهم منکر شور و نشاط جوانان باشم و تنها بر این اساس زمزمه‌هایم را به فریاد مبدل نموده که صحنه تئاتر مکانی مقدسی است که عده‌ای با وضو ب آن وارد می‌شوند، چرا و چگونه آلوده‌اش می‌سازیم، عزیزان عدم نظارت بر این احوال تیغ دادن به دست زنگیان مست است و بس.

اما مسئولین محترم جشنواره‌ها، داوران و خبرگان بوشهری حرفی برای گفتن ندارند، برجای مانده‌اند، ترابه خدا اگر دلتان برای تئاتر استان (نه بوشهر) سوخته است، اگردفاع از ارزشها و اهداف فرهنگی نظام مقدس در متن تفکرات شماست که می‌باشد با یک حرکت خداپسندانه، جشنواره‌ها را مردمی‌تر، انسانی‌تر و اسلامی‌تر نمائید، مواظب باشید که فرهنگ غرب آرام آرام توسط نیروهای خودمان پای به جشنواره‌هایمان گشوده است. اشتباه نکنیم این ره که می‌رویم به ترکستان است. بندر دیر - حسین مختارزاده - پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۷۶

از یادها رفته‌ایم

● مسعود نوری فیروزی

از یادها رفته‌ایم و دیگر هیچ
از یادها رفته‌ایم و
راههای در راه
حتی نگاهی
به آینده گذشته نمی‌کنند
یک شعر
یک مرد
و اطاقی خاموشتر از شعر
از یادها
رفته ایم

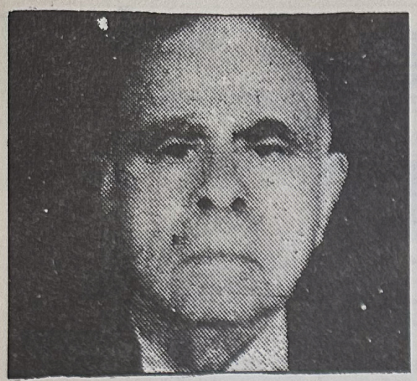

فراشبندی

یادی، خاطره‌ای، تأسفی

• سید قاسم یاحسینی

تابستان ۱۳۵۶ بود. با خانواده برای فرار از «تش‌باد»های سوزان برازجان به تهران رفته بودیم. روزی شوهر خاله‌ام کارتنی پر از کتاب به خانه آورد. کارتن انباشته از کتابی با جلد سفید بود، عکس پیرمردی عینکی روی جلد کتاب به چشم می‌خورد. قرار بود کارتن کتاب را با پست به بوشهر ارسال کنند.

آن روزها من نوجوانی ۱۲ ساله بودم و عاشق کتاب و مطالعه، شوهرخاله‌ام از این عشق خبر داشت، به همین خاطر هم یکی از کتابها را به من هدیه داد. نام کتاب "خاندان تنگستانی" بود و مؤلفش علی‌داد فراشبندی. اولین باری بود که نام چنین نویسنده‌ای را می‌شنیدم، آن سالها غرق در آثار نویسندگانی همچون صمد بهرنگی، داریوش عبادالهی، چک لندن، ماکسیم گورکی و به تازگی ژان پیاژه و زیگموند فروید بودم.

شاید اولین کتاب تاریخی که به دستم رسید همین کتاب خاندان تنگستانی بود. کتاب را با شور واشتیاق در کمتر از دو روز خواندم. از اینکه سرزمینم - بوشهر را می‌گویم- دارای مردانی چنین بزرگ و با شهامت بوده‌اند، احساس غرور کردم. اطمینان دارم یکی از علل اصلی گرایشم به تاریخ معاصر جنوب و مبارزات ضد استعماری مردم این نواحی علیه امپریالیسم انگلیس همین کتاب فراشبندی بوده است.

این نخستین آشنایی من با آثار مرحوم علیمراد فراشبندی بود. درطول سالهای بعد تقریباً همه آثار این نویسنده را بدست آوردم و چندین و چند بار خواندم. اگر چه با مشی و متد تاریخ نویسی این مورخ بزرگ چندان موافق نبودم اما همواره به شخصیت و زحمات او با دیدهٔ احترام می‌نگریستم. حدود سال ۱۳۶۹ یا ۷۰ بود که مقاله‌ای با نام «بعد اسلامی قیام تنگستانیها» در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر کردم. مقاله در نقد آثار فراشبندی بود. از همین تاریخ مشتاق شدم تا دیداری با او داشته باشم. من علی رغم اختلاف نظر و دیدگاه، همواره به فراشبندی احترام می‌گذاشتم و اورا پیشکسوت تاریخ نویسان جنوب می‌دانستم و می‌دانم.

در تابستان ۱۳۷۲ در تدارک برگزاری کنگره هشتادمین سالگرد شهادت رئیس علی دلواری قرار بر این شد تا از استاد فراشبندی نیز برای شرکت و سخنرانی درکنگره دعوت کنیم. شماره تلفنش را پیدا کردم و با او تماس گرفتم. نخستین بار بود که صدایش را می‌شنیدم. از شنیدن خبر برگزاری کنگره بسیار شاد و خوشحال شد اما به دلیل پیری و کهولت سن از حضور در کنگره عذر خواست اما قول داد مقاله‌ای نوشته و ارسال کند که به قولش نیز وفا کرد. مقاله‌ای در باب ارتباط مرحوم رئیس علی دلواری با روحانیت ارسال نمود.(متن مقاله می‌بایستی هم اکنون درآرشیو مرکز مطالعات بوشهرشناسی باشد.البته اگر)

درتیر ماه سال ۱۳۷۵ بچه‌های مرکز صدا و سیمای بوشهر تصمیم گرفتند دربارهٔ زندگی و آثار استاد فراشبندی مصاحبه‌ای با او انجام دهند. از من خواستند تا بعنوان مصاحبه گر در این گفتگو شرکت کنم، پس از سالها بالاخره خواست قلبیم برآورده گشت و توانستم استاد را از نزدیک ببینم.

روز ۲۲ تیر ۱۳۷۵ بود که ساعت نه صبح روبروی درب منزل استاد دریکی از خیابانهای شیراز بودیم. درب منزل را به صدا درآوردیم. مدتی طول کشید و خبری نشد. چند دقیقه بعد پیرمردی خسته و خمیده، عصا زنان درب را باز کرد. دستانش به شدت می‌لرزید. جلو رفتم و اورا در آغوش کشیدم. اولین جمله‌ای که از لبانش خارج شداین بود: یاحسینی تو هستی؟

- بله استاد.

- چرا این همه دیر به سراغم آمدی؟

نمی‌دانم چرا بی‌اختیار یاد آن بیت بسیار معروف شهریار افتادم:

آمدی جانم به قربان ولی حالا چرا؟
نازنین حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟

استاد ادامه داد: با توکارها و حرفها دارم.

با دستی لرزان عصایش را جابجا کرد و افزود: تو سالهای جوانی خود من هستی.از من گذشت،اکنون نوبت تو است.

بغض گلویم رافشرد. بار دیگر در آغوشش گرفتم. اینبار پیشانی پر از چین و چروکش را چند بار بوسیدم.

با گروه همراه، تصویربردار و کارگردان، آهسته به دنبال گامهای لرزان استاد داخل منزل و اتاق پذیرایی شدیم. وقتی نشستیم گفت: می‌بخشید حواسم پرت است.دیروز سالمرگ همسرم بود.

سپس مثل اینکه با خود باشد افزود: همسر خوبی بود، او بود که زیر و رویم می‌کرد. با تلخ و شیرین زندگی ساخت. دربدری، زندان و نامروتیها را تحمل کرد.

آه بلندی کشید و هق‌هق به گریه افتاد و غبار غم روی دلهایمان نشست. تاکارگردان وسایل را آماده می‌کرد، با استاد سرصحبت را باز کردم. از زندگی، کارها، مبارزات و خصوصاً آثارش گفت. اگر چه پیر و شکسته شده بود اما هنوز شراره عشق به اسلام و ایران دردلش شعله‌ور بود. در طول گفتگو با من، و در هنگام ضبط تلوزیونی، بارها گریست.مثل طفلی دور مانده از والدین. نامهای ایران، امام حسین و مصدق را که می‌برد طاقت ازدست می‌داد و ضجه می‌کشید. مصاحبه که تمام شد، دست مرا گرفت و به اتاق کارش برد. اولین چیز که نشانم داد، ساعتی بود که دکتر مصدق به او هدیه بود. وقتی او «کتاب مصدق، جرج واشنگتن ایران» را در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر کرد، که با برخورد خشن شهربانی و حکومت کودتا روبرو شد، مصدق این ساعت را برایش فرستاده بود. چنان دست روی ساعت می‌کشید، انگار گونه‌های نوزادی را نوازش می‌کند.

ساعت را با احتیاط سرجایش گذاشت . یک دورهٔ نسبتاً کامل هفته‌نامه «خامهٔ ملت» راکه خودش دراواخر دوران حکومت دکتر مصدق منتشر کرد و به دلیل حملهٔ شدید به رژیم زاهدی درشهریور ۱۳۳۲ توقیف شد، و چند تا از کتابهای تألیف خودش را به من هدیه داد. از این همه لطف مسرور شدم. کتاب میرمهنا را،که به تازگی منتشر کرده بودم، به او هدیه دادم. ران ملخی نزد سلیمان هنگام خداحافظی با پای لرزان و عصا زنان تا درب حیاط آمد. و گفت: فلانی به من سر بزن. یادداشتهای زیادی دارم که بدردت می‌خورد.

چند ماه گذشت، و این روزها، هفته‌ها و ماهها چه زود می‌گذرند. عمر است که می‌رود. ان الانسان لفی خسر . مهر ماه بود که تلفنی به او زدم. کتاب مرمهنا را خوانده بود. با صدایی که از شوق می‌لرزید گفت: آفرین درست حرفهایی زدی که من دلم می‌خواست بزنم.

و این آخرین صدایی بود که از او شنیدم.گرفتاری زندگی، و یا درست‌تر بگویم تنبلی و کاهلی، دیگر فرصت نداد تا بار دیگر صدای او را بشنوم.

دراواخر مهرماه ۱۳۷۶ استاد در شیراز به دیار حق شتافت و در دارالرحمه به خاک سپرده شد.

دو روز بعد از مرگ استاد، عبدالکریم مشایخی خبر را به من داد. دریای غم در دلم جاری شد. سوگوار مرگ مورخ سترک جنوب به سراغ برخی از متصدیان امور فرهنگی شهرمان، بوشهر نفرین شده را می‌گویم،رفتم تا شاید در فقدان این مرد، دلشان به حال تاریخ، فرهنگ، و میراث این مرز و بوم بسوزد و دست کم مجلس ختم یا بزرگداشتی برایش برپا کنند.اما دریغ ازکمترین همراهی و حتی دلسوزی. یکی از آنها تنها فرمودند:مصلحت نیست! در پشت همین دو کلمه آنقدر معنی نهفته بود که جایی برای اعتراض باقی نماند.

آری، بزرگداشت مردی که زندگی و حیاتش را یکسره وقف مبارزه با استبداد کرد و تنها کسی بود که یک تنه دست بالا زد و تاریخ مجاهدات و مبارزات مردم جنوب علیه استعمار انگلیس را نوشت، البته که مصلحت نیست.

یکی دو روز بعد شنیدم که در برازجان جمعی از دوستان وخانواده مرحوم فراشبندی، مجلس ختمی را در یکی از مساجد این شهر برپا کرده‌اند. من و مشایخ و حبیب احمدزاده، تصمیم گرفتیم که در ختم شرکت کنیم.

از چند نفر از مقامات و چهره‌های فرهنگی شهر نیز دعوت کردیم که ماراهمراهی کنند، اما مصلحت اقتضا می‌کرد که نکنند و نکردند!

ما سه نفر راهی برازجان شدیم، وارد مسجد که شدیم، هیبت‌الله‌مالکی، با آن شور و هیجان شاعرانه‌اش، داشت دربارهٔ زندگی و مجاهدات فراشبندی سخن می‌گفت. تا مارا دیدسخنانش را قطع کرد و گفت: به سلامتی علماء و دانشمندان‌بوشهرکه هم اکنون وارد مسجد شدند صلوات دور و برم را نگاه کردم. بجز ما سه نفرکس دیگری نبود. بر مظلومیت، محرومیت و غربت دانش، هنر و فرهنگ دیارم، دلم سوخت. کار به کجا کشید که مارا «علماء و دانشمندان بوشهر خطاب» می‌کنند

وقتی داشتیم از مسجد خارج می‌شدیم به مشایخ گفتم: برخورد با فراشبندی سمبل برخورد با فرهنگ، هنر ودانش در این سرزمین است. این فراشبندی نیست که مورد بی‌مهری قرار گرفت. این فرهنگ استان بود که نادیده گرفته شد.

و با خودم ناخودآگاه این شعر را زمزمه کردم:

- نه بر مرده، بر زنده باید گریست.

زمان سکوت

مرتضی قائدپوری
(دانشجوی ادبیات دانشگاه آزاد بوشهر)

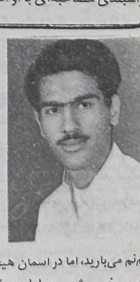

اطاق شلوغ، هیچکس نبود. صدای تلفن، هیچکس نبود، کلید چراغ را زدم، هیچکس نبود.بوی کیک داغ‌اطاق در فوران بود. اما هیچکس نبود تکه‌ای به من بدهد. چای ریختم و استکان را خیس کردم اما هیچکس نبود به من بگوید چرا ؟

نم‌نم می‌بارید، اما در اسمان هیچکس نبود. دیوار گلی خانه‌مان خیس خیس شده بود. اما هیچکس نبود آنرا در زیر آفتاب قرار دهد. صدای موش می‌آمد، اما هیچکس نبود تله‌ای برایش بگذارد.

چای را نوشیدم، و سیگار را سوزاندم اما هیچکس نبود از آن سیگار بلند شود و به هوا برود. پالتویم را پوشیدم رفتم بیرون اما هیچکس نبود.بگویدکجا ؟

قدم برداشتم و پله‌ها را طی کردم بعد از اندکی به خیابان رسیدم طبق معمول هیچکس نبود. راستی داشت یادم می‌رفت بگویم که: نم‌نم هم خسته شده بود و دیگر نمی بارید. سه خیابان را طی کردم، اما در راه هیچکس نبود به او تنه‌ای بزنم. رفتم روی دیوار، نگاه به بالا، هیچ کس نبود در اسمان پرواز کند. از روی دیوار پایین آمدم و جریمه دادم به کی؟ به هیچکس؟ به راه خودم ادامه دادم و سعی کردم روی دستهایم راه بروم اما هر چه کردم موفق نشدم.

نم نم استراحت خود را تمام کرده بود و با قطره‌های درشت‌تر از قبل کفشهای بی‌بندم را خیس می‌کرد. در پاهایم احساس سرما می‌کردم نگاهم به پایین افتاد چوراب نپوشیده بودم. دستانم بسوی پیشانیم کشیده شدند، اما هیچکس نبود بگوید برای چه؟ اما اینبار می‌دانستم چون اصلاً کفش پا نکرده بودم. خیلی زشت بود چون مغازه‌ها و چراغهای توی خیابان مرا با این وضع مجسمه‌ای در آن، جا خوش کرده بود. رفتم و رفتم و به میدان رسیدم. اما جز گلهایی که در آنجا دیده می‌شد هیچکس نبود. اندکی تحمل کردم ناگهان صدای خش‌خش از پشت دستشوئی‌ها مرا متوجه خود کرد. ترسیدم اما خود را نترس نشان دادم از پشت دیواری که روی آن نوشته شده بود"خواهران" سرم را بیرون کشیدم. دیدم مجسمه داخل میدان به دستشوئی رفته

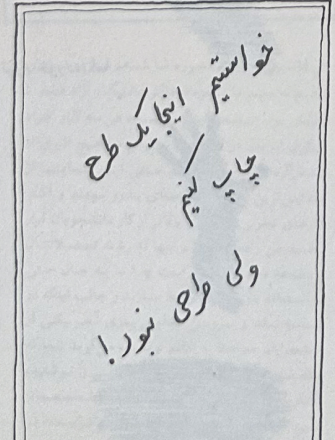

من هم مزاحم او نشدم. بعد از استراحت کوتاهی بلند شدم و روی صندلی رفتم و به عمق خیابان نگاه کردم اما باز هیچکس نبود. سرم پایین انداختم و قدم برداشتم جلو چراغ راهنما رسیدم. ایستادم و چراغ سبز شد به راهم ادامه دادم. نگاهم به درختان توی بلوارها خورد. خیلی خنده‌دار بود. آخه درختها هم رقصشان گرفته بود و هرلحظه با صدای بلندشان به اینطرف و آنطرف می‌رفتند.

جز ادامه دادن راه خود چیز بهتری به مغزم نرسید. سعی کردم، بروم اما، اما نه مثل گذشته. این بار با دوروی خط استارت ایستادم. صدای تپانچه! حرکت کردم و سرم را درهوا می‌جنبانده و دستهایم مثل چرخ خیاطی بالا و پایین می‌آمدند و پاهایم محکم به پشتم برخورد می‌کرد.

بعد از چند متری دویدن یه هسک و هسک افتادم، ایستادم. نه بخاطر خستگی بلکه چیزی مرا مجذوب خود نکرده بود. فاصله زیادی با او نداشتم. رفتم جلو پسرکی از سرما چنبرک زده بود و روی جعبهٔ چوبی سیگار می‌فروخت و بغل دستش آتشی بپا کرده بود. تنها چیزی که برای گفتن به زبانم آمد این بود که پیش گفتم آقا پسر ساعت چنده پسرک با اشاره جواب داد. من با اشارهٔ دستانش به جلوی یک مغازه رفتم. آن مغازه‌پراز ساعت بود و هر یک از ساعتها نمایانگر زمان بخصوصی بود.

نگاه دوباره‌ای به پسرک انداختم و دستانم را از سرما درجیب کردم. اما دستهایم درجیبم با رانهایم تماس می‌گرفت و بیشتر سردم می‌شد.

خیابانها را برای برگشت به اتاق شلوغم یکی پس از دیگری طی می‌کردم که دیدم رفته‌گران با لباسهای نارنجیشان جاروکنان پولهای مردم را در سطل زباله می‌ریزند. چقدر اینها سرمایه دارند! اما حیف همشان آشغال است. کم‌کم داشت هوا روشن می‌شد. درب اتاقم را باز کردم و با نم نم خداحافظی کردم اما جوابی نشنیدم. نگاهم به تکه‌های کیک و تفاله‌های چای در استکان افتاد. به آشپزخانه رفتم و صورتم را آب زدم، ناگهان اطاق یک مرتبه روشن شد. رفتم ببینم چه کسی است. بله درست است اینبار کسی بود که نامش آفتاب بود.

نسیم جنوب

بندر تبعیدی

تازه‌ترین شعر منوچهر آتشی

اینجا، من
هرگز نبوده‌ام پیش از این
....
هرگز نبوده‌ام جز یک تبعیدی (یک شبه جزیرهٔ تبعیدی)
رانده شده
از شکل بندی نخستینم!- نمی‌دانم کجای -پیکرهٔ زمین

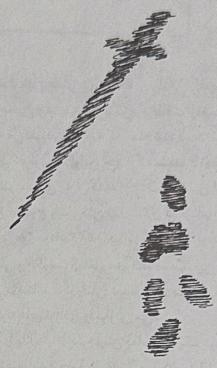

بر ساحل این چشم های تراخمی
از لابلای مژگان به هم چسبیده
هرگز ندرخشیده‌ام - نه کف نه زمرد نه یشم
در انتهای این نگاههای سوخته
هرگز، نه خروشیده‌ام نه نشسته‌ام آرام - مثل یک شهر -
و نه غروب بنفش را در آغوش فشرده‌ام
....
(جنین ساقط کدام گسل سرگشته‌ام؟ نمی‌دانم)
....
اما می‌دانم حالا. که
بر ساحل بنی امیه و عباس هم، هم بر لبهٔ شمشیر هیولان نادر، هم نبوده‌ام هرگز

نه بندر«عباس» بوده‌ام نه بندر«نادر»
نه رفته‌ام تا «کانتون»، نه ادویه آورده به «سیراف»
نه برده‌ام از سیراف به پاریس ابریشم

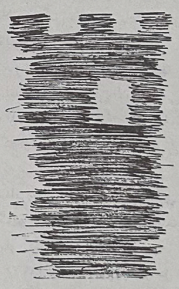

- بر ساحل پاریس هم هرگز نبوده‌ام
و غرق نکرده‌ام خود را در «سن» هرگز
***
در «قلعهٔ ریشهر» اما
یک بار متولد شده‌ام (یک بار هم مرده‌ام آنجا البته)
....
بر ساحل اردشیر بوده‌ام
اردشیر
یک بار غروب را تماشا کرده - از دریچهٔ من -
ریگی در آب انداخته، قلّابی هم
و صید کرده بندرها و جزیره‌ها و اکتاف
و صید کرده یونس هائی در شکم دلفین و دلفین هائی در شکم یونس و یونس هائی ....
(این را به او مگوئید هرگز! ..به یونس
به یونس و دلفین مگوئید

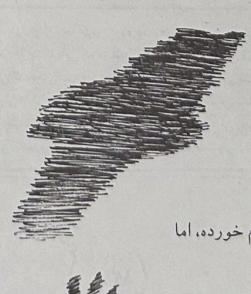

که دیگر بوده این ماجرا و ماجراهای دیگر سراسر)
***
حالا، من
بندر تبعیدیم به ساحل بوشهر
- یک تکه از چهل گسست سرگشته - و
هرگز نبوده‌ام اینجا
ریگی در آب نینداخته‌ام - نه قلّابی - نه بندری به تورم خورده، اما
یک بار در کنار "لطفعلی خان زند"
یک بار در کنار "رئیسعلی دلواری"
(یک بار هم کنار "میرمهنای بندر ریگی")
جنگیده‌ام با دنیا

جنگیده‌ام، که به ساحل اردشیر برگردم
برگردم و از بالای "تپهٔ عاشقان" بوشهری
عبور قافلهٔ ادویه
عبور ارتش شکست خوردهٔ اسکندر
فرار میگ های بز دل صدام
و عاشقان خستهٔ امروزی را
تماشا کنم
یک بار دیگر
فقط.

۷۶/۱۲/۹ بوشهر

اگر دریاقلی نبود...

حبیب احمدزاده

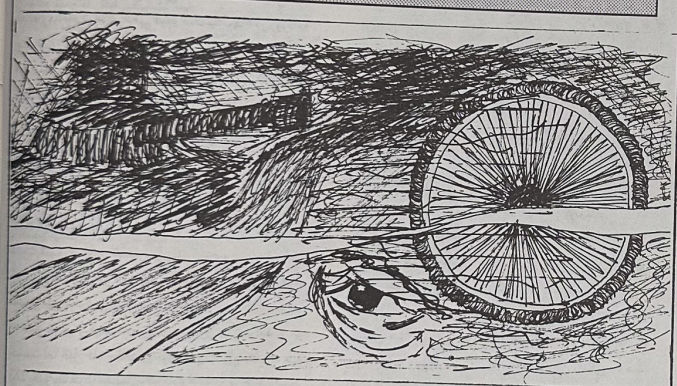

چرا کسی تو را نمی‌شناسد؟ نام تو، نام کوچکی نیست؛ "دریا" در ابتدای نام توست! دریا که کوچک نیست. پهناور است و عمیق، زلال است و مواج. کسی نیست که دریا را نشناسد، **اما تو چرا** این قدر گمنامی؟

کسانی که نام تو را در کتابی خوانده‌اند و یا تو را می‌شناسند، انگشت خود را بالا بگیرند و ما که تو را نمی‌شناسیم، آرام سرمان را پایین بیندازیم.

نام تو، دریا را به یاد می‌آورد، "بهمنشیر" را به یاد می‌آورد، و "کوی ذوالفقاری" آبادان را، در آن نیمه شب عراقیها چقدر راحت با قطع کردن نخلهای قشنگ کوی ذوالفقاری روی بهمنشیر پل می‌زنند و بی سر و صدا به این طرف آب می‌آیند تا محاصرهٔ آبادان را کامل کنند و آبادان هم مثل برادر دوقلویش - خرمشهر - مانند یک سیب سرخ در دامن عراقیها بیفتد. اما ضرب شست بچه‌های سبزگون خرمشهر به عراقیها این درس را داده بود که باید منطقه‌ای آرام را برای ورود به آبادان انتخاب کنند.

کوی ذوالفقاری آن شب چقدر آرام بود. مدافعان کم شمار شهر، کیلومترها آن طرف‌تر در میان دو پل ورودی شهر - پل ایستگاه هفت و ایستگاه دوازده - انتظار ورود عراقیها را می‌کشیدند ولی ذوالفقاری پیدا شد. عراقیها می دانستند که جنبنده‌ای در میان خانه های منهدم شدهٔ آنجانیست. اما گمان نمی کردند که در میان آن همه ماشین‌های اوراق شده در گورستان اتومبیل ها، پیرمردی به نام تو به نام تو "دریاقلی" هنوز با دوچرخه‌اش زندگی می‌کند؛ پیرمردی که دریا در ابتدای نام اوست؛ دریاقلی اوراق فروش! آن شب هیچ چشمی جز چشمان تو عراقیها را ندید. تو می دانستی که چند شب پیش خرمشهر از دست رفته و ندارد. نگذار فردا صبح وقتی عراقیهای ولگرد از کنار دوچرخهٔ ترکش خوردهٔ تو می‌گذرند و جنازه غرق به خون پیرمردی را که دریا در ابتدای نام اوست می‌بینند، ندانند که مقصد این دوچرخه سوار کجا بوده است؟

پرو دریاقلی... ابراهیم ما همه آتشها را برای تو گلستان خواهد کرد. از نور خیره کننده انفجارها، امتداد جاده را خوب زیر پلک هایت نگهدار.

رکاب بزن دریاقلی، سریعتر از آن درجه‌دار عراقی که پا بر پدال گاز تانک فشار می دهد. فاصله این تانک قلدر و بزن بهادر نصف فاصله تو با مقر سپاه است که برادر "حسن بنادری" فرمانده عملیاتی آن است. رکاب بزن! این برقها، برق فلاش دوربین نیست، برقی است که از شکمش آتش می ریزد. خدا را چه دیدی؟ شاید برای هر رکاب فرشته های خوش نویس دارند برایت می نویسند. بگذار بنویسند. این نوشته ها را زیاد کن. پس‌انداز کن، تو که از دار دنیا چیزی نداری.

قبل از جنگ، آن روزها که هنوز موهای سپید روی سر و صورت این قدر سپید نبود هم چیزی نداشتی. می گویند همه دارایی تو یک میمون بود که توی محله های آبادان، مخصوصاً محله "کفیشه" آن را بازی می دادی و سر غروب چند سکه ته جیبت صدا می کرد.

رکاب بزن دریاقلی! امشب امانتی به بزرگی کوه روی شانه‌های تو است . آن را به بچه ها برسان. از آدمهای پرمدعا خبری نیست! سرمایه صداقت تو، امشب کار دستت داده است. تو و دوچرخه‌ات انتخاب شده‌اید. بگذار امشب خدا به فرشته ها فخر

عراقیها روی آسفالت جاده های اصلی ورودی به شهر آبادان، خاک پوتین های خود را می‌تکانند.

ما نمی دانستیم عراقیها با عبور از جاده های **ماهشهر و آبادان - اهواز** راهها را بسته اند و چقدر از مردم ما به دست عراقیها اسیر شده‌اند.

امشب که تو در لابه‌لای آهن های زنگ زده اتومبیل ها چشمت به عراقیها می‌افتد، می فهمی که نوبت شهر توست؛ آبادان! آرام خودت را در دل سیاهی شب جا می کنی و دستانت فرمان دوچرخه را لمس می‌کند. روی زین که جابه‌جا می‌شوی، رکاب می‌زنی. پیرمرد چه رکابی می زنی! تو که عضله هایت جانی ندارد. آرام‌تر، خسته می شوی، نفست بند می‌آید، در نیمه راه می‌مانی ها...؟ اما نه! رکاب بزن، عراقیها با جاده "خسروآباد" چهار کیلومتر فاصله دارند. یعنی با تنها جاده شهر و تو تا مقر سپاه آبادان ۹ کیلومتر فاصله داری.

رکاب بزن! هرگه زودتر برسد تاریخ را عوض خواهد کرد. اگر عراقیها به جادهٔ خسروآباد برسند، همه کناره ایرانی اروند رود در دستشان خواهد بود. آنان به تمام ادعاهای مرزی خود خواهند رسید. یعنی دو دوتا چهارتای عراق از لحاظ نظامی کامل است. رکاب بزن دریاقلی! عراقیها برای بلعیدن آبادان بی‌سروصدا آمده‌اند. آنان تو را ندیده‌اند. ای کاش به جای دوچرخه موتور داشتی یا نه! ای کاش از میان این گورستان ماشین ها، یک ماشین زنده می شد، فقط یک ماشین و تو راحت پشت فرمان می نشستی و می آمدی به مقر سپاه آبادان. نه! آن شب اگر تو ماشین هم داشتی در کنار بزرگترین پالایشگاه خاورمیانه که حالا دارد می‌سوزد، یک لیتر بنزین هم دم دستت نبود که در حلقوم این ماشین بریزی، پس رکاب بزن دریاقلی...رکاب بزن! خیال کن که داستان "ماراتن" یک بار دیگر تکرار شده است، نه از آن مرد یونانی که خبر لشگرکشی ایرانیان را با دوندگی به مردمش رساند و تا امروز دوی ماراتن که سخت‌ترین دوی استقامت شناسی انسان است در مسابقات المپیک جایی برای خود باز کرده است. امشب کسی برای تشویق تو در این مسیر ۹ کیلومتری نایستاده است. تو تنهایی، رکاب بزن دریاقلی! اگر عراقیها پا روی پدال گاز تانکها بگذارند کار همهٔ ما تمام است. در این نیمه شب پاییزی نگذار ترکشهای تیزی که روی جاده آواره‌اند مزاحم رکاب زدن تو شوند. نگذار امشب ترکشهای سرخ و سوزان این همه گلوله توپ که سینه آبادان را می‌درد، سینه تو را هم بدرد. برو دریاقلی! چشمان ما طاقت گریه برای آبادان را بفروشد و بگوید: بنده مستضعف مرا می بینید؟ توی آیینه‌ای که به فرمان دوچرخه‌ات جفت شده نگاه کن! ببین چقدر جوان شده‌ای. این باد پاییزی همه چین و چروک صورت را با خود برده است. موهای سفیدت یک دست سیاه شده. مثل شبق. خون جوشان جوانی در رگهایت دویده. اصلاً خستگی دور و برت نمی گردد. چه رازی در این ۹ کیلومتر است که تو را جوان کرده است؟ آیا تو هم به عشق حضرت روح الله جوان شده‌ای؟ پابزن دریاقلی! تا چند دقیقه دیگر جلو دژبانی سپاه از اسب آهنین خود فرود می آیی و بی آنکه نفس نفس بزنی، با صدای محکم و مردانه می گویی: فقط با برادر حسن بنادری کار دارم. حسن زیر نور چراغ قوه دژبانی چهره جوان تو را می بیند، می شناسد ولی اصلاً تعجب نمی کند!

سر حسن داد می زنی. عراقیها از کوی ذوالفقاری آمدند و حسن درجا خشک می شود. در یک چشم به هم زدن مقر سپاه درهم می ریزد. تازه اول کار است. دوباره باید برگردی. برای جوانی مثل تو که سخت نیست. ما به ماء. بچه های سپاه می آیی و از دور محل ورود عراقیها را نشان می دهی. بچه ها چه آتشی سر عراقیها می ریزند! جنگ بودن و نبودن آغاز می شود. تو چه کیفی می کنی دریاقلی!

صبح که آفتاب اولین تیغه نورانی‌اش را روانه زمین می‌کند، عراقیها به جای رسیدن به جاده خسروآباد به پشت رودخانه بهمنشیر برمی‌گردند اما جنازه بسیاری از آنان مثل تاول روی پوست شفاف آب رودخانه باد کرده است.

بعد از آن ۹ کیلومتر، زندگی تو دگرگون می شود. پیش بچه‌ها می مانی. همه سنگرها خانه تو است.

با همه ترکشها و گلوله ها آشنا می‌شوی اما انطور که بعضی بچه های آبادان می گویند ترکشی برای قطع پایت می‌آید و کار خودش را می کند و مدتی بعد هم، روزه گلوله توپی روی روزه زندگی پررنج و مهنت زمینی‌ات خط می کشد.

حالا ما که تو را نمی شناسیم، اما مجسمه پیرمرد دوچرخه سواری را در میدان اصلی آبادان می‌بینیم و می دانیم توپی بنگو که نیست! هست، یعنی باید باشد تا ما تو را بشناسیم.

ما هرسال سوم یا چهارم آبان ماه، به آبادان می‌آییم تا شاهد دوچرخه سواران خوش اخلاقی باشیم که به یاد تو آن ۹ کیلومتر را رکاب می‌زنند تا به مقر سپاه برسند. نگو که نیست هست! وقتی ما دلمان چیزی را بخواهد هست، نگو که نیست دریاقلی، هست!

نوروز

• دکتر علی شریعتی

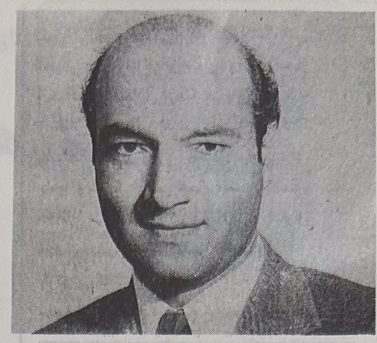

سخن تازه از نوروز گفتن دشوار است . نوروز یک جشن ملی است ، جشن ملی را همه میشناسند که چیست ، نوروز هر ساله برپا می شود و هرساله از آن سخن میرود ، بسیار گفته اند و بسیار شنیده‌اید : پس به تکرار نیازی نیست ؟ چرا، هست. مگر نوروز را خود مکرر نمیکنید؟ پس سخن از نوروز را نیز مکرر بشنوید . در علم و ادب تکرار ملال آور است و بیهوده :(عقل) تکرار را نمی پسندد،«احساس»تکرار را دوست دارد ،طبیعت تکرار را دوست دارد ، جامعه به تکرار نیازمند است .طبیعت راز تکرار ساخته اند،جامعه با تکرار نیرومند میشود،احساس با تکرار جان میگیرد و نوروز داستان زیبایی است که در آن ، طبیعت ،احساس و جامعه هر سه دست اندرکارند .

نوروز که قرنهای دراز است بر همه جشنهای جهان فخر میفروشد ، از آن رو«هست »که یک قرارداد مصنوعی اجتماعی ویا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست ،جشن جهان است و روز شادمانی زمین،آسمان وآفتاب ،و جوش شکفتن ها وشور زادن ها و سرشار از هیجان هر «آغاز» .

جشن های دیگران ،غالبا" انسانهارا از کارگاهها، مزرعه ها، دشت و صحرا،کوچه و بازار ، باغها وکشتزارها، در میان اطاقها و زیر سقفها و پشت درهای بسته جمع میکند:کافه ها،کاباره ها،زیرزمینی ها، سالنها ، خانه‌ها در فضایی گرم از نفت ،روشن از چراغ ،لرزان از دود ، زیبا از رنگ و آراسته از گلهای کاغذی ، مقوایی ، مومی ، بوی کنذر و عطر و اما نوروز دست مرا را میگیرد و از زیر سقفها،درهای بسته ،فضاهای خفه ، لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه ها،بدامن آزاد و پیکرانه طبیعت میکشاند.گرم از بهار ، روشن از آفتاب ، لرزان از هیجان آفرینش و آفریدن ، زیبا ازهنرمندی باد و باران آراسته با شکوفه ،چوانه ، سبزه و معطر از :

«بوی باران،بوی یونه،بوی خاک،شاخه های شسته ،باران خورده ،پاک»

نوروز تجدیدخاطر خاطرهٔ بزرگی است :خاطره خویشاوندی انسان با طبیعت . هر سال ،این فرزند فراموشکار که ،سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته های پیچیده خود،مادر خویش را از یاد میبرد ،بایادآوری وسوسه آمیز نوروز،بدامن وی بازمیگردد و بالو ،این بازگشت و تجدید دیدار را جشن میگیرد.فرزند ،در دامن مادر ،خود رابازمی یابد و مادر ، در کنار فرزند،چهره‌اش از شادی میشکفد ،اشک شوق می بارد ،فریادهای شادی میکشد،جوان میشود،حیات دوباره می‌گیرد.با دیدار یوسفش بینابیدار می شود.

تمدن مصنوعی ما هر چه پیچیده تر و سنگین تر میگردد ،نیاز به بازگشت و بازشناخت طبیعت وادارانسان حیاتی تر می کند و بدینگونه است که نوروز ،بر خلاف سنتها که پیر میشوند و فرسوده و گاه بیهوده ،رو به توانایی می رود و در هر حال،آینده ای جوانتر و درخشانتر دارد،چه ،نوروز راه سومی است که جنگ دیرینه ای راکه از روزگار لاکوتزو و کنفسیوس تا زمان روسو ولتر درگیراست به آشتی میکشاند.

نوروز تنها فرصتی برای آسایش ،تفریح و خوشگذرانی نیست ،نیاز ضروری جامعه ،خوراک حیاتی یک ملت نیز هست .دنیایی که بر تغییر و تحول ،گسیختن و زائل شدن ،درهم ریختن و از دست رفتن بناشده‌است ،جایی که در آن ،آنچه ثابت است و همواره لایتغیر و همیشه پایدار ،تنها تغییر است و ناپایداری ،چه چیز میتواند ملتی را ،جامعه ای را، در برابر عرابه بی رحم زمان –که بر همه چیز میگذرد و له میکند و میرود ،هر پایه ای را میشکند و هر شیرازه‌ای رامیگسلد.از زوال مصون دارد؟

هیچ ملتی با یک یا دونسل شکل نمی گیرد،ملت ،مجموعه پیوسته نسلهای متوالی بسیار است ،اما زمان این تیغ بی رحم ،پیوند نسلها را قطع میکند ،میان ماو گذشتگانمان – آنها که روح جامعه ما و ملت ما را ساخته اند – دره هولناک تاریخ حفر شده است ، قرنهای تهی ما را از آنان جدا ساخته‌اند ،تنها سنتها هستند که پنهان از چشم جلاد زمان مارااز این دره هولناک‌گذرمی دهند و با گذشتگانمان و گذشته هایمان آشنا

می سازند .در چهره مقدس این سنتهااست که ما حضور آنان را در زمان خویش ،کنار خویش و در «خود خویش»احساس می‌کنیم ،حضور خود را در میان آنان می بینیم و جشن نوروز یکی از استوارترین و زیباترین سنتها است .

در آن هنگام که مراسم نوروز را بپا میداریم ،گویی خود را در همه نوروزهایی که هرساله در این سرزمین برپا میداشته‌اند ، حاضر می یابیم و دراین حال ،صحنه های تاریک و روشن و صفحات سیاه وسفید تاریخ ملت کهن ما در برابر دیدگانمان ورق میخورد ،ژرفه میرود،ایمان به اینکه نوروز را ملت ما هرساله در این سرزمین برپا میداشته است ،این اندیشه های پر هیجان را در مغزمان بیدار میکند که :آری، هرساله،حتی همان سالی که اسکندر چهره این خاک را به خون ملت ما رنگین کرده بود، در کنار شعله های مهیبی که از تخت جمشید زبانه می کشید ،همانجا، همان وقت، مردم مصیبت زده ما نوروز را جدی تر و با ایمان بیشتری برپا میکردند ،آری ،هرساله !حتی همان سال که سربازان قتیبه بر کنارهٔ جیحون سرخ رنگ ،خیمه برافراشته بودند و مهلب خراسان را بپایبی قتل عام میکرد ،در آرامش عمگین شهرهای مجروح و در کنار آتشکده های سرد و خاموش ،نوروز را گرم و پرشور جشن میگرفتند.

تاریخ از مردی در سیستان خبر میدهد که در آن هنگام که عرب سراسر این سرزمین را در زیر شمشیر خلیفهٔ جاهلی آرام کرده بود ،از قتل عام شهرها و ویرانی خانه ها و آوارگی سپاهیان می گفت و مردم را میگریاند و سپس ،چنگ خویش را بر می گرفت و میگفت :«اباتیمار،اندکی شادی باید »!نوروز دراین سالهاو در همه سالهای همانندش، شادی یی اینچنین بوده است ، عیاشی و»بیخودی» نبوده است ، اعلام ماندن و ادامه داشتن این ملت بوده و نشانهٔ پیوند با گذشته‌ای که زمان و حوادث ویران کننده زمان همواره در گسستن آن میکوشیده است.

نوروز همه وقت عزیز بوده است ،در چشم مغان،در چشم مویدان ،در چشم مسلمانان و در چشم شیعیان مسلمان .همه نوروز را عزیز شمرده‌اند و زبان خویش ،از آن سخن گفته اند.حتی فیلسوفان و دانشمندان که گفته اند :«نوروز روز نخستین آفرینش است که اورمزد دست به خلقت جهان زد و شش روز دراین کار بود و ششمین روز ،خلقت جهان پایان گرفت و از این روانست که نخستین روز فروردین را هورمزد نام داده اند و ششمین روز را مقدس شمرده اند» .

چه افسانه زیبایی ،زیباتر از واقعیت !راستی مگر هر کسی احساس نمیکند که نخستین روز بهار ،گویی نخستین روز آفرینش است ، هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پائیز یا زمستان و یاتابستان آغاز نکرده است . مسلما" اولین روز بهار ،سبزه ها روئیدن آغاز کره اند و رودها رفتن و شکوفه ها سرزدن و جوانه ها شکفتن،یعنی نوروز .

بی شک ،روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سر زده است و نخستین بار ،آفتاب در نخستین نوروز طلوع کرده است و زمان با وی آغاز شده است .

اسلام که همه رنگهای قومیت را زدود و سنتها را دگرگون کرد ،نوروز را جلای بیشتر داد ،شیرازه‌بست‌وآنرا، با پشتوانه استوار ،از خطر زوال در دوران مسلمانی ایرانیان ،مصون داشت .انتخاب علی به خلافت ونیز انتخاب علی به وصایت ،در غدیر خم ،هر دو این هنگام بوده است و چه تصادف شگفتی ! آن همه خلوص و ایمان و عشقی که ایرانیان در اسلام به علی و حکومت علی داشتند پشتوانه نوروز شد .

نوروز که با جان ملیت زنده بود ،روح مذهب نیز گرفت ، سنت ملی و نژادی ،با ایمان مذهبی و عشق نیرومند تازه ای که در دلهای مردم این سرزمین برپا شده بود پیوند خورد و محکم گشت ،مقدس شد ،در دوران صفویه ، رسما" یک شعار شیعی گردید،مملوازاخلاص وایمان و همراه با دعاها و اوراد ویژه خویش . آنچنان که یکسال نوروز و عاشورا در یک روز افتاد و پادشاه صفوی ،آنروز را عاشورا گرفت و روز بعد را نوروز !

نوروز– این پیری که غبار قرنهای بسیار بر چهره‌اش نشسته است – در طول تاریخ کهن خویش ،روزگاری در کنار مغان ،اوراد مهر پرستان راخطاب خویش می شنیده است ،پس از آن ،در کنار آتشکده های زرتشتی ،سرود مقدس موبدان و زمزمه اوستا و سروش اهورامزداز رابه گوشش می خواندند ،از آن پس ،با آیات قرآن و زبان‌الله از او تجلیل میکرده‌اند واکنون ، علاوه بر آن ،با نماز و دعای تشییع و عشق به حقیقت علی و حکومت علی ،او را چان می بخشند و در همه این چهره های گوناگونش، این پیر روزگار آلود،که در همه قرنها با همه نسلها و همه اجداد ما– از اکنون تا روزگار افسانه ای جمشید باستانی – زیسته است و با همه‌مان بوده است ،رسالت بزرگ خویش را ،همه وقت ،با قدرت و عشق و وفاداری و صمیمیت انجام داده است و آن ،زدودن رنگ پژمردگی و اندوه از سیمای این ملت نومید و مجروح است و درآمیختن روح مردم این سرزمین بلاخیزبا روح شاد و جان‌بخش طبیعت و ،عظیم تر از همه ، پیوند دادن نسلهای متوالی ست ،که بر سر چهارراه حوادث تاریخ نشسته و همواره تیغ جلادان سازندگان کله مناره‌ها بندبندش را از هم میگسسته است و نیز پیمان یگانگی بستن میان همه دلهای خویشاوندی که دیوار عبوس و بیگانه دوران ها و در میانشان حائل میگشته و دره عمیق فراموشی میانشان جدائی می‌افکنده است .

و ما ،در این لحظه ،در این نخستین لحظات آغاز آفرینش ، نخستین روز خلقت ،روز اورمزد ،آتش اهورایی نوروز را باز بر میافروزیم و در عمق وجدان خویش ،به پایمردی خیال ،از صحراهای سیاه و مرگ زده قرون تهی میگذریم و در همه نوروزهایی که در زیر آسمان پاک و آفتاب روشن سرزمین ما برپا می شده است ،با همه زنان ومردانی که خون آنان در رگهایمان می دود و روح آنان در دلهایمان می زند شرکت می کنیم و بدین گونه ،«بودن خویش »را بعنوان یک ملت، در تندباد ریشه براندازِ زمانها و آشوب گسیختن ها و دگرگون شدنها خلود می بخشیم و ،در هجوم این قرن دشمنکامی که ما را با خود بیگانه ساخته و ،«خالی از خویش »برده رام و طعمه زدوده از «شخصیت »این غرب غارتگر کرده است ،در این میعادگاهی که همه نسلهای تاریخ و اساطیر ملت ما حضور دارند ،با آنان پیمان وفا می بندیم و «امانت عشق»را از آنان به ودیعه می گیریم که «هرگز نمیریم »و «دوام راستین » خویش را به نام ملتی که در این صحرا عظیم بشری ریشه در عمق فرهنگی سرشار از غنی و قداست و جلال دارد وبر پایه «اصالت » خویش ،در رهگذر تاریخ ایستاده است ،«بر صحیفهٔ عالم »ثبت کنیم.

خرده نمایشهای کهن ایرانیان (از هخامنشیان تا ساسانیان)

کوسه برخر نشستن یا میر نوروزی

● حسین دهقانی

سخن در پرده می‌گویم چوگل از غنچه بیرون‌آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
«حافظ»

می‌گویند نمایش از دل مراسم و مناسک و اسطوره بیرون آمده و چیزی نیست جز تعلقات خاطر، واکنشها، شادی‌ها و اندوه بیکران آدمی.

نیاکان ما درعهد باستان توجه به هنر نمایش داشته‌اند، هرچند به لحاظ فراز و نشیبهای تاریخ و هجوم گستاخان و ماجراجویان همه آثار و خلاقیتهای ایرانی طعمه آتش و غارت شده، اما باز سه گونه نمایش از طریق سینه به سینه بر جای مانده که خود قابل تعمق و بررسی است. یکی از این خرده نمایش‌ها کوسه بر خر نشستن یا میر نوروزی و دیگری جشن مردگیران و یکی دیگر رقص دسته بند می‌باشد.

شرح معوقه بدین منوال است.

کوسه برخر نشستن: درایام نوروز و آمدن دوباره بهار جهت شادی و انبساط خاطر عموم از جانب شاه یا ساتراپ (فرماندار) فرمانی صادر می‌شد مبنی بر اجرای نمایش‌کوسه بر خر نشستن . مردی گمنام از میان خیل مردان به حکم قرعه انتخاب می‌شد، نوع انتخاب شرایطی داشت. لازم بود مرد کوسه باشد، یک چشم باشد، کریه‌المنظر باشد. سپس کلاغی سیاه بدست میر می‌سپردند و او را بر الاغی سیاه رنگ (دیزه) سوار می‌کردند. پیش از اجرای نمایش به مرد غذاهای گرم با داروهای گرم می‌خوراندند و حتی بر بدنش روغنهای حرارت‌زا می‌مالیدند و بادبزنی حصیری در دست او می‌گذاشتند تا خود را باد بزند. او از اولین روز فروردین پادشاه بود و غلامانی از غلامان واقعی شاه به همراه داشت.

پگاه که خورشید عالمتاب سر از کوهساران سبز مشرق بیرون می‌زد کاروان کوچک پادشاه به حرکت در می‌آمد با کوس و دهل. هل هله و شادی، او را پیام‌آور روزی نو بود. نوروزی دیگر، میرنوروزی همیانی بردوش داشت. معلوم نبود در این کیسه سفید که در گردن او آویخته چیست. زنان و مردان با لباسهای رنگارنگ و خلخالهای نقره‌ای و لچکهای تزئینی شده و صورتهای حفه کرده به پیشواز می‌آمدند و هرکس به فراخور حال سکه و یا هدیه‌ای به او می‌دادند و میر هدایا را در کیسه غلام ساقدوشش می‌انداخت. شاه هراز گاهی فرمانهای خنده‌آور و غیرممکن صادر می‌کرد. اگر کسی به او هدیه نمی‌داد، میردست در حمیان بسته به گردن می‌کرد و دوده سیاه رنگی را بیرون می‌آورد و روی طرف مقابل می پاشید. از صبح تا ظهر هرچه هدایا جمع آوری می‌کرد تعلق به ملزمین رکاب داشت و از ظهر تا غروب آفتاب متعلق به میرنوروزی بود. این شادی تا پنهان شدن آفتاب ادامه داشت و روزی دیگر از نو آغاز می‌شد.

جشن مردگیران:

پنج روز آخر اسفند ماه آرام، آرام به سال نو نزدیک می‌شد. هخامنشیان جشن مردگیران را برپا می‌کردند (به نوعی خانه تکانی) در این پنج روز تسلط زنان بر مردان آغاز می‌شد. تمام اختیارات و فرامین و خواسته‌ها از جانب زنان صادر می‌گردید و مردان مطیع و فرمانبردار، کلیه خواسته‌ها از جانب زنان را اجرا می‌کردند، از قبیل خانه تکانی، لباس شویی ، نگهداری اطفال و غیره و همین رفتار به لحاظ بی اطلاعی مردان از کار خانه باعث خنده و شادی می‌شد در ضمن زنان پنج روزی از کار سنگین خانه فراغت می‌یافتند.

رقص دسته بند

در خرده نمایش دسته بند. مردان و زنان دروز عید نوروز دست یکدیگر را می‌گرفتند و بشکل حلقه وار از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت می‌کردند. این مراسم شاد معمولاً با آواز همراه بود، یعنی کلیه مردان و زنان با نوائی خوش ترانه‌های بهار سر می‌دادند و شعرهایی در منقبت بهار می‌خواندند و نوازندگان می‌نواختند.

فارابی و ابوعلی‌سینا برای ترجمه اصطلاح یونانی کُر در فن شعر (یوتیفای ارسطو) لغت رقص‌الدسته بند را بکار برده که برگرفته از همین گونه نمایش است.

برگزیدگان جشنواره سوره

در روز ۲۰ اسفند ما هشتمین جشنواره تئاتر سوره بعد از ۱۰ روز رقابت به کار خود پایان داد در این جشنواره ۱۳ نمایش روی صحنه رفت که هیئت داوران پس از بررسی کلیه نمایشها در روز اختتامیه آراء خود را به شرح زیر اعلام نمود.

موسیقی: مجید خواجه مهدی
بازیگر سوم زن: معصومه ایزدجو
بازیگر دوم زن : ندا هنگامی
بازیگر اول زن: ندا زارع
بازیگر سوم مرد: ایمان یارون زاده
بازیگر دوم مرد: قاسم مطوری
بازیگر اول مرد: حشمت غضنفری
نویسنده سوم: عاطفه رابعی سمفونی حیات
نویسنده دوم: غلامرضا بردبار گل ریحان
کارگردان سوم: علیرضا میرشکاری قدرت الفبا
کارگردان دوم: عاطفه رابعی سمفونی حیات
کارگردان اول: غلامرضا بردبار گل ریحان

نمایشهای برگزیده: آلبوم خاطرات، شاهین طرفی و سمفونی حیات، عاطفه رابعی

به همین مناسبت گفتگوئی انجام داده‌ایم باخانم عاطفه رابعی،کارگردان نمایش سمفونی حیات کار برگزیده جشنواره سوره که در زیر می‌خوانید.

○ خانم رابعی ، چطور شد که وارد تئاتر شدید؟

● کار تئاتر را از ۶ سالگی به عنوان بازیگر شروع کردم ، مشوق اصلی من دایی‌ام بود که خود ایشان نیز کارگردان می‌باشند . در دوره دبیرستان به کارگردانی روی آوردم و چندین نمایش را روی صحنه بردم اما جدی‌ترین کارم سمفونی حیات نام دارد که تداعی کننده اساطیر اوستایی و اصیل ایرانی است و با این تئاتر برای اولین بار در جشنواره شرکت کردم .

○ در تئاتر چه هدفی را دنبال می‌کنید؟

● مسلماً هر کسی وارد مقوله هنر می‌شود به دنبال هدف خاصی است و برای من این هدف چیزی نیست جز رسیدن به سرچشمه کمال که البته در این راه دشوار همینکه بتوانیم گامهای کوتاهی برداریم به نوعی موفق هستیم .

○ مشکلات زنندان در تئاتر چیست ؟

● مشکل اساسی گذشته از اینکه محدوده کاریشان تنگ است کار خانمها هنوز در جامعه هنری ما مخصوصاً در تئاتر جا نیفتاده واین مسئله قابل پذیرش نیست که یک خانم هم می‌تواند پا به‌پای یک مرد و در بعضی موارد بهتر از آنها ظاهر شود ولی متاسفانه این استعدادهای درخشان و بالقوه به فعلیت در نمی‌آید ویا اگر بخواهند خود را نشان بدهند اینقدر به مشکل بر می‌خورند که ایده اصلی و اولیه شان گم می‌شود

○ به نظر شما تئاتر چه چیزی را می‌خواهد به ما بگوید ؟

● از نظر جزیی اگر بخواهیم تجزیه وتحلیل کنیم هر تئاتر پیام خاص خود را دارد اما بطور کلی من احساس می‌کنم تئاتر ما انسانها را هدایت می‌کند که با اندیشیدن به یک زندگی بهتر برسیم و نسبت به مسائل جامعه خود دیدگاهی عمیق‌تر داشته باشیم .

دانشجویان تئاتر همچنان در خواب

در هشتمین جشنواره سوره ما شاهد سبزه نمایش بودیم که سهم دانشجویان تئاتر دانشگاه آزاد فقط ۳ نمایش بود. درضمن اینکه نویسنده هر سه کار افراد دیگری بودند در این سه نمایش ما هیچ اثری از کارگردانی نمی‌دیدیم حتی این نمایشها از ابتدایی‌ترین مسائل صحنه‌ای بدور بودند و اکثر کارهای تجربی به مراتب بالاتر از کار دانشجویان قرار داشتند من واقعاً نمی‌دانم اینها که رشته تحصیلاتشان و دغدغه ذهنیشان تئاتر است چرا تا به حال حتی نتوانسته‌اند یک تئاتر متوسط بسازند و جالب اینکه در جلسه نقد و بررسی نمایش بازی آخر یکی از دانشجویان صراحتاً به خانم نویسنده می‌گوید شما که بلد نیستید بنویسید چرا این نمایش را نوشتید، بگذارید ما دانشجویان رشته تئاتر که تخصصمان همین است بنویسیم و کار کنیم و خانم نویسنده در جواب ایشان می‌گوید هنر، ذاتی است و در وجود همه است. شما دانشجوی تئاتر که سخن از تخصص می‌زنید مگر تا به حال چه کاری برای تئاتر این شهر کرده‌اید که این قدر مدعی هستید؟

«هوردرخشی»

نسیم جنوب

از ظلم آباد تا باسیدون

• خورشید فقیه

چند سال پیش بود که دلت را غمی پر کرد. شنیده بودی که ناگهانی و یک شبه، "ظلم‌آباد" شناسنامه‌اش خط خورده است و بی هیچ مسمّایی، الله بختکی "صلح آباد" شده است. یعنی اینکه ماهیّت و تاریخ زندگی مردمی با هویّت طبقاتی و اجتماعی مشخّص را مخدوش کرده بودند و تو دست به جایی نمی رسید. آنهم با جایگزینی یک "صلح" من درآوردی و بی‌ریشه، تا گرد فراموشی بنشانند بر چهرهٔ کریه ظلمی که بر اجدادت روا شده بود.

یادت هست چه غصهٔ سنگینی بر دلت می‌نشست وقتی که به یاد می‌آوردی سال های پیشینی را که قحط و غلاهای ممتد، چگونه آباء و اجدادت را از قراء دور و نزدیک جاکن کرده بود تا در رطوبت و شرجی نفس‌بر "بَندر"، حمّال "گِتری"های بیشمار ملک التجارهای بوشهری باشند؟ بیچاره‌ها آمده بودند با اهل و عیال و رنجی که ارثیه تبارشان بود، و روستاها را سپرده بودند بدست خون چکان و شلاق آویزخان ها و رئیسانی که خوبتریشان حتی، لقمه های جربشان را از چین های پیشانی آنان می‌ربودند و با آب شوری که از جبین اینان جاری بود، وضو میگرفتند. امّا مگر "بَندر"، این شبه جزیرهٔ چکمه‌ای شکلی که چهار محلهٔ "دهدشتی"، "شنبدی"، "کوتی" و "بهبهانی"اش را تاجری بنا نهاده و مأمن "ارگ" و "عمارت"های آنها بود، می‌توانست پذیرای یک مشت پابرهنهٔ چرک مرده‌ای باشد که یکی دو تا بُز و چندتایی خر و خروس را هم یدک می‌کشیدند؟! پس بناچار، هر قوم و قبیله‌ای در گوشه‌ای از ضلع جنوبی "بندر" و بر بستری از شنِج و نمک و آب دریا، کلبه و کپری به رسم آنچه در زادگاهشان برقرار بود، به پا داشتند. زنها به روال روستا، کلبه گردان شدند و برخی نیز مفتخر به کلفتی خانهٔ اعیان، و مردها شانه و بازو را به خدمت جابه جایی کالاهایی گرفتند که به این "بندر" پرورنق وارد و یا از آن خارج میشد.

هرگوشه‌ای از این کپرآبادها را به اسم روستا و طایفه و شغلی که داشتند، نامگذاری نمودند. ولی از "ظلم" و "جبر" هنوز خبری نبود. زیرا "ظلم" و "جبر" نیز، مانند هر کالای بدیُمن دیگری، می‌بایست از فرنگ وارد میشد و با وساطت خودی‌ها، عرضه میگردید. و روایت نیز این چنین بوده است: در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری قمری بوده است که "منوّر"های "دولت بهیّهٔ انگلیس"، به تلافی فتح هرات، "بندر" را محاصره و آن را به توپ می‌بندند. در آن هنگامه نبرد، ژنرال های "دولت فخیمه" از تجار محترم شهر دعوت نمودند تا برای مصون ماندن از هر گزندی، کالاهای خود را در جایی (من مخفی نموده و خود به غراب های دشمن پناهنده شوند! سپس، برای آنکه به انبارهای "شاجن" این تاجران گرانبها؛ آسیبی نرسد، بدستور دریا بیگی وقت، هر خس و خاشاکی که ممکن بود پر اثر ترکش توپ دشمن مشتعل گردد، جمع آوری و به یکی دو کیلومتر جنوب‌تر از شهر، منتقل شد، و کلبه آباء و اجداد من و تو نیز در زمرهٔ همین خس و خاشاک بود. و از آن زمان بود که "ظلم" و "جبر"، از متن تاریخ "بندر" گذشت و در حاشیه جغرافیای آن قرار گرفت. زیرا پدران من و تو، برای آنکه ما رنجی را که کشیدند از یاد نبریم، و ستمی را که بر آنان روا داشتند، نسل به نسل به خاطر بسپاریم، مسکن جدید را "ظلم آباد" و "جبرآباد" – جبری – نامیدند.

... یادت هست چند سال پیش باز هم دلت گرفت وقتی که شرکتی را کاشتند بر روی سینه‌ات، و نگاهت را به "جبر" از دریا بریدند؟ فریاد برمی‌آوردی که: دریا را از ما نگیرید!! زیرا آنگاه که اجداد ما را به "ظلم" کوچاندند، آمدند و در کنار همین دریایی که حتی سگان چهار محل نیز عارشان می‌آمد در آن شنا کنند، کرمه و کپرهایشان را برپا کردند! و همین دریا بود که آن راندگان بی‌پناه را به خود خواند، و بی هیچ منّتی، حداقل ماهی "مَید" را از سفره هایشان دریغ نکرد !! ولی گوش شنوایی نیافتی ؟! شرکت را اما کاشتند با دیواری عظیم برگرد آن ، و نگاه خصمانهٔ قراولانی در چهار سویش ، و تو پیوندت با قسمتی از وجود آنکه مادر میپنداشتی ، بریده شد و دلت گرفت . و اندوهت فزونی یافت وقتی که کار کاشتن شرکت بر جای جای سینهٔ این مهربان ، همچون غده‌های سرطانی ، همه گیر شد ، و "خَیط" و خاطره را از تو گرفت تا فرصت بیابی برای یافتن کاری جهت گذران عمر ، از صبح تا غروب اطراف این شرکت ها پرسه بزنی و التماس کنی!

روزی که دیوار نرده‌ای شیلات از "ظلم‌آباد" تا ابتدای "زیارتی" و بموازات "سیاهگل‌ها" که هر دو از آن مردمان جبرزدهٔ "جبری" است ، امتداد یافت ، دلت مالامال غمهای کهنه و نو شد و زیر لب زمزمه کردی : «بالاخره سیاه سوخته های غربی دیوار هم باید از این پس ، دریا را با اجازهٔ قراول ها تماشا کنند !». و تو نگاهت را دوختی به ماهی‌های جیروواجور فلزی که به نرده‌های دیوار شیلات چسبیده بودند ، و لبخند معنی داری گوشه لبانت نقش بست .

وقتی که دیوارهای بتونی از مرز "زیارتی" گذشت و متصل شد به عمارت "چهاربرج" که دیر زمانی است اداره گمرک شده است ، باز هم آمدی به سراغم . به سختی می‌توانستی از لابه های منجمد و یخ زدهٔ سینه‌ات نفس بکشی . انگار غم "ظلم‌آباد" و بریدن پیوندش از آب را فراموش کرده بودی و غصهٔ زندانی شدن دریا را داشتی و خاطره‌هایی که تلخ و شیرین، به ذهن و جانت چنگ انداخته بودند . از « خُوردی سیفو » گفتی که بی وجود مزاحمی، بلندای "تِلت" سیمانی‌اش را رها میکردی تا در شوری آب فروغلطی و گرمای کشندهٔ مرداد را شرمنده کنی با آهنگ پرنشاط هلهلهٔ بچه های همقدت . از تق و توق مکرر و هنرآفرین چکش "گلّاف"هایی گفتی که با "لَنگوته"ای بر میان، "بوم" سینه ستبری را در باریکهٔ ساحل ، "اوشار" میکردند ، و تو آنقدر روی شن‌های نمور منتظر می‌نشستی تا عاقبت حلوای "انگشت پیچ" سهم استاد "گلاف" از راه برسد ، و نصیب تو از آنهمه انتظار، حاشیهٔ نانی آغشته به روغن و یا مثقالی حلوا باشد که از سر انگشتان محبّتی آنهم آلوده به خاک اره و "سل جهاز" ، کامت را شیرین کند . از شیر زنان دردآلودهٔ "جبری" و "ظلم‌آباد" گفتی که با چه نجابتی ، بی‌اعتنا به هر مرد و هرزه نری ، پاچه ها را تا زانو بالا میکشیدند و "دوکپرا" پخش میشدند سر تا سر ساحل ، تا لباس بشویند و دودک ها را با زمختی "گسار"ی از پشت و پس "پاتیل"های مسی ، بزدایند . از "قضایخانه" گفتی ، آنهم با چه اندوهی ؟! و از فوج "بیا" و "بلاچنگو" که یورش میبردند به رودهٔ گوسفندی و تو قادر بودی دستی دراز کنی و "قاتق" یک روز خانواده را تدارک ببینی ، و شب تا دیر هنگام ، بی‌واهمه، پایت را از "تِلت" خونی و چربی گرفته‌اش دراز کنی و "سیلَک سیلَک" ماهی "سپیتی" و "شموم" را "هَداگ" کنی ، که دریا هرچه نداشت ولی مالامال برکت بود!

وقتی که بلدوزرها سر گذاشتند زیر شکم ارگ و عمارت های "دهدشتی" و "بهبهانی" تا برای کالاهای وارداتی جا باز کنند ، لبخند رضایتی گوشهٔ لبانت نشست و در دل گفتی : «به درک! همه‌اش باید آلونک ها بُرمُند ؟!» . ولی غافل از اینکه داشتند تاریخ تو را می‌رُبانند و هویّت اقلیمی اجدادت را از روی زمین می‌سترند ، و تو فقط در این اندیشه بودی که امتداد دیوار بتونی از "دهدشتی" هم گذشت و سر از پاسیدون به در آورده است . و نگران اینکه : باریکهٔ آبی که در پشت شرقی این چکمهٔ میراثی به خواب رفته است، دیگر حتی دیدنش هم بر تو حرام شده است !

نگاهت میکنم و چیزی نمیگویم . با قدم‌های لرزانت همگام میشوم و امتداد این دیوار بزرگ را پی میگیرم . باید فاصلهٔ بین "ظلم‌آباد" تا باسیدون را بی‌آنکه چیزی بگویم ، با تو همراه شوم. و احساس میکنم که فوجی از الفاظ و کلمات ناگفته را زیر دندانهای چفت شده‌ات ، له میکنی و میگذری !

عکس از محمد رضا حمزه‌ئیان

نقدی بر کنسرت موسیقی
جمشید عندلیبی

• هادی غلامی

روز هجدهم و نوزدهم اسفند ماه جاری شاهد اجرای کنسرت موسیقی سنتی ایرانی با هنرمندی ، آقای جمشید عندلیبی بودیم که با استقبال نسبتاً خوب مردم هنر دوست مواجه شد. زیبایی کار در آن بود که در پس نواهای موسیقی، اندیشه‌ای خیرخواهانه نهفته بود که ریشه در فرهنگ زیبای اسلامی داشت و برگرفته از سنت والایی بود که در تمام ادیان الهی برآن تأکید شده و توسط پیامبر بزرگ اسلام، با ظرافت تمام و در ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی مورد نظر قرار گرفته و احادیث و روایاتی که در ارتباط با آن موجود می‌باشد متواتر است، نیز بزرگ مرد تاریخ جهان، حضرت علی (ع) بارزترین و شاخص‌ترین نمود عملی آن بشمار می‌آید که این خود بر اهمیت موضوع تأکیدی دو چندان دارد و آن مسئله، کمک به مستمندان و دستگیری از ضعفا و محرومان جامعه است.اما نکته‌ای که مورد بحث و نقد این مقوله می‌باشد جنبهٔ زیبایی شناختی و بررسی هنری کنسرت موسیقی آقای عندلیبی می‌باشد. مسلماً برای کسانیکه با سابقهٔ هنری این هنرمند گرامی طی سالیان دراز آشنا بوده و کارهای زیبای ایشان را منجمله کاست نینوا ساخته استاد حسین علیزاده و کاست پیام نسیم، مأمور، آسمان عشق و یاد ایام و و در نهایت کار زیبایی که در سریال امام علی (ع) ارائه شد را شنیده‌اند این ابهام پیش می‌آید که علت ضعف کار آقای عندلیبی در این کنسرت چه بود و اصولاً آیا عندلیبی خود به تنهایی عندلیبی است و یا زمانی که درکنار اساتیدی نظیر استاد علیزاده و یا استاد شجریان به نوازندگی می‌پردازد؟

محور بحث را حول همکاران ایشان نمی‌بریم چرا که خواننده‌ای که ایشان را همراهی می‌کرد علاوه بر تقلیدی بودن سبک خواندن (آن هم تقلیدی ناقص از خوانندگان قدیمی) و عدم آشنایی کافی با موسیقی ایرانی در حدی که بتواند دوشادوش عندلیبی به اجرای برنامه بپردازد،نبود که گیلاهر توانایی میکس کردن صدای خود را با گام نی نداشته و به اصطلاح "خارج" می‌شد که این ضعف بسیار بزرگی است و به نوازندهٔ "دف" هم تسلط و توانایی لازم جهت اداره کردن ریتم قطعات ضربی را نداشت. اماسوال این است که چنین روال واپس گرایانه‌ای درکارهای هنری آن هم برای کسی چون عندلیبی که سالیان سال درکنار اساتید بزرگ این هنر به نوازندگی وکسب تجربه پرداخته است ناشی از چیست؟ مسلماً ضعف همراهان یکی از دلایل این قضیه می‌باشد. تأثیر و تأثری که هنرمندان درهنگام اجرای برنامهٔ گروهی از یکدیگر می‌گیرند در ارائه فرم کلی کار حائز اهمیت است، امااین تنها یک بعد از قضیه می‌باشد. بطور کلی می‌توان نگرشی را که هنرمند به جهان و زیبایی‌ها و عظمت آن دارد در هنر او مشاهده و بررسی نمود بطوری که گاهی حتی می‌توان با شنیدن یک قطعه آهنگ و یا دیدن یک تابلوی نقاشی به طرز تفکر خالق آن پی برد، که البته این کار برای همگان میسر نبوده و به همان اندازه‌که روح انسان با هنر عجین شده باشد درک وی نیز از هنر و هنرمند متناسب با این امتیاز خواهد بود. تحقیقاً بابررسی اشعار یک شاعر می‌توان به خصوصیات روحی و نگرش وی به جهان هستی پی برد.

متأسفانه ضعف عمده‌ای که امروزه هنرمندان ما درزمینه‌های مختلف هنری داشته و دارندناشی از دیدگاه آنها نسبت به هنر و رسالت هنر از یک سو و هنرمندو رسالت وی از سویی دیگر است.رسالت یک نوازنده تنها نواختن نیست همانگونه که شاعر فقط برای اینکه شعر گفته باشد نمی‌سرایدو .

این حکایت تا همین جا گفتنی است که امید روزی که شاهد پر بار شدن هرچه بیشتر هنرمندان این مرز و بوم باشیم و در سایه فرهنگ غنی اسلام و اندیشه های خلاق هنری، به یارنشستن نونهالان عزیزمان را در عرصه های مختلف ادبی و هنری نظاره باشیم .

«دفاعیه‌ای از ایرج صغیری»
حق شاگردی را به جا آورید

○ علی قربانی

اخیراً پیش شماره هفته‌نامه نسیم جنوب مصاحبه‌ای از استاد صغیری خواندیم که بوشهر تئاتر ندارد، متأسفانه تعدادی از مسئولین و جوانان جویای نام نسنجیده بر این حرف خورده گرفتند، باید گفت صغیری بار اولشان نیست که این چنین دلسوزانه به مسئولین و جوانان هشدار می‌دهند. زیرا او بیست و پنج سال پیش نیز در عرصه تئاتر به همه دست اندرکاران مقهووانه گوشزد نمودکه تنها راه جان دادن به تئاتر سرزمینمان یاری طلبیدن از سنتهای غنی و سرشارمان می‌باشد و او این بار نیز به همه دست اندرکاران و هر شیرپاک خورده‌ای توصیه میکند به خود و خودمان رجوع کنیم و معتقد است که اگر فرهنگ غربی غنای پربارکردن تئاتر این مرز و بوم را داشت تا حالا کرده بود. مگر بزرگان تئاتر ما صد سال و اندی نیست که از همان فرمولهای خارجی استفاده می‌کنند. چه سازندگی را بنا کرده‌اند؟ جز سرگردانی خود خصوصاً گروههای شهرستانی.

حال صغیری گناه مرتکب شده است که می‌گوید به خودمان رجعت کنیم، به پشتوانه ایمانمان، به روال زندگی پدرانمان در جنگ با خورشید و فتح بر آن وستیز با دریاها و مقهوری دریا و زندگی بر تلاش، زیر سلطهٔ بی‌امان خورشید در کویر در نهایت صداقت و سادگی که می‌دانیم درستی در سادگی است، و صغیری نیز نمونه بارز این صداقت است. چراکه از ایشان سؤال می‌شود به تئاتر بوشهر نمرهٔ چند می‌دهید. طبیعی است باید بگوید کدام تئاتر؟ مگر بوشهر هم تئاتر دارد؟ دانشجوی عزیز، مسئول محترم شما تئاتر داشتن را چگونه معنا می‌کنید، ما که نه تئاتر عینی داریم و نه مادی اگر نظرتان همین فعالیتها است که به اینها تئاتر بوشهر گفته نمی‌شود. اینها تلاشی است که سالی یکبار ادارات مربوطه مجری آنهاست، که در بوندروز برازجان هم می‌شود و درتئاتر شهر تهران هم بله و بین اینها فرقی نیست، همشان تقلیدی است از تئاتر غرب. حال اگر نمره‌ای در کار باشد به بیگانه نمره داده‌ایم، خواه بیست و اما اگر بخواهیم تئاتر عینی داشته باشیم باید به باورهای خودمان رجعت کنیم به غلط نگوئیم تئاتر برشت از تعزیه ایرانی نشأت گرفته است، ما با افتخار بگوئیم بوشهر هم تئاتری داردبا مشخصه‌های شیوه‌پردازی در تعزیه، آنگاه بوشهر صاحب تئاتر می‌شود. بگوئیم بوشهر تئاتری دارد سرشار از ایمانمان، آنگاه دیگر تماشاچی ما تماشاچی پارسالی نیست آنگاه قلندر خنه فحش‌نامه نمی‌شودو در سراسر عالم همانطور که می‌گویند تئاتر برشت، می‌گویند قلندرهای بوشهری و تماشاچیان از جانشان ظلم‌آباد گرفته تا آندره‌شربان، عزیز دانشجو! دانشجوی عزیز! تو که بیخ گوشت تئاتر را زنانه و مردانه قلمداد می‌کنند و تئاتر خلال دندان می‌شود و داشته‌های نمایشمان به استهزاء مسخره گرفته می‌شود بهتر نیست حق شاگردی را بجا می‌آوردی؟ به او که زندگی‌اش به همت و عشق به هنر است و با رجعتی به دل دستور به ژرفنای بودنمان و معنای بودنمان که چیستیم و کیستیم.

هوالرزاق

گالری دانشجو

با تبریک به مناسبت فرا رسیدن میلاد باسعادت امام هشتم شیعیان و عید سعید نوروز زیباترین اجناس خود راکه گلچینی از بهترین‌های

پوشاک

می‌باشد به معرض فروش می‌گذارد

نشانی: بوشهر – پاساژ آزادی – ۱۲۱

تلفن: ۲۳۹۸۵ – ۲۵۶۳۹

توصیه‌های یک بوشهری به وزیر امورخارجه

ما و همسایگان عربمان

● نوشته استاد حسن فرامرزی

استاد حسن فرامرزی نویسنده، پژوهنده و مترجم سرشناس، یکی از شخصیتهایی است که در زمینه مسائل خلیج فارس و سیاست خارجی ایران در خاورمیانه صاحب نظر می‌باشد. ازایشان تاکنون کتابهای فراوانی منتشر شده است.

نوشته حاضر متن نامه‌ای است که ایشان به مناسبت هشتمین همایش خلیج فارس به وزارت امورخارجه ارسال کرده‌اند. استاد فرامرزی سالها دروزارت امور خارجه مشغول به خدمت بوده و مدتها در چندین کشور عربی در سمتهای مختلف انجام وظیفه کرده است. از آنجاکه در این نامه مطالب در خور تأمل و تفکری وجود دارد، اقدام به درج آن می‌نمائیم. از استاد فرامرزی که این نوشته را از تهران برای ما ارسال کردند تشکر می‌نمائیم و یادآور می‌شویم که نظرات مندرج دراین نوشته، صرفاً عقاید شخصی ایشان می‌باشد والبته قابل نقد ونقض و بررسی انتقادی.

دبیر بخش مقالات

امور سیاسی: به نظر من کشورهای منطقه درخصوص همگرائی درخلیج فارس آن هم با ایران باید دقت بیشتری به خرج بدهند.اعتماد را باید به وجود آورد البته این عدم اعتماد مربوط به امروز و دیروز نیست، در حدود۲ هزار سال سابقه تاریخی دارد و من فقط به یک واقعه اشاره می‌کنم و آن داستان (نعمان بن منذر) حاکم(حیره) است که از طرف شاهنشاهان ساسانی حکومت و ریاست آن منطقه را برعهده داشت.

خسرو پرویز براولشکر کشید و او پس از فرار و مدتها دربدری، ناچار به امید عفو، به دربار ساسانی پناه برد ولی خسرو عذرخواهی را نپذیرفت و او را به قتل رساند. واز آن روز بود که پایه‌های امپراطوری ساسانی سست شد و سایر امرای عرب ازجمله (بنی شیبان) بر ایرانیان شوریدند.

و اما سیاست کشورهای خارج از منطقه در مورد همگرائی در خلیج فارس به نظر اینجانب هنوز زود است. نزدیکی ایران با بعضی از کشورهای عربی هیچگاه مطلوب سایر کشورهای عربی نبوده است. در رژیم سابق نزدیکی ایران و مصر-ایران و اردن و در حال حاضر نزدیکی ایران و سوریه و یا ایران و سودان به هیچ عنوان مورد علاقه بسیاری از کشورهای عرب نیست و مطمئناً مول بزرگ غربی نیز علاقه‌ای به این نزدیکی نخواهند داشت.

با اوج گرفتن قومیت یازی عربی خاصه پس از تشکیل حزب بعث در سوریه ابتکار "زکی الارسوزی" و بالاخره با روی کار آمدن جمال عبدالناصر و شدت یافتن این قومیت‌گرائی و مخصوصاً اختلاف با عناصر چپ‌گرا درجهان عرب، تردیدی نیست که اختلاف بالاگرفت و"عرب - عجم" مد روز شد که هنوز هم برای سودگران عرب "نان دانی" پرسودی است.

یک استاد دانشگاه عرب به اینجانب گفت که ما می‌دانیم حق با شماست و نام دریا همیشه "خلیج فارس" بوده‌است ولی چه کنیم که گرفتار یک مشت هوچی جنجال طلب هستیم. وقاحت ازاین بالاترنیست که یک وقت به وزیر امور خارجه یک کشور عرب گفته شد که نام صحیح این دریا همیشه خلیج فارس بوده است. درجواب گفت غلطی بوده که ما آن را تصحیح کردیم!

نمی‌توانم بگویم که دراین مورد ضعف نشان داده‌ایم. حتی درروزیم گذشته حساسیت به درجه‌ای بود که هرجا نام خلیج فارس به گونه مخدوش عنوان می‌شد به اعتراض دست می‌زدند و یا اگر درکنفرانسی بودند، جلسه را ترک می‌گفتند. اما به نظر من این اقدامات کافی نبوده است و متأسفم که من نیز راه‌حلی برای این موضوع ندارم.

نمی‌دانم آیا می‌شود از طریق سازمان ملل متحد می‌توان قطعنامه‌ای صادر کرد که برای نام "خلیج فارس" و منحصراً راجع به "خلیج فارس" باشد که اصولاً هیچ کشور و ملتی حق تغییر نامهای شناخته شده جغرافیایی نداشته باشد.

پیمان منطقه‌ای: اصلاً صحبت در این باره مفهومی ندارد. چندپیمان دیده‌ایم که جز روی کاغذ نبوده است. پیمان سعدآباد- پیمان بغداد - پیمان سنتو - پیمان دفاعی مشترک کشورهای عربی - اتحاد مصر و سوریه و اتحاد عراق و اردن (در دوره نوی السعید) کدام یک استوار مانده است؟ همین حالا پیمان دفاعی کشورهای خلیج فارس با یکدیگر چه نتیجه‌ای داده است که یک کشور غیرعرب زبان بخواهد خود را وارد این کشاکش کند؟ روند تکامل پیمانهای منطقه‌ای در خلیج فارس ارائه الگوهائی متحمل به نظر من هیچ سودی نمی‌تواند به دنبال داشته باشد و اصولاً همگرائی با توجه به فوارق بین ملل منطقه عملی نیست و سراسر مشکلات است.

اعتماد متقابل در میان کشورهای منطقه وجود ندارد. عراق به کویت و سعودی حمله می‌کند. سعودی قسمتی از خاک کویت و امارات را ضمیمه خاک خود می‌کند. عمان با امارات، بحرین با قطر و قطر با سعودی اختلاف دارند. ماخودمان هنوز نتوانسته‌ایم در مورد فلات قاره با کویت به توافق برسیم که البته شاید مشکل از طرف ما و کویت نباشد و وجود عراق درخط مرزی بین سه کشور است که این توافق به دست نیامده است. مأمورین اعزامی: دراعزام مأمورین، خواه دون پایه و خواه در بالاترین سطح باید افراد لایق - کارشناس - زبان دان - خوش‌برخورد مدنظر قرار داد.

در رژیم سابق تاآنجاکه من شاهدبوده‌ام رعایت‌این‌اصل‌نمی‌شد. البته دور از انصاف است اگر بگوئیم افراد موجه درمیان مأمورین اعزامی نبوده‌اند.

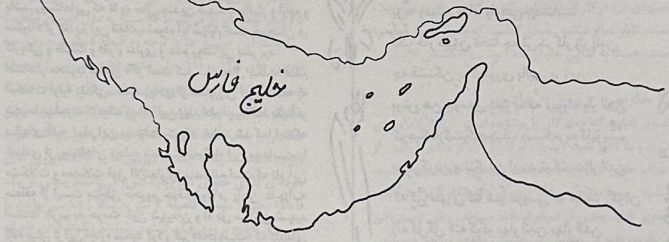

یکی از بهترین سفرای ما در دوره گذشته در عربستان سعودی، مرحوم جعفر رائد بود.

درکویت: آقایان محمد قوام - دکتر تاج بخش و دکتر هریدون زند فرد افراد شایسته‌ای بودند سفرایی که به بحرین، امارات، و عمان فرستادیم، در آن سطح نبودند که بتوانند از خود شخصیت نشان دهند. البته آقایان ابوالحسن بختیار در قطر، ابراهیم تیموری در امارات و خردمند در عمان خوب بودند، وباساواک وابستگی نداشتند.

در دوره اخیر به خاطر دارم مأموری به دبی و سپس قطر فرستاده بودند که فقط مشغول زدوبندتجاری بود و حرفش از حرف سفیر بالاتر. به نظر من اینها عیب کار است. سفیر و کارمند سفارت باید شخصیت داشته باشند. به کارهای دون شأن یک مأمور سیاسی دست نزنند و انگشت‌نمای خاص و عام نباشند.

شهردار پیشین دبی به من گفت که این سرکنسول شما یکبار به دیدن من نیامده و یا مرا به یک استکان چای دعوت نکرده است. این مرد که خود دانشمند،و-زبان‌دان است و فارسی را بخوبی نیز می‌داند، می‌گفت: من به چای و قهوه سرکنسول نیازی ندارم ولی باید مأمورین با مردم مراوده داشته باشند و خود و ایران را بشناسانند.

من خود سه یا چهار سال پیش به دیدن نماینده بازرگانی ایران در کویت رفته بودم. او در حضور من و همراهم دراطاق کارش تخمه می‌شکست و هیچ رعایت اصول دیپلماسی و ادب و نزاکت را نمی‌کرد.

اعزام افراد لایق و آزموده باید از مسلمات سیاست خارجی ما باشد و اگر بنا باشد همگرایی به وجود آید، این مأمور و نماینده رسمی دولت است که می‌تواند جاده را برای اینکار هموار سازد. مخصوصاً درکشورهای مجاور که مردمش با ایران رفت و آمد دارند، باید دراعزام مأمورین دقت به خرج داد. مأموری که به خارج می‌رود، نباید از گذرنامه سیاسی سوء استفاده بعمل آورد. ضرورت ندارد که تعداد اعضای سفارت خانه‌ها در خارج زیاد باشد. مثلاً ما در اردن یا سری لانکا و نیجریه و امثال آنها نیاز نداریم که کارمند زیاد بفرستیم. هم باید رعایت صرفه‌جویی کرد و هم نباید سوء ظن کشور میزبان را برانگیزیم.

محور اقتصادی: البته با توجه به ریشه‌های اقتصادی و فرهنگی، بدون در نظر گرفتن مسئله زمان قبل و بعد از اسلام،تجارت و سوداگری و اقتصاد به معنی کامل ازایران شروع شده و با این حد از رشد رسیده و جالب اینکه تجار و دست اندرکاران تجارت در آن سوی خلیج فارس عموماً چه از نظر نسبی و سببی به ایران و ایرانیت بر می‌گردد، اما چه سود، که چون در چارچوب مقررات قابل عمل تجارت، این مانیم که می‌لنگیم و ضعف داریم و حرف و قولمان نمی‌تواند اعتمادآنها را برانگیزد. و این ضعف از ماست که نتوانسته‌ایم یا گذر از این مرحله و از این معتبر با جهان عرب ارتباط منطقی تجاری برقرار کنیم و عملاً ضعف نه از سوی مردم که قدرت اجرایی است - اما دامنه بحث فراتر از خلیج فارس است.

مسئله خاورمیانه: وابستگی فرهنگی و تمدن ایران و مصر از دیر زمان ریشه داشته و دارد. دو کشور بزرگ و کهنسال با گنجینه‌هایی از فرهنگ و ادبی که دارند، بی‌اغراق پایه‌های علوم دردنیا متمدن بر شالوده‌های غنی این دو کشور استوار گشته است.

اما شرایط به نحوی فراهم شده که علاوه بر جدایی فرهنگی و فاصله بسیار دور دو ملت، به رغم علاقه قلبی و محبت بین دوملت رفته رفته فاصله ها به حدی می‌شود که نسل جوان دو کشور با دیدی بیگانه بنام و نقشه جغرافیای کشور دیگر می‌نگرد، چه رسد به ایجاد علاقه و رابطه و نزدیکی. ملت مصر چون ملت ما فرهنگی هستند و اصولاً عرب نیست، نمی‌تواند با ایران اختلاف داشته باشد. این است که بین ایران و مصر، هیچگاه اختلاف عمیقی وجود نداشته است. اگر در زمان جمال عبدالناصر اختلافی پیش آمد، به نظر من قسمت عمده‌اش مربوط به رقابت بین دو زمامدار وقت بوده و ارتباطی به دو ملت نداشت. حتی با وجود قطع رابطه، گاه و بیگاه بین مقامات دو کشور ملاقاتها و مذاکراتی صورت می‌گرفت و یکی از وزرای خارجه پیشین مصر به اینجانب می‌گفت که ما اغلب با وزرای خارجه ایران تبادل نظر می‌کردیم.

البته مصری موجود در مصر با مصری موجود در خلیج فارس فرق دارد. آن مصری موجود در خلیج فارس تابع نظریات دولت خویش است و اغلب درکار روابط بین ایران و کشورهای عرب خلیج فارس "موش کشی" می‌کند و اگر روابط ایران و مصر در سطح عادی و خوب باشد، بی‌تردید مأمور مصری در خلیج فارس نیز کمتر "شیطنت" می‌کند.

در کشورهای دیگر نیز همین وضع را دارند. اگر قصد خدمت و همگرایی به معنی واقعی، برای زندگی بهتر و آینده‌ای درخشانتر مورد نظر است، نه فقط برای شعار و سمینار و روزنامه و بعد هیچ، زمینه تاریخی را برای دو ملت در سطح گسترده مطرح، تشریح و رفع ابهام کنیم که از مسئله عشق خسرو پرویز وکشتن نعمان شروع شده و ریشه ابهامات و اختلافات را تبیین کرده و بگوییم که بحث بعد از اسلام نیست و این اختلاف و بدبینی مزمن از آن زمان است که به دست زور اعمال شد. حال تکلیف ملتها با توجه به ضرورت اتحاد و یکپارچگی و رابطه انسانی و مهمتر از همه بحث خانواده جهانی را مطرح فرمائید.

مسئله اقتصادی: باتوجه به نهفته‌های منطقه از معادن، اتوژی، شیلات، صنعت و امکانات بالقوه و بالفعل هرکشور در منطقه، و نیازهای هرکشور در منطقه، و نیازهای هرکشور در جوار کشور دیگر که البته همجواری خودبه خود بحث اختلاف را همیشه در بطن خود داشته و به راحتی به وجود آمدن آن، پختگی و سیاستمداری و خردورزی مجریان امور و دست اندکاران سیاست می‌تواند آن را حل کند و پرده ابهام و بدبینی را به خوش‌بینی و اعتماد تبدیل سازد و جو حاکم را مشحون از دوستی کند.

در دنیای امروز، کشورهای جنوب شرقی آسیا با امکاناتی به مراتب کمتر از ما(منظور ازما، کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه) در زمانی اندک با وحدت و تدبیر به رشدی شایسته و تحسین برانگیز در اقتصاد، صنعت و همزیستی رسیده‌اند که قابل توجه و الگوپرداری است.

به سه دلیل این سوء ظن و بدبینی وجود دارد:

الف: کوته نظری و بی‌اطلاعی مأموران اعزامی چه ثابت و چه غیرثابت.

ب: عدم اعتماد کشورهای آن سوی خلیج فارس به این سوی به دلیل عملکرد غلط، نلوآمیز، وعده بدون پشتوانه و حرفهای اغراق‌آمیز.

ج: عدم رعایت اصول انسانی در مراودات مثل قول، عدم ارائه و انجام تعهدات، قولی - مالی و در دیدی دیگر اصلاح دید ایرانیها به دیگران نسبت و در واقع اصلاح خود.

○ **نفت و گاز:** انرژی (نفت و گاز) سیاست قسمتی از آن در او چون در چارچوب مقررات قابل عمل تجارت، این مانیم که می‌لنگیم و ضعف داریم و حرف و قولمان نمی‌تواند اعتمادآنها را برانگیزد. و این ضعف از ماست که نتوانسته‌ایم یا گذر از این مرحله و از این معتبر با جهان عرب ارتباط منطقی تجاری برقرار کنیم و عملاً ضعف نه از سوی مردم که قدرت اجرایی است - اما دامنه بحث فراتر از خلیج فارس است.

○ **کشتی‌رانی:** من هنوز یک خط کشتی‌رانی منظم در خلیج فارس سراغ ندارم که بین بنادر ایران و آن سوی خلیج فارس در رفت و آمد باشد. فقط چند کشتی کهنه بعنوان مسافر بر درآمد و رفت هستند که معطلی‌های گمرک آن در مبدأ و مقصد، انسان را از سفر با آنها بازمی‌دارد.

○ **شیلات:** تا آنجا که شنیده‌ام و اطلاعاتم فقط بر مسموعات است، شیلات تابع یک سیاست تجاری نیست، بلکه سودجویی‌ها در بستن قراردادها نقش اساسی دارد.

○ **همکاریهای اقتصادی:** همان گونه که قبلاً معروض افتاده است، پایه‌های اعتماد و اطمینان نسبت به تجارت سست است و تغییر خلق‌الساعه مقررات، هر دو طرف را از همکاری بیزار می‌کند.

در مورد زیست محیطی اطلاعی دراین خصوص ندارم. ولی تصور این است که چون یک موضوع اجتماعی است، ارتباطی به همگرایی ندارد و همه کشورهای منطقه موظفند در این زمینه تشریک مساعی با یکدیگر داشته باشند.

تنفس

● زهرا شاه حسینی

به خون پونهٔ وحشی به خواب می‌مانی
محال، مثل تنفس درآب می‌مانی
همیشه غربت یک بغض در گلوی من است
شکست گریه بر نگیر ناب می‌مانی
شبی دوای پر زخمی قناری باش
اگر میان دو انگور ما قدم بزنیم
همیشه جاده سبز شراب می‌مانی
شبی دوای پر زخمی قناری باش
که روز بعد به عشقش خراب می مانی
میان شعله اهورایی من بمان ای آب
وگرنه هیچ ،همیشه سراب می مانی
کبود ضربه نیلوفری رگیارم
تومثل رویش صد آفتاب می مانی

اذن اذان

● سیده منصوره حکمت شعار

برخیز! پرده‌های زمان را تکان بده
این دخمه را نصیبی از آن آسمان بده
امروز ای شکوه سحرخیز نخلها!
یک شاخه عاشقی به زمین ارمغان بده
چندیست در من ای غزل آشوب غم هیاست در التهاب گم
شده‌ام اذن اذان بده
من مانده‌ام و عقدهٔ یک عمر کوچکی
آه ای حقارت ضربان کش امان بده
از جنس آتشم ولی ای خوب! لحظه‌ای
این شانه را طراوت پروانگان بده
اقلیم سبز عشق در آنسوی این سر سست
برخیز پرده‌های زمان تکان بده

پرنده آتش

● عباس اوجی فرد - برازجان

دعا کنیم دعا تا بهار برگردد
به لحظه‌های پریشان قرار برگردد
صدای طبل شقاوت به کوه می‌پیچد
شبانه بی‌خطر از ده سوار برگردد
بخوان به پاس شقایق پرندهٔ آتش !
که مرد تیر و کمان از شکار برگردد
مسافری که سفر را برای خود می‌خواست
از ازدحام سکوت و غبار برگردد
عبود بال چکاوک، و طرح آبی‌ها، غنیمتی‌ست، اگر آبشار برگردد
تمام باغچه‌ها را ستاره می‌کاریم
که فصل آبی دریا کنار برگردد
پرنده پرزدنش را به بال پنهان کرد
دعا کنیم دعا تا بهار برگردد

آرزو تا کی؟

●ابراهیم صداقت

باز این پروانه را تا شوق آتش می‌کشانی
بوریای زخمها را روی دستم می تکانی
کهنه پیدی سایه‌اش را می‌کند تقدیم چشمت
بانگاهت طرح سرخی روی برگم می‌نشانی
آمدم افسانه گردم قبلهٔ من، دشنه ات کو؟
دشنه‌ام زن سینهٔ سهراب را دارم نشانی
پشت سر داری کویری از عطش لبریز آتش
پیش رویم توبه گرداب جنونم می‌کشانی
خط به خط این کوره راه عشق را نوشیدن آری
آرزو تا کی؟ مرا این سو به آن سو می‌دوانی

جامگیرک اگر شهردار بودی؟

همین ماه بود که سردبیر نشریه هر دو پای این حقیر جامگیرک را کرد توی یک کفش که الا و بلا برای ویژه‌نامه نوروزی نشریه باید یک مطلب بالا بلندی بنویسی و یک کار درست و حسابی دست خودت بدهی. ماهم که خودتان می‌دانید که گردنمان هم از یک مو هم بارکتر است، دوماً آنچنان گرفتار هفت و هشت خودمانیم که یادمان رفته است عید آمده و ما همچنان لختیم. به هرحال، مانده بودیم که چه خزعبلاتی سرهم کنیم و از شر جناب سردبیر وارهیم، که یکباره چشممان افتاد به دفتر انشای آقازاده و موضوع انشایی که تازه متن آن را تمام کرده بود. معلم از اوپرسیده بود: (اگر شهردار بودی چکار می‌کردی؟».

راستش وقتی که انشاء را خواندم، از تعجب شاخ درآوردم! چون تابه حالا هرگز فکر نکرده بودم که این آقازاده هم مثل ابوی محترمشان که بنده باشم، سرشار از ذوق ادبی و هنر نویسندگی باشند. دیدم انگار بد نیست که آنرایکراست بگذارم در اختیار سردبیر، تا هم خودم را خلاص کرده باشم و هم اینکه پزی داده باشم پیش آقازاده که:« دیدی که ما هم توی نشریه خیلی خرمان می‌رود؟!»

و اما انشاء:«من اگر شهردار بودم خیلی زحمت می‌کشیدم. مثلاً آقای شهردار خیلی زحمت می‌کشد. اولجنهای توی جوی خیابانها را بیرون می‌آورد و در همانجا بر روی هم انبار می‌کند تا جوی‌های خیابان آبش راه برود. چون اگر آبش راه نرود، همانجا می‌ایستدو قورباغه‌ها خفه می‌شوند. آقای شهردار دیوارها را هم خوب رنگ می‌زند چون اینطور بهتر می‌شودمردم را رنگ کرد. زیرا اگر مردم رنگ بشوند همه چیز رنگی می‌شود. آقای شهردار خیلی زحمت می‌کشد. او خیابان سنگی را هر سال در آن درخت خرما می‌کارد و سال بعد که درختها خشک شدند، با زحمت زیاد از ریشه بیرون می‌آورد و برای اینکار خیلی عرق می‌کند. پلاج شهرداری هم جای خوبی است که آقای شهردار کشیده است تا موشها در آنجا جمع شوند ودر خیابانها مزاحم عبور و مرور وسائط نقلیه نشوند. مثلاً درخیابان مدرس وقتی که یک ماشین می‌خواهد داخل کوچه بشود، حتماً در گودال و سط کوچه می‌افتند، و آقای شهردار زحمت کشیده است تا ماشین‌ها تند نروند و بچه‌ها رابُکشند.

یک معلم ضد انقلابی داریم که می‌گوید شهردار روی سولاخ کانالهای خیابان پشت قبرستان را نمی‌پوشاندتاکورها درآن بیفتند. مثلاً آقای شهردار چرا باید زحمت بکشد؟ مثلاً این خود کورها هستند که باید چشمشان را باز کنند تا جلو پایشان را ببینند. مثلاً همین خشک کردن دریا که آقای شهردار زحمت کشید، اگر آقای شهردار زحمت نکشیده بود، چطور می‌توانست این خشک کردن دریا را ناتمام بگذارد تا باشگاه قایقرانی درست بشود؟ یا همین ترمینال مسافربری که آقای شهردار زحمت می‌کشد تا حالا که نتوانسته است آن را تمام کند، لااقل اسم دیگری روی آن بگذارد. پس از این انشانتیجه می‌گیریم که من هم می‌توانم شهردار بشوم».

اهالی روستای خایئز: آقای استاندار به کدامین گناه به وضع ما رسیدگی نمی‌شود

محضر مبارک استاندار محترم و محبوب و مردمی استان بوشهر جناب آقای انصاری لاری

احتراماً با درود فراوان به روان پاک شهیدان و روح مطهر امام امت و با عرض سلام به خدمت مقام عظمای ولایت حضرت آیت‌ا العظمی خامنه‌ای دامت توفیقاته و با سلام خدمت تمامی مسئولین نظام مقدس اسلامی. ما اهالی منطقه خائیز از توابع شهرستان تنگستان به عرض می‌رسانیم که این منطقه از چندین ده بالای بیست خانوار تشکیل گردیده و در مسافت ۲۲ کیلومتری شهرستان اهرم قرار گرفته است.

این منطقه سرسبز از محدود نقاط استان بوشهر است که دارای آب جاری و مرکبات می‌باشد و هیچگاه مورد توجه مسئولین محترم این استان قرار نگرفته و هم اینک از کمترین امکانات در خور این مردم اسلامی محروم می‌باشد و مردمان این خطه همچنان در محرومیت و استضعاف کامل بسر می‌برند. ازجمله مشکلات مهم این روستاها محرومیت از نعمت روشنایی است. باید به عرض برسانیم سالیان متمادی است که هرساله مسئولین ذی ربط وعده و وعید می‌دهند که این روستاها را از تاریکی نجات داده و از نعمت روشنایی برق برخوردار نمایند، لکن هر ساله به عللی این قولها عملی نشده و کماکان ما درتاریکی بسر می‌بریم. در یکی دوسال گذشته جهاد سازندگی شهرستان تنگستان قسمت اعظم پایه‌گذاری و سیم‌کشی آن را انجام داده و باقیمانده تحویل اداره برق گردیده که پس از تحویل هیچ اقدام ملموسی صورت نگرفته است.

باید به عرض آن مقام محترم برسانیم، منطقه‌ای که نه برق دارد و نه راه مناسب و نه شغل و درآمد مکفی، نه مدرسه راهنمایی، و نه دفتر مخابراتی، چگونه باید از مردم توقع داشت که در این منطقه بمانند و با دلگرمی و اشتیاق کار نمایند. آیا امکانات اولیه زندگی اجتماعی چیزی غیر از اینهاست که ما ازآن محروم می‌باشیم؟ به کدامین گناه به وضع ما روستائیان مستضعف و فقیر رسیدگی نمی‌شود؟ معاذالله که این چنین باشد. روستاهایی که تا به حال چندین شهید و جانباز و آزاده و مفقودالاثر تقدیم این انقلاب نموده آیا سزاوار است همچنان در تاریکی و ظلمت و فقر و نداری و عدم روشنایی بسر برد.

استاندار محترم، شایان ذکر است که تا بحال بعلت عدم امکانات اولیه زندگی، تعداد زیادی از کشاورزان این منطقه به شهرها مهاجرت کرده‌اند که اگر این روند ادامه پیدا کند یقیناً در سالهای آتیه تمام این روستاها متروکه خواهد شد کما اینکه تعدادی از روستاهای تخلیه شده منطقه، گواه این مدعاست. با مشکلات و معضلات فوق الاشعار آیا منصفانه است که نام این منطقه از لیست مناطق محروم حذف شود؟در پایان عاجزانه استدعا داریم به حرمت خون شهیدان و آه دل مادران شهید داده بیش از این اجازه ندهید گرد و غم «محرومیت» که کلمه‌ای بس زشت وکریه دراین کشور ثروتمند است بر چهرهٔ این منطقه نامی، پرتو افکند. لذا از آن برادر ساعی و خدمتگزار می‌خواهیم پس از چندین سال وعده و وعید مسئولین قبلی به موضوع برق این روستاها رسیدگی نموده تا ما نیز همچون دیگر برادران دینی ایرانی خود از نعمت روشنایی برق بهره‌مند شویم و از الطاف بیکران نظام اسلامی برخوردار گردیم.

* این درخواست به امضاء صد نفر از کشاورزان و دامداران روستاهای منطقه خائیز رسیده است.

رونوشت: هفته نامه نسیم جنوب جهت درج مشکلات منطقه خائیز

کلنگ گل

● محمد بیابانی - بوشهر سال ۱۳۴۱

کِلنگِ گل پُر گل واویدن اِنگا بهار اندن
همه‌ی جا سُوزِه، سوز آویدن و نخلا به بار اندن
به کُه دشت و صحرا بچه اُیدا هَرهِلی می‌شن
شِی باوُل پُی چشمه به اُو خَردن قطار اندن
بز کُهی خِشن ری درّه می‌تِنگِن هِل کُچّه
فُغون آرِن چه می‌بینن که اُونجُه میرشکار اندن
تِفنگ میرشکار یه هو زپشت کُچّه برقی زِه
تیرش وِژ وِژ کنون اووَل کنار چشمه سار اندن
تو خین می‌غلطه غوچ نر، زمین از خینش اَیموتَر
می‌که سِیلش بز از پی سر که اونجه بی‌گُدار اندن
می‌خُه غُل سینه‌ی چشمه که غوچ گشنه‌ی تشنه
سِرو شاخش دم دشنه خینش تا پی کُنار اندن
هل دیگه پُس و دُختا می‌شن شیٔ هم توی صحرا
جُومی سرخ و کلون ای بچا بختر زپار اندن
بنفشه‌ی وَشِی صحرا می‌ده بو تا که نُم ریزه
صُب گه گُل اُفتو زکُه تا نرگزار اندن
همه‌ی مرغی چمن می‌خونن‌وپرمی‌زنن ری گل
بِخُشّالی سی هم می‌گن که ایسه نو بهار اندن
همه خندون گُلا شادون زمیناتر هوا خَشتَر
به دشت اُیدا به کُه بُزّا خِشیشو پایدار اندن
بریّه زمینی صافا واویدن بهمناپیدا
نُکِ خار سیزَن تختا چه نی در کار زار اندن
چه قشنگن پِر کُوکَرری بالش پر زیور
بِرِش هِن جومه‌ی دِلوَر به کُه دیوونه وار اندن
گُوجیک‌ازگت‌وکوچیک صب‌گه‌ریّه گُلبَرِیشم
به فِر کردن و تنگیدَن ایسه تو کشتِزار اندن
کُه کِیٔ سُوری کنا عَنّو عروسی که هَفَه‌ش کردن
زنه کِل‌کِل کنه کوکو بهار اندن بهار اندن
مُ حیرون ومُ سرگردون مُ از سوز القُبا خندون
که عَنّوبلگ سوزی ری سر چو سیم سواراندن
هلا تو قَهله و دَسُکّ تو باغ گپ هلٔ تنگک
بیو سی کُه گُل و سُوزِه هزار اندر هزار اندن
بیابونی مُکُه بیشتر تو تَهریف گُل وکوکَر
هُکُه تَهریفِ اَوِ دِلوَر که ری قول و قرار اندن

✤ لحظه‌های زندگی ✤

● به اسقلالیها بگوئید همینکه شما بعد از بازی با پیروزی رنگتان قرمز می‌شودبرای ماکافی است.

*هوادار دو آتشه پیروزی *

● فرا رسیدن عید نوروز را به دایی عزیزم حسین دشتیاری زاده و خانواده محترمشان تبریک می‌گویم. *یعقوب

● جناب آقای جعفر جمالی! سال جدید بر شما مبارک باد.امیدوارم‌امسال‌از شهرداری چغادک به بوشهرمنتقل شوید.

*حمید هاشمی

● جوانترین راننده ماشینهای سنگین بوشهر، آقای رسول نوروزی ! امیدوارم سال خوبی را شروع کنیدو توصیه می‌کنم که در رانندگی احتیاط کنید. * اسماعیل فولادی

● آقای شاهین طرفی ، موفقیت شما را در جشنواره سوره تبریک میگویم . * ایمان زنده‌بودی

● خانم عاطفه رابعی ، احراز موفقیت شما در جشنواره سوره رابه شما تبریک می‌گویم و امیدوارم در جشنواره‌های بعدی نیز موفق باشید. *یکی از دوستانتان

● معلم عزیزم جناب آقای احمد طاهری - از زحمات جنابعالی در طول سال گذشته تشکر می‌کنم . * عباس مظفری

● سال ۷۷ سال پلنگ است و از اینجا معلوم است که جام جهانی در دست پلنگ مردان برزیلی است . * محمددشتیاری

● برادران چشم تر - از زحمات شما در فعالیتهای فرهنگی مسجد حاج محمد علی سنگی در بوشهر قدردانی می‌کنیم.خداوند به شما اجر بدهد. * اسماعیل پودری

● یاران پرتوان تیم جوانان شاهین بوشهر - قهرمانی شما را تبریک می‌گوییم . * حیدر قلندری

● زیبایی و تمیزی شهرمان مدیون زحمات شبانه روزی برادران زحمتکش شهرداری است ، قدردانی از این عزیزان را در ایام عید فراموش نکنیم . *ابراهیم سبحانی

● در ایام فرخنده نوروز دیدار از خانواده‌های بی‌سرپرست و مستمند را فراموش نکنیم وشادی‌هایمان را با آنها تقسیم کنیم. * خلیل کاکی‌زاده

● عید نوروز و بهار طبیت بر ایرانیان عزیز مبارک باد.

* حسن سعیدی

● جناب آقای مهدی انصاری - عید نوروز شما در اصفهان خوش بگذرد، برای تعطیلات نوروزی به بوشهر تشریف بیاورید،میگو وماهی آماده است ، عجله کنید!

*دایی‌ات‌اسماعیل

قابل توجه خانواده‌ها

★★★★★★★★

فرزندان، گلهای خندان زندگی‌اند، عکسهای یادگاری آنان در روزنامه، ثبت خاطرات خوش ایام کودکی است.

نسیم جنوب به‌منظور تشویق کودکان شما اقدام به چاپ رایگان عکس کودکان ۵ سال به‌پائین می‌نماید.

عکس‌های کودکان خود را با درج نام و نام خانوادگی، سن آنان و شهرمحل سکونت برای ما بفرستید.

صابر شاکری
۳ ساله - بوشهر

سجاد نوزری
۳ ساله - بوشهر

رضا پاژوند
۱ ساله - بوشهر

ماهوش چعبی
۴ ساله - بوشهر

فراز جوشن
۱ ساله - بوشهر

نیما رضایی
۴ ساله - آبپخش

علیرضا جهانمیری
۳ ساله - بوشهر

بیاد دوست ناکام و سفر کرده‌امان
حمید دشتیاری زاده

در هنگام فرا رسیدن عید نوروز جای خالی‌ات رابایک‌دسته گل، سبز نگهمیداریم و ورق خاطرات زیبای بجا مانده از تورا بردفتر خاطراتمان تا ابد باز می‌گذاریم.

«میثم،محسن،مهدی»

جشن نوروز باستانی را به سروران گرامی ، خویشان ، آشنایان و دوستان صمیمانه شادباش می‌گویم.

عبدالرحیم جعفری

سال نو مبارک
دنیای روسری
روسری آبی

تنها عرضه کننده جدیدترین و متنوع‌ترین روسری‌های روز در طرح و رنگهای مختلف با قیمت مناسب در خدمت شما همشهریان عزیز

نشانی : بوشهر - پاساژ آزادی ، پلاک ۵۴ - ۳۲
تلفن : ۲۵۷۴۶

سال نو مبارک
لوازم قنادی پانته آ

سال نو را تبریک می‌گوید.

انواع ظروف یکبار مصرف
نمایندگی از تهران
بزرگ احسانی

بوشهر- خیابان امام ، جنب داروخانه دکتر واحدی
تلفن ۳۴۱۹۲

سال نو مبارک
مانتوسرای فرناز

پخش به صورت کلی و جزئی
نقد و اقساط

ارزانترین و مرغوبترین مانتوها
نشانی : بوشهر - پاساژ آزادی
تلفن : ۲۶۳۲۷

فیلمنامه

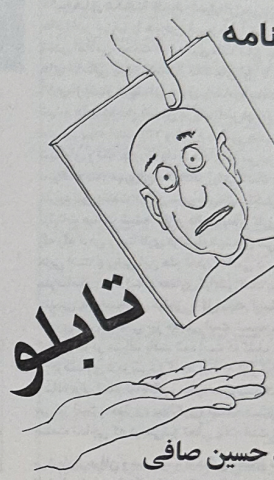

تابلو

● سید حسین صافی

○ خارجی – شب – چاه

تصویر باز می‌شود به دهانه یک چاه خالی. تصویر یک جفت چشم که هراسان به‌پائین نگاه میکنند. تصویر دهانهٔ چاه، دودست از داخل چاه، کناره‌های آنرا التماس‌آمیز و با تقلّا فشار میدهند و در برابر افتادن در چاه مقاومت میکنند. صورت صاحب دستها پیدا نیست. تصویر همان یک جفت چشم. تصویر دستها در تقلّا. صاحب دستها ضجّه میکشد و با دست از بالا، تمنّای کمک دارد. تصویر کاملاً لانگ (از دید چاه): آدمهایی با پاهای دراز و سرهای کوچک بی‌اعتنا و انگار بیروح، درگذرند. دستها همچنان در تقلّا. چهرهٔ صاحب دستها در چاه اینک هویداست، امّا سایهٔ پاهای آدمهای دراز پای درگذر، بر چهره و دستهای او می‌غلتد. چهرهٔ صاحب دستها همان آدم صاحب چشم های هراسان است. این بار دستها در التماس، به سوی دوربین دراز میشوند و کش میآیند.

○ خارجی – شب – چاه

تصویر باز می‌شود به دهانه یک چاه خالی. تصویر یک جفت چشم که هراسان به‌پائین نگاه میکنند. تصویر دهانهٔ چاه، دودست از داخل چاه، کناره‌های آنرا التماس‌آمیز و با تقلّا فشار میدهند و در برابر افتادن در چاه مقاومت میکنند. صورت صاحب دستها پیدا نیست. تصویر همان یک جفت چشم. تصویر دستها در تقلّا. صاحب دستها ضجّه میکشد و با دست از بالا، تمنّای کمک دارد. تصویر کاملاً لانگ (از دید چاه): آدمهایی با پاهای دراز و سرهای کوچک بی‌اعتنا و انگار بیروح، درگذرند. دستها همچنان در تقلّا. چهرهٔ صاحب دستها در چاه اینک هویداست، امّا سایهٔ پاهای آدمهای دراز پای درگذر، بر چهره و دستهای او می‌غلتد. چهرهٔ صاحب دستها همان آدم صاحب چشم های هراسان است. این بار دستها در التماس، به سوی دوربین دراز میشوند و کش میآیند.

کرده به انتظار استقبال مردم است. مردم نگاه میکنند و رد میشوند. برخی اخم میکنند. پاره‌ای ابراز کراهت میکنند. تعدادی تعجب میکنند. در هر حال، هیچکس توجهی جدی نمیکند، همه بی‌علاقه رد میشوند. مرد عصبانی میشود. به مردم تشر میزند که توجه کنند، وقتی نمی‌نهند، مرد، مردم را میگیرد و به طرف تابلو میکشاند و اصرار میورزد که بنگرند و بفهمند، ولی همه عکس‌العمل نشان داده، متعجب و عصبانی، خود را رها کرده، میروند. برخی پر دیوانگی و بیخودی مرد تأسف میخورند. تصویر تابلوی مرد: شب است. مردی همشکل خودش، در حالیکه پاره‌ای از صورتش پیداست با دستهایی دراز انگشت تقلا میکند که خود را از حلقوم تاریک و تنگ چاهی سیاه بیرون بکشد. انگشتان تصویر بسیار دراز و کشدار هستند، چنانکه گویی رشد یافته و بر زمین خزیده و جلو رفته‌اند. مرد در جلب رضایت و توجه مردم، همچنان بی‌حاصل تقلا میکند. دست میکشد. قلم را برمیگیرد و تابلو را دستکاری میکند. چهرهٔ مرد را واضح‌تر میکند. باز مردم توجهی نمیکنند. انگشتان را کمی درازتر میکند. باز هم بی‌نتیجه است. از مردم عصبانی است. کلافه شده است. خود را به مردم میکوبد. اما انگار مردم فقط روخند. میروند و در خویشند، بی‌هیچ حتی نیم‌نگاهی به مرد. در اوج درگیری مرد با مردم، ناگهان از میان جمعیت در تی به گدایی به سویش دراز میشود. دستی دراز انگشت. مرد متعجب میشود. نگاه میکند. گدایی است شبیه خودش. ساکت و بی‌رمق به مرد خیره شده و طلب کمک دارد. مرد ناگهان از تکاپو میافتد. با تعجب و یکه خورده گدا را وارانداز میکند. گدا منتظر کمک است. مرد با تعجب و کنجکاوانه با دستها صورت گدا را مثل یک مدل بررسی میکند و انگشتهای درازش را. گدا از رفتار مرد متعجب میشود. تصویر چهرهٔ گدا که اینک از آن سکوت و سردی خارج شده، رنگ تعجّب میگیرد و به یک تابلوی نقاشی تبدیل میشود.

○ داخلی – روز – اتاق

دستهای مرد در کار اتمام تابلوی گدایی که در پیاده‌رو دیده بود، است. تابلو تمام میشود. همان گداست که بسیار شبیه خود مرد است. دست به گدایی جلو آورده، دستی با انگشتان دراز.

○ خارجی – روز – پیاده‌رو

تصویر تابلوی گدا تمام‌کادر را پوشانده است. از کنار کادر مردی میآید و به تابلو خیره میشود. از کناری دیگر مردی دیگر. از اطراف جلوی تابلو ازدحام میکنند، چنان که تابلو پوشیده میشود. چهرهٔ متعجب و شاد مردم در حال نگاه کردن به تابلو، تصویر تابلو. یکی از مردم لبخند میزند. بغل دستی‌اش می‌خندد، بقیه می‌خندند، می‌خندند، قهقهه میزنند. غوغایی به پا میشود، افراد در گذر، خود را به معرکه میرسانند. همه می‌خندند. برخی دست به شکم میگیرند از فرط درد خنده. مرد شعف میکند، کیف میکند. تصویری از تابلوی گدا و مرد در کنارش. یک شخصیت در دو قالب: رنگ و گوشت و پوست. مردم می‌خندند. مردی از پشت جمعیت که تابلو را پوشانده‌اند تقلا میکند که به مرکز معرکه برسد. داخل هیکل آدمها میشود، از آنطرف و رو به تابلو بیرون میآید. این مرد بسیار شبیه مرد طراح است با سنّی بیشتر. تابلو را و طراح را با جدیّت تمام و بی کوچکترین نشانه‌ای از تمسخر رانداز میکند. از خندهٔ مردم متعجب است. به اطراف نگاه میکند و شگفتی خویش را از رفتار مردم عرضه میدارد. کسی به‌او وقعی نمی‌نهد. از مردم میپرسد:

مرد: به چی می‌خندین ؟!

کسی جواب نمیدهد، تکرار میکند

مرد: به چی می‌خندین ؟!

کسی جواب نمیدهد.

دوربین، آرام، نگاهش راهبر تابلو میلغزاند: از چهرهٔ گدا به سمت دستش. به دست میرسد. تمام کادر دستی است دراز انگشت که به گدایی جلو آمده است.

دلها نمی‌تابد.

فریادهای دیروزه سکوت امروز مبدل گشته و فردا شاید سکوت هم نباشد. گذر زمان، آنهمه عظمت و جلال را با خود برد تا در دوردستها و در ورای آسمانها در زیر ابرهای غفلت و فراموشی به دور از چشم ما پنهان کند. باد نیز مشعلهای فروزانشان را خاموش کرد وخاکسترش را با خود برد، ولی دود آن هیچ چشمی را آزارنداد و هیچ دستی برگهای خزان و خاک رااز فرازشان نزدود و آسمان مه‌آلودشان راگرم و روشن نکرد. مگر این ما نبودیم که فریاد می‌کردیم شهادت افتخار ماست؟ پس چرا به این مایه‌های افتخار مفتخر نیستیم؟! چرا افتخار زندگی ما تعلقاتمان گشته؟ چرا زندگی لوکس و تجملی مایهٔ فخر مباهات ماگشته؟ چرا رسیدن به آرزوهای پوچ باعث سرافرازی ماشده؟ مگر «شهید قلب تاریخ است» شعار و فریاد ما نبود؟ آیا برای «قلب تاریخ» بودن نگاشتن در کتابهای تاریخ برای آیندگان کافی است؟ این ما نبودیم که تابوت شهیدان را طواف می‌کردیم؟ مگر ما برای رسیدن به کربلا، همسفر شهیدان نبودیم؟ پس چرا وعده‌مان را فراموش کرده‌ایم؟ مگر این شعارها و فریادهای ما نبود که گوش فلک را کر کرده بود؟

پس سکوت و سیاهی چیست که بر شهر ما سایه افکنده؟

کجائید ای شهیدان خدائی!

● مریم حیدرپور

درسکوت و آرامش روزهای خدا، هنگامی که از تعلقات دنیوی آزادید و بار سنگین مادیات به دوشتان سنگینی نمی‌کند و خود را آزاد از هر قید و بند می‌بینید، به کنار مزار خفتگان بیدار بروید. شهیدانی که بیرقهایشان را نسیم باد به این سو و آن سو می‌برد و غریبانه و مظلوم فارغ از همه چیز خفته‌اند، سرزمینشان ساکت و بی‌صدا است و پای هیچ انسان خاک به آنجا نمی‌رسد. حتی سقایی برای گلهای لاله شان ندارند. چرا دیگر نظاره‌گری تصویرشان را نمی‌نگرد و چهره‌شان هیچ دلی را نمی‌لرزاند. دیگر هیچ نقاشی صداقت و پاکی دیدگانشان را که حکایت از جنگ و جهاد دارد به تصویر نمی‌کشد. دیگر صدای هیچ سوگ عزایی درماتمشان شنیده نمی‌شود. دیگر هیچ نوایی برای آرامش روحشان نواخته نمی‌شود، هیچ دیده‌ای برای مظلومیتشان نمی‌گرید و هیچ دستی برای یاریشان به سوی آسمان بلند نمی‌شود. نور خورشید سرزمینشان خاموش و بی‌فروغ گشته و هیچ اشعه‌ای به

عید نوروز با دوربین عکاسی

● عباس حیدری

ازآخرین روزهای اسفندماه بوی نوروز در کوچه بازار شهرمان پیچیدن گرفته، بوی تولد دوباره، بوی لباس نو، بوی سبزه و گل، بوی سفرهٔ هفت سین و قرآن و آینه، بوی خنده و شادی، بوی عروسی و جشن و ثبت لحظه ها و خاطرات خوش و بیاد ماندنی، بوی عکس و بوی عکاسی، براستی که تصویر زندگی زیباست. پنجره ها را بگشایید و با دوربین های عکاسی مناظر زیبا را در قاب بگیرید، بلند شوید و به طبیعت بروید، مگذارید این بهار به سادگی و کمرنگی بگذرد از بهار رنگ بگیریدتا همیشه سبز باشید.

شما خوانندهٔ گرامی حتماً از خود دوربینی دارید و عکاسی می‌کنید و شاید هم عکاس باشید که اگر اولی باشید روی سخن ما با شماست. چند نوع دوربین عکاسی را می‌شناسید دوربین خود شما چیست ؟ چه فیلمی مصرف می‌کند؟ قیمتش چند است؟ عکسهای خوبی می‌گیرد؟

دوربین‌های یاشیکا مدل MF.2 یا MG.2 یا دوربین های کانن – پریمر – ویزن و سینیو یا ... از لحاظ قیمتی مبلغی بین ۹ تا ۴۵ هزار تومان در بر می‌گیرند که بسته به مدل دوربین متفاوت می‌باشند. این دوربین ها با توجه به قطع فیلم مصرفی به دوربین های ۱۳۵ و ۱۱۰ میلی متری (دید مستقیم) معروف هستند. استفاده از چنین دوربین هایی برای تمام اعضاء خانواده امکان پذیر می‌باشد و لزومی ندارد که حتماً فوت و فن عکاسی را بدانید فقط کافی است با نحوهٔ کار دوربین آشنا شوید. توجه داشته باشید که اینگونه دوربین ها بر خلاف دوربین های حرفه‌ای دارای خطای دید (پارالکس) می‌باشند یعنی از یک فاصلهٔ معین (معمولاً فاصلهٔ ۳ متر به بالا) تا بی‌نهایت را تصویری واضح بر روی فیلم ثبت می‌نمایند و کمتر از آن فاصله معمولاً تصویری تار و ناواضح ثبت می‌شود. دوربین هائی که فیلم ۱۳۵ مصرف می‌کنند در مقایسه با دوربین های ۱۱۰، تصویری ارائه می‌دهند که از کیفیت بالاتری برخوردار است.

کمپانی های مختلف، دوربین ها و فیلم‌های مختلفی را روانه بازار نموده‌اند که از میان آنها دوربین های غیرحرفه‌ای یاشیکا –کانن و ... و فیلمهای فوجی و کونیکا از کیفیت و ترکیب رنگ بهتری برخوردار هستند و با توجه به نوع کاربرد فیلم‌ها دارای حساسیت های مختلف نیز می‌باشند. که معمولاً حساسیت ۱۰۰ آ. اس.آ. در انواع فیلم ها برای عکاسی در نوروز مناسب می‌باشد.

درست است که بازار فیلم و دوربین اینروزها هزینه بردار است ولی همیشه بهترین ها را انتخاب کنید تا بهترین نتیجه را بگیرید. می‌خواهید عکاسی کنید امیدواریم عکسهای خوبی بگیرید لطفاً قبل از فشردن شاتر (تکمه دوربین عکاسی) به چند توصیه توجه فرمائید. فرض ما بر این است که شما از دوربین به نحواحسن نگهداری می‌نمائید.

۱ – بمنظور صرفه جوئی در مصرف فیلم و باتری دریچه دوربین را فقط لحظه‌ای قبل از عکسبرداری باز کنید و پس از آن نیز دریچه را ببندید.

۲ – دوربین عکاسی را در دستانتان محکم بگیرید و تکان نخورید تا از لرزش دوربین و در نتیجه تار شدن عکس جلوگیری شود.

۳ – دوربین را همیشه با فلاش استفاده نمائید. حتی در آفتاب ضرری ندارد.

۴ – به هنگام عکسبرداری، نور آفتاب می‌بایست از پشت سر عکاس به موضوع بتابد یعنی عکاس پشت به آفتاب باشد تا از تابش نور آفتاب به دریچه لنز جلوگیری شود.

۵ – به هنگام خرید فیلم عکاسی به تاریخ مصرف آن که بر روی جعبهٔ فیلم نوشته شده توجه نمائید.

۶ – بهتر است فیلم‌های عکاسی شده را برای مدت زمان زیادی نزد خود نگه ندارید.

۷ – عکاسان حرفه‌ای نیز گاهی اوقات برای گرفتن یک عکس خوب از سوژه‌ای چندین عکس می‌گیرند. به هنگام عکاسی دست نگه ندارید از همه آن چیزهایی که خوشتان می‌آید تا می‌توانید از زاویه های مختلف و حالات گوناگون چندین عکس بگیرید. مطمئن باشید که عکسهای خوبی خواهید گرفت.

خوشحال خواهیم شد اگر از عکسهای خوبی که از مناظر طبیعی استان گرفته‌اید برای ما نیز ارسال نمائید.

...مظلومی به نام زن

● علی پارسیده

وقتی به ابتدای تاریخ می‌نگریم چهره فرسوده و دستان پینه بسته و موهای سفیدی را می‌بینیم که به سفیدی نمی‌ماند چون رنگ سفید زیبا و دلنشین جلوه میکند اما این رنگ با زیبایی بیگانه است و از دل هم میکند. این چهرهٔ فرسوده از آن کیست ؟ گوئی از دیاری دگر است. اما نه! مادر است ؛زن؛ زن مظلوم این دیارا با تمام دردهایش ، با تمام آه‌هایش ، با تمام چروکهای چندین قرنهٔ چهره‌اش. اگر پذیرا باشیم که درد از خلقت آمده آنگاه عدالت الهی زیر سئوال میرود. اما شک در مورد عدالت الهی با ادعایمان درخصوص مسلمانی دوگانگی ایجاد میکند. بنابراین میان خلقت دو جنس توفیری اینگونه را نمی‌توان قائل بود. حال که اینگونه است تولد این همه زوال شخصیتی ریشه در چه دارد؟ بی شک طبیعت عاجز از آن است که در ایجاد حقارت آدمی اینگونه عمل نماید.

بی گمان علت را باید در خود جستجو کرد! اما نه خود خود، بل خودی از جنس دیگر، بی تردید کسی جز جنس مرد را نمی‌توان تصور کرد.

به واژهٔ مرد که میرسم دستانم به لرزه میافتد، افکارم معلق میماند، گوئی کلاونگ چیزی است. اما چه چیز؟ راهی برای گریز، گریز گاهی، چگونه می‌توان با خود از تقصیر گفت. اما منطق کجا رفته؟ شاید بگوئید در این بازار شام منطق برگ کدام درخت میتواند باشد. گرچه سالهای متمادی میماند که بی رنگ رخ مینمایاند. ولی چون کبک را سر بزیر برف بردن دیگر ناکی؟ دیگر نباید چشمها را بر هم نهاد و گفت: خوابیم. علاج واقعه را باید پیش از آن کرد. بیائید با این همه ادعا در مورد سواد و اطلاعاتمان کمی هم منطقی باشیم. بیائید بپذیریم که حقیقت چیست. بیائید حصارهای پوچ تنیده بر گردادگرد ذهنمان را پر دهیم. بیائیم اندکی با این واژه همیشه جاوید (حقیقت)، همنشین شویم و زنگارها را از دلهایمان بزداییم. نمیدانم این جمله لعنتی که حقیقت تلخ است از کجا شکل گرفت. تلخی این هم مثل خیلی چیزهای دیگری بود که توجیه کردیم. واژه‌ای به شیرینی حقیقت نمی‌توان یافت...

از ابتدای خلقت را نظر بیاوریم، همیشه زن بعنوان جنس پائین تر از مرد مطرح شده. جنسی که محکوم بوده از مرد تأثیر بپذیرد. محکوم بوده که مرد برایش تصمیم بگیرد. محکوم بوده همیشه پشت پرده باشد تا روی پرده. محکوم بوده که چون کالا سودا شود و به ارزش پولی درآید. محکوم بوده که در خانه کارگر باشد تا کاردان. یعنی بیشتر سایه بوده تا سایه بان. تصور میکنم یادمان نرفته همین دیروز بود که او را بخاطر جنسیتش زنده بگور می‌کردیم؛ یادمان هست که او را مجبور به چند همسری می‌کردیم و اسمش را هم می‌گذاشتیم فرهنگ و اخلاق. آنچنان جهد در بحقارت کشیدنش کردیم که بیچاره خود نیز باور کرد که این حق مطلقش میباشد و بیش از این حقی ندارد و بالبخندی حاکی از رضایت گفت: زن باید از مردش بترسد و نباید روی حرف مردش حرفی بزند و او را آنچنان در حصار اعتقادات خود پروراندیم تا جائی که اگر میان میلیونها مرد یکی به او مجالی می داد، یا مردش را بی بته می دانست یا از او می نالید یا زبن می کرد و از مردش سواری طلب میکرد و اگر یکی از آنها بخود میآمد تا اعتراضی کند که بابا ما هم آدم هستیم به شیوه مرد به مبارزه با او می‌ایستاد که بی شک حاصلی نمی‌توانست داشته باشد.

تمام این حقارتها ریشه در تصورات واهی مرد نسبت به وجود زن دارد. اگر او خود هم به این اعتقاد رسیده که باید حقیر باشد ما امکان این باور را در ذهنش فراهم کرده‌ایم. مثل «سیمون دوبووار» که به اصطلاح روشن فکری از غرب است در یکی از کتابهایش به نام «جنس دوم»، زن را بعنوان محکوم دست دوم معرفی میکند و بدبختی زمانی بیشتر شکل می‌گیرد که بدانیم این نویسنده روشن فکر اروپا آن هم اروپائی که خود را مهد فرهنگ و تمدن میداند یک زن است. اما حال توای پدر و مادر آینده آیا این مسئله قابل تعمق نیست، فکر میکنم باشد، چون سعی کرده‌ایم آگاهی و سوادمان را برای بهتر و صحیح‌تر زندگی کردن بالا ببریم. پس بیائیم چهرهٔ زشت این افکار واهی را به زباله دان تاریخ بسپاریم و دنباله رو آن نرخورد، واندیشه برخورد با زن و شخصیت زن باشیم که بر دست دختر خود بوسه می زند. به او بگوئیم ما او را با تمام افکارش، با تمام نظرهایش، با تمام اعتقادهایش و با تمام وجودش می خواهیم. فقط شعار ندهیم که بهشت زیر پای مادران است و نهایتاً برایش شاخه گلی بگیریم و تبریکی هدیه کنیم بلکه به او بفهمانیم که تو می‌توانی باشی، باشی چون زینب(س) ....

نسیم جنوب

بندر سی نیز، شهر علم و صنعت

دکتر ایرج نبی‌پور

در اواج تمدن اسلامی در سده های سوم و چهارم، بندرهای بزرگ کرانهٔ خلیج فارس، جایگاه پذیرش دهها کشتی اقیانوس پیما از آفریقا، چین و هندوستان بودند. زنجیرهٔ این بندرها با بندر مهرویان در شمال غربی خلیج فارس آغاز و به سی‌نیز، جنابه، نجیرم و سرانجام به سیراف امتداد می‌یافت. جغرافی دانان و جهانگردان مسلمان همچون استخری، ابن حوقل، مقدسی، ابن بلخی، یاقوت و مستوفی در ترسیم جغرافیای تاریخی بندر بزرگ سی‌نیز سهیم بوده‌اند. بی شک، بندر سی‌نیز، پیش از اسلام نیز حیات داشته است. زیرا دانشگاه سی‌نیز همراه با کتابخانهٔ بزرگ آن، درکنار دانشگاههای ریشهر و جندی شاپور، یکی از مراکز علمی عصرساسانیان بوده است. (۱) ابن بلخی نیز در فارسنامه، شرح گشایش این شهر پارسی را توسط مسلمانان نگاشته است. استخری، نخستین جغرافی دانی است که از سی‌نیز (در نیمهٔ قرون چهارم هجری) یاد کرده است. او این بندر را حلقه‌ای از زنجیرهٔ اقتصاد بازرگانی پارس قلمداد کرده و از دید وسعت جغرافیایی نیز، آن را نسبت به بندر مهرویان بزرگتر معرفی نموده است. (۲) ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، جغرافی نگار سدهٔ چهارم نیز که حدود سی سال از عمر خود را با سیر و سیاحت در سرزمین های اسلامی گذرانده است، بندر سی‌نیز را بزرگتر از مهرویان شناسانده است. (۳) ویرانه های این بندر اکنون در روستای حصار در ۱۶ کیلومتری جنوب بندر دیلم و ۲۰ کیلومتری شمال بندر گناوه به شکل ارتفاعات تپه ماندنی بر جای مانده است، این ویرانه ها، پهنه‌ای به مساقت ۳ کیلومتر در سوی شرق، ۲ کیلومتر در شمال و حداقل ۳ کیلومتر در غرب روستای حصار را پوشانده‌اند. این ویرانه ها، که در شمال غربی خور امام حسن است، تا ساحل دریا نیم فرسنگ فاصله دارد، همانگونه که استخری جغرافیای آن را توصیف کرده است. استخری می‌نویسد: «در کنار خوری واقع گردیده و تا دریا نیم فرسخ فاصله دارد.»(۴)

مقایسه وسعت این ویرانه ها با بازمانده های بندر مهرویان، نشانگر تأیید گفتار استخری و ابن حوقل در بیان وسعت جغرافیایی برتر این بندر نسبت به بندر مهرویان است.

بندر مهرویان برای کشتی های اقیانوس پیما که در مسیر هندوچین از بصره بادبان می‌کشیدند، بعنوان نخستین لنگرگاه نقش ایفاء می‌کرده است. این بندر همچنین، جایگاه صدور کالاهای تجاری فارس و اصفهان بود. راه باستانی ارجان در فارس به بندر مهرویان، یکی از راههای بسیار مهم تاریخی است. سلطانعلی سلطانی از این راه باستانی که از اصفهان از طریق ارجان به مهرویان می‌رسید یاد کرده است. او همچنین به آثار ساختمان این گذرگاه که به شکل کوهبری و سنگ چین کردن گردنه ها و پل ها در کوهستان کهکیلویه مشخص است اشاره می‌کند. (۵)

باتوجه به اهمیت استراتژیک بازرگانی مهرویان در مسیر زمینی و دریایی جادهٔ ابریشم، چگونه است که در شش فرسنگی آن، شهری چون سی‌نیز رشد می‌کند که از دید وسعت جغرافیایی بر آن چیرگی داشته است. همچنین، راه باستانی شیراز - تَوَج به بندر جنابه که در شش فرسنگی سی‌نیز جای داشته است، یکی از راههای ارتباطی مهم شمال خلیج فارس بوده است. با توجه به جغرافیای سی‌نیز که در نیم فرسنگی دریا، در میان دو بندر مهم جنابه و مهرویان جای داشته است، نمی‌توان شکوفایی و درخشش اقتصاد آن را تنها بعنوان یک بندرگاه تلقی کرد. بنابراین برتری سی نیز نسبت به بندر مهرویان که اقتصاد بازرگانی دریایی آن نسبت به سی نیز چیرگی داشته است را می‌بایست از روزنه‌ای دیگر تبیین کرد.

حاصلخیزی سرزمین سی نیز و داشتن چشمه های زیرزمینی شیرین و کشت کنان، موجب رشد صنعت کنان بافی در این شهر شده و آن را به یک قطب بالقوهٔ اقتصادی با توان تولید منسوجات صنعتی مبدل کرد.

از استخری در قرن چهارم تا ابن بلخی در قرن ششم هجری، به تولید صنعتی جامه های کتانی در سی نیز، جَنابه و تُوج اشاره کرده‌اند. ابن حوقل می نویسد: «...پارچه های کتانی سی‌نیزی معروف است، و در این امر همه اتفاق دارند که عطر آن چنانکه به این پارچه ها به سبب لطافت و نعومتی که دارند می‌چسبد به هیچ پارچه‌ای نمی‌چسبد، و گروه دیگری معتقدند که این خاصیت کتان آن است. » (۶) جامه های کتانی سی‌نیز در قرون وسطی بسیار مشهور بوده است و ابن حوقل یادآور می شود که جامهٔ سی‌نیزی به تمام نواحی جهان صادر می شده است و حتی پارچه هایی که در سمرقند می بافتند سی‌نیزی می‌گفتند و از اینها معلوم می‌شود که صنایع فارس در صنایع ماوراء النهر نفوذ داشت. کتانی را که برای پارچهٔ سی‌نیزی لازم بود در ابتدا از مصر می‌آوردند و بعد در خود سی‌نیز تولید می‌شده است. (۷) پس بدون تردید، صنعت نساجی در سی‌نیز به میزان محسوسی رشد داشته و حجم تولید آن پیوسته افزایش می‌یافته و شمار صنعتگران این بخش در صنعت در این بندر رو به تزاید بوده است و سی‌نیز توانسته است در صنعت نساجی در سرزمین های اسلامی جایگاهی مستحکم پیدا کند. گسترش بی همتای فعالیت های بازرگانی و صنعتی در سی‌نیز موجب ظهور طبقه بورژوازی شهر در این بندر شد که نمودار این رشد در تکنولوژی سفال سازی آن شهر منعکس است. از این رو نه تنها بهترین راهنمای شناخت هنر و فرهنگ اسلامی، بلکه زمینه جامعه شناسی و مردم شناسی در سی‌نیز، پژوهش در سفال های بر جای مانده از این شهر است. زیرا سفالگری و ساخت سفالینه ها، پیوند محکمی با زندگی مردم داشته است و مؤلفه های سیاست، مذهب، اقتصاد در سیما و نقش و نگار و فیزیک سفال ها اثرگذار بوده‌اند.

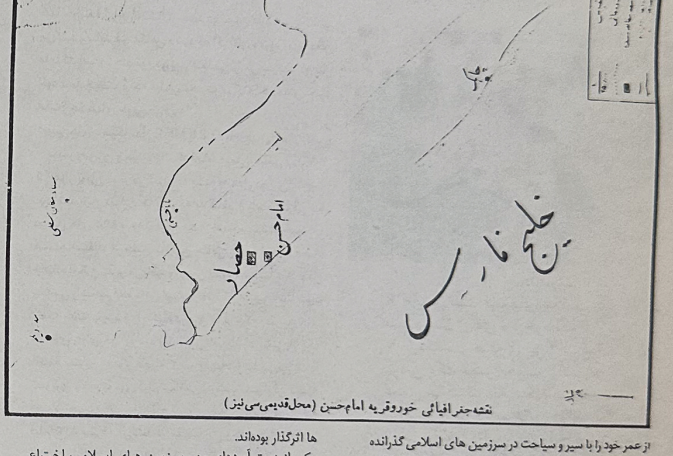

نقشه جغرافیائی خور و قریه امام‌حسن (محل قدیمی سی‌نیز)

یکی از دست آوردهای مهم سرزمین های اسلامی، اختراع لعاب قلعی در سفالگری است. گفته می شود که در بین‌النهرین باستان، با این نوع لعاب آشنایی داشتند، ولی بعدها به دست فراموشی سپرده شد تا در قرن سوم هجری از نو کشف گردید. وقتی لعاب دارای اکسید قلع را به لعاب سربی - سیلیکاتی می‌افزودند، نتیجهٔ کار به طرز موفقیت آمیزی شبیه به چینی های کرم رنگ تانگ از آب در می‌آمد. (۸) نمونه هایی از این نوع سفال، در میان شکسته سفال های سی‌نیز یافت می‌شود که گواهی است بر درجهٔ والا و بی چون و چرای هنر و تکنولوژی سفالسازی اسلامی در سی‌نیز. تکنیک لعابکاری صدفی در سفال سازی از نوآوری های برتر سده های دوم و سوم هجری مسلمانان است. نمونه های فراوانی از سفال های لعابکاری شده به رنگ آبی فیروزه‌ای، سبز، زرد و نارنجی در سی‌نیز یافت می‌شوند.

باید اعتراف کرد که دانش ما از وضع هنری در دوران اموی و آغاز عباسی در ایران، تقریباً هیچ است. کاوشهای پهناوری از آبادیهای این دوران به عمل نیامده است و تا زمانی که نتایج کاوشهای سیراف در کنار خلیج فارس و طبقات تمدن اسلامی بیشاپور کاملاً منتشر شود، علم ما حتی بر وضع سفالگری که از اقلام بسیار کلی و عمومی هنری برای کسب اطلاع باستان شناسی است، ناقص خواهد ماند. (۹)

بنظر می رسد که پژوهش در سفالهای سی‌نیز بتواند پاسخ بسیاری از رازهایی که در مورد این صنعت در دورهٔ نخستین تمدن اسلامی بدون پاسخ مانده است را آشکار سازد.

هر کاوشگری که در ویرانه های سی‌نیز جستجو کند به قطعات بی شماری از سفال های تویر بر می خورد که ساخت هندسی آنها جلب توجه می‌کند. دانشمند گرامی، آقای احمد اقتداری در کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» در وصف آنها که گوپال نامیده است چنین می نویسد: «....گل پخته‌ای است که بصورت سفال برنگ زرد یا سرخ درآمده، و بشکل استوانه‌ای است که قاعدهٔ آن مدور و دارای سه تا چهار انحناء مارپیچی بر روی ستون استوانه است و چون غیرمجوف است، سنگین وزن بوده و وزن متوسط آن در حدود سه کیلوگرم است. چنین بنظر می‌رسد که در شیارهای دور استوانه، تسمهٔ چرمین یا پشمین می گذرانیده‌اند، و آنرا با منجنیق یا آلات پرتاب کنندهٔ دیگری بر سر دشمن می‌ریخته‌اند. » (۱۰)

او همچنین معتقد است که گوپال به تعداد زید در ویرانه ها و قلعه ها و کنارهٔ معابر نظامی منطقه وجود دارد. از همان زمان عباسیان «قرن دوم تا هفتم هجری» مهندسان اسلامی مأمور ساختن تجهیزاتی همچون فلاخن، منجنیق و قلعه کوب شده بودند و در محاصرهٔ شهرها از منجنیق سنگ افکن استفاده می‌کرده‌اند ولی وزن پرتابه های این منجنیق ها به ۲۳۰ کیلوگرم می‌رسیده است. در حالی که وزن متوسط گوپال های سی‌نیز حدود چهار کیلوگرم است. برخلاف نظر آقای اقتداری، پراکندگی گوپال محدود به حصار و مکانهای نظامی شهر سی‌نیز نیست و در سراسر قلمرو این شهر، تعداد بی شماری گوپال یافت می‌شود. در ضمن ساختار فیزیکی آئرودینامیک گوپال، برای پرتاب نیز مناسب نمی‌باشد. مجموعهٔ این یافته ها چنین می‌نمایند که گوپال های سی‌نیز، ابزار جنگی نبوده و می‌بایست کاربرد دیگری را برای آن جست. براساس شکل هندسی و ساختار فیزیکی خاص گوپال ها و پراکندگی فراوان آنها در سطح ویرانه های سی‌نیز، می‌توان تصور کرد که در صنعت نساجی و عمل آوری کتان در کارگاههای صنعتی کتان بافی سی‌نیز کاربرد داشته‌اند و احتمالاً ساخت گوپال ها نیز در کارگاههای سفالگری سی‌نیز انجام می‌گرفته است. کشف کوره های متحصر بفرد سفالگری در انتهای بخش غربی سی‌نیز در مجاورت گورستان تاریخی آن درکنار آبراه سور که به خور عبدو منتهی می‌شود بر این تصور مهر صحت می‌گذارد «این کوره‌ها توسط فرزندان رشید و باوفار پولاد لیراوی از روستای حصار کشف شده و بخوبی مراقبت می‌شوند.»

یکی دیگر از منابع سی‌نیز که فرآورهٔ تولید آن نقش صادراتی داشته روغن چراغ بوده است، از خصوصیات فیزیکی این روغن نشانی نیست، از اینرو نمی‌توان گفت آیا این روغن یک فرآورهٔ گیاهی بوده است یا یکی از مشتقات ترکیبات نفت خام. در هر صورت استخراج و تقطیر آن دسته از مواد گیاهی که از آنها روغن بدست می‌آورند در تمدن اسلامی اهمیتی خاص داشت و الکندی در اثر جامع خود، کتاب شیمی و تقطیر عطرها، شرح می‌دهد که چگونه باید از دانهٔ پنبه، از خردل و دیگر دانه های گیاهی روغن استخراج کرد، و حسن الرامه، نیز در مورد تقطیر قطران روغن گیاهی نوشته های متعددی ارائه داده است.

جغرافی دانان مسلمان، هرجا از جامهٔ سی‌نیزی یاد کرده‌اند به توان صادراتی فرآوردهٔ روغن چراغ این بندر نیز اشاره کرده‌اند. در هر صورت شناخت ماهیت و چگونگی عمل آوری این روغن در شهر صنعتی سی‌نیز نیاز به پژوهشی گسترده دارد.

تا سدهٔ چهارم هجری، بندر سی‌نیز بعنوان یک شهر نمونه تمدن اسلامی می‌درخشد. اما یاقوت حموی می‌نویسد که قرمطی ها در سال ۳۲۱ هجری بندر را پس از نبردی خونین تصرف کرده و شهر را چنان ویران ساختند که جز اندکی از آن باقی نماند. (۱۱) مورخان و باستان شناسان معاصر نیز در مورد چگونگی مکانیسم سقوط شهر صنعتی سی‌نیز به گفتار یاقوت استناد کرده‌اند. اما بنظر نمی‌رسد که دیدگاه یاقوت حموی در مورد ویرانی سی‌نیز بدست پیکارگران قرمطی در سال ۳۲۱ هجری صحیح باشد. زیرا مقدسی (۳۷۵ هجری) از سی‌نیز یاد کرده و مسجد و دارالاماره و بازارهای آن را ستوده است. همچنین ابن بلخی در قرن ششم به اهمیت اقتصادی سی‌نیز اشاره کرده است. هرچند حمدالله مستوفی نیز در قرن هشتم به صنعت کتان بافی سی‌نیز پرداخته است اما، گفتار او تنها یک اقتباس واژه، واژه از فارسنامهٔ ابن بلخی بوده و نمی‌توان به استناد نوشتار مستوفی،از حیات سی‌نیز در قرن هشتم آگاه شد.(۱۲)

بندر بزرگ سیراف، پس از زلزله‌ای در سدهٔ چهارم هجری، شکوه خود را از دست داد و مبادلات پارس در راه دریایی، از خلیج فارس با عربستان، شرق آفریقا، هند و جنوب شرقی آسیا و چین از طریق جزیرهٔ کیش ادامه یافت ولی چرا و با چه مکانیسمی بندرهای مهرویان، سی‌نیز، جنابه و نجیرم که در یک منطقهٔ جغرافیایی قرار داشتند، همزمان با هم رونق بازرگانی خود را از دست دادند هنوز در پردهٔ راز است و جستجو در چگونگی آن کاوشی توأمان در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک محورهای ارتباطی از فارس به ارجان، مهرویان، سی‌نیز، جنابه و نجیرم را می‌طلبد.

اکنون از شکوه دیرینهٔ سی‌نیز در تمدن اسلامی، تنها تپه هایی کنده از سنگ و ملاط گچ و تکه های سفال بر جای مانده است. وجود این ویرانه ها نخستین بار حیرت یکی از مأموران رسمی محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۶ هجری را در گذر از روستای حصار بر می‌انگیزد. این مأمور می‌نویسد: « و به فاصلهٔ یک ربع فرسنگ نرسیده به قریهٔ حصار باغ کوچکی و مسمی به باغ عبدالعلی است و اشجار درون باغ مزبور انگور و انجیر است. و از جمله غرایب باغ مزبور این بود که دو چاه بزرگ که از اعلاء تا اسفل آن را از سنگ و آهک ساخته بودند در میانه باغ بود. هرقدر تفکر کردم و با خود اندیشه نمودم که شاید این چاهها را بخصوص به جهت این باغ حفر کرده باشند به عقل درست نیامد. این فقره را از ساکنین آنجا مستفسر شدم، جواب دادند که هنگام غرس درختان این چاهها پیدا شد و مذکور ساختند که از این چاهها در این نواحی بسیار پیدا می‌شود. و از قراین خارجه هم ظاهر مشخص است که سابق برین شهر بسیار بزرگی بوده و نهایت معموریت و آبادی را داشته. زیرا که در خارج قریهٔ حصار خرابه بسیار و قبرستان بی‌شمار است. و امام زاده چند نیز در آنجا واقع، لهذا از این آثارها مشخص می‌شود که در زمان پیش بسیار آباد بوده. » (۱۳)

اکنون در سرتاسر گسترهٔ شهر سی‌نیز، شمار فراوانی از تپه های سفالین و تکه های شکستهٔ سفال است که حیرت هر کاوشگری را برمی‌انگیزد. مقدار فراوان سفال، نشان دهندهٔ آن است که ظرفهای سفالین را تنها برای بزرگان نمی‌ساختند بلکه جامعهٔ بزرگتری از این ظرفها استفاده می‌بردند که شامل بازرگانان و طبقهٔ میانهٔ جامعهٔ اسلامی همخوانی داشته است.

در زیر پرتو آفتاب جنوب، در میان خرده سفالها و بر روی خاک پر رمز و راز بندر سی‌نیز، گه‌گاه درخشندگی‌ای، چشمان هر بیننده‌ای را مجذوب می‌کند. این درخشش ها ساطع از تکه های شکستهٔ ظروف شیشه‌ای می‌باشند که خاک حاصلخیز سی‌نیز را همچون فیروزه‌ای آراسته‌اند. در اوائل تمدن اسلامی، صنعت شیشه گری مانند سایر حرفه ها از سنت های ساسانی پیروی نمود. از سده های اول تا سوم هجری، آثاری از اشیاء شیشه‌ای در ری و سامره یافت شده است و شیشه های ساخت دمشق در سرتاسر دورهٔ تمدن اسلامی مشهور بوده است. (۱۴ و ۱۵) فراوانی چشمگیر آوندهای شیشه‌ای و تکه های ظروف شیشه‌ای در سی‌نیز نسبت به بندر سیراف و بندر مهرویان، نمایانگر رونق صنعت شیشه سازی و کاربرد این صنعت در این شهر می‌باشد. تکنیکهای خاص تزئینات صنعت شیشه سازی مانند قیطان کاری، دندانه زدن، رگه رگه کردن و میناکاری در اشیاء شیشه‌ای سی‌نیز خود نشانه هایی است از روایی این هنر تمدن اسلامی در سی‌نیز.

هنر ساسانی در تزئینات معماری گرایشی است بسوی طرحهای هندسی یا مضمونهای گیاهی با گل و بته. ادامهٔ این روند در گچبری های اسلامی نیز متجلی است. نمونه هایی از این گچبری ها در سیراف یافت شده است که کشف نمونه هایی از آن در معماری شهر سی‌نیز که بصورت تصاویر گچبری شدهٔ برگ و ساقه برگ است نمایانگر رویکرد سمبولیستیک هنر معماری سی‌نیز است. معماری، سفالگری، شیشه سازی، فلزکاری و صنعت نساجی که در سی‌نیز تجلّی یافته است نشانه هایی بی‌شمار از عرفان و سمبولیسم فرهنگی و هنری تمدن اسلامی را در خود نهفته دارد که با پژوهش در این میراث می‌توانیم سیما و الگوی یک بندر نمونهٔ تمدن اسلامی را فراهم آوریم. زیرا شهر صنعتی سی‌نیز، یک کتاب درس در تاریخ و فرهنگ اسلامی - ایرانی است.

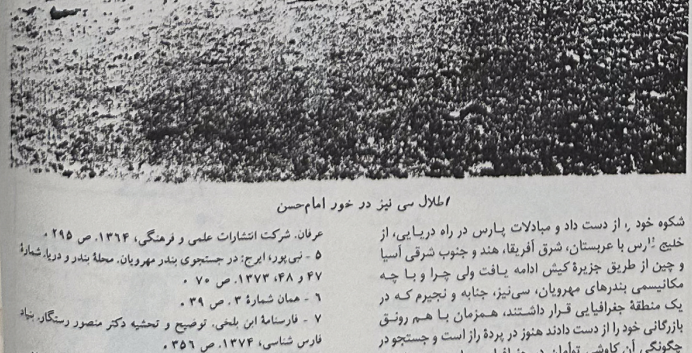

اطلال سی نیز در خور امام‌حسن

مدارک :

۱ - فرشاد، مهدی: تاریخ علم درایران.امیرکبیر،چاپ دوم،۱۳۶۶،ص ۸۰۱ .

۲ - اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸. ص ۳۶ .

۳ - سفرنامهٔ ابن حوقل. ترجمه و توضیح دکتر جعفرشعار. امیرکبیر، ۱۳۶۶. ص ۷ .

۴ - لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. محمود عرفان. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴. ص ۲۹۵ .

۵ - نبی پور، ایرج: در جستجوی بندر مهرویان. مجلهٔ بندر و دریا، شمارهٔ ۴۷ و ۴۸، ۱۳۷۳. ص ۷۰ .

۶ - همان شمارهٔ ۳. ص ۳۹ .

۷ - فارسنامهٔ ابن بلخی. توضیح و تحشیه دکتر منصور رستگار. بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴. ص ۳۵۶ .

۸ - یوسف حسن، احمد وهبی، دانالد: تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی. ترجمهٔ دکتر ناصر موفقیان. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.ص ۲۲۶ .

۹ - فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ ایران. سروش، ۱۳۵۸. ص ۱۹۶ .

۱۰ - اقتداری، احمد: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۲ .

۱۱ - همان شمارهٔ ۴ .

۱۲ - مستوفی، حمدالله: نزهةالقلوب. به اهتمام گای لسترانج. دنیای کتاب، ۱۳۶۲. ص ۱۳۱ .

۱۳ - در سفرنامه از جنوب ایران. به تصحیح و اهتمام سید علی آل داود. امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۸۱ .

۱۴ - همان شمارهٔ ۸. ص ۲۰۴ .

۱۵ - محمد حسن، زکی: تاریخ صنایع ایران. محمد علی خلیلی. اقبال، ۱۳۶۶، ص ۲۷۴ .

مرثیه‌ای برای فوتبال

سقوط فوتبال بوشهر

در شماره‌های پیش در خصوص فوتبال و جایگاه آن در گذشته سخن گفته شد. واینک مروری داریم بر وضعیت ورزش فوتبال استان بوشهر در سالی که واپسین روزهای آن را پشت سر می‌گذاریم.

فوتبال استان را باید در لیگ خلاصه کرد. و با همه فراز و نشیبهایش با قهرمانی تیم مقاومت برازجان به پایان رسید. درهمین مسابقات نگاه کنید به کارنامه تیمهایی چون ایرانجوان، صدراگستر و مقاومت بوشهر که سالهاست در فوتبال این استان صاحب مقام هستند. تیم ایرانجوان سیر نزولی خود را در این سال به اوج خود رساند تا هیچ حرفی برای گفتن نداشته باشد، صدرا که داعیه حضور در لیگ یک کشور داشت فقط با خود نامی یدک می‌کشد، مقاومت که نخبه‌های فوتبال را به دور خود جمع کرده ره به جایی نمی‌برد هرچند که مقام اول حذفی بوشهر را کسب کرد. در مسابقات دسته دوم درخشش شهرستانها با قهرمانی و نایب قهرمانی نمایندگان خورموج و دیلم همراه می‌شود و خبری از تیمهای نیروی دریایی سپاه، توحیدو سپاهان بوشهر نمی‌شود و عاجز از حضور در مسابقات لیگ.

شاهین بوشهر، نماینده استان در مسابقات زیر گروه جام آزادگان در گروه چهار فقط برای بقاء مبارزه کرد و نتایج دور از انتظاری را کسب کرد و باز هم جای شکرش باقی است که به مسابقات منطقه‌ای سقوط نکرد. ایرانجوان بوشهر نماینده استان درمسابقات منطقه‌ای با حضور ضعیف خود نتوانست به مرحله بعد صعود کند و زود هنگام حذف شد.

دیگر نمایندگان استان در رده‌های جوانان و نوجوانان و امید، حرفی برای گفتن نداشتند، از این مسابقات که بگذریم تیم فوتبال آموزشگاههای بوشهر در هر سه مقطع مقامی در استان کسب نکردند و تیم‌های شهرستانی با شایستگی قهرمان شدند تا ناکامی‌های فوتبال بوشهر همچنان ادامه داشته باشد. از برگزاری مسابقات حذفی، امید و نوجوانان استان نیز خبری نبود و تنها موفقیت فوتبال بوشهر در سال گذشته قهرمانی تیم جوانان شاهین در استان بود.

حال با این کارنامه نباید بحال فوتبال بوشهر مرثیه خواند؟ تا سالی دیگر باقی بقای شما.

کوهپیمایی باشکوه دانش آموزان

از سوی تربیت بدنی آموزشگاههای استان هفته گذشته در سالروز میلاد امام‌رضا(ع) یک کوهپیمایی بزرگ دانش‌آموزی در کوههای دشتستان برگزار شد.

مسابقات کشتی در بوشهر

مسابقات کشتی گرامیداشت دهه مبارک فجر به مدت دو روز با حضور کشتی‌گیران در بوشهر انجام شد در این مسابقات کشتی‌گیران پنج شهرستان، رقابتی فشرده و دینی به نمایش گذاشتند در نتیجه تیم بوشهر با کسب ۳۴ امتیاز عنوان قهرمانی را بدست آورد، گناوه با ۳۱ و تیم هوائی بوشهر با ۲۴ امتیاز مقام دوم و سوم تیمی را کسب کردند.

قهرمانی شاهین بوشهر

تیم فوتبال شاهین بوشهر عنوان قهرمانی مسابقات فوتبال جوانان استان را بدست آورد. تیم فوتبال شاهین بوشهر که در مرحله نیم نهایی این مسابقات موفق شده بود ۴ بر ۱ تیم پیکان دیر را شکست دهد بهمراه تیم اتحاد برازجان برگزار کننده دیدار پایانی این مسابقات بودند. در دیدار پایانی تیم شاهین بوشهر ۲بر۰ حریف خود را شکست داد و عنوان قهرمانی مسابقات جوانان استان را کسب کرد.

ورزش و نوید دگرگونی

سالی دیگر پشت سر گذاشتیم و به نقطه شروع سالی دیگر نزدیک شده‌ایم، سالی که نوید از آینده درخشان می‌دهد. سالی که خواست‌ها و انتظارات فزونی خواهد یافت نگاهها به سالی جدید معطوف شده است. همزمان با نوشدن طبیعت، توقعات نیز نو می‌گردد و انتظارات رنگ و رویی تازه می‌یابد، توقعات و انتظارات یک امر فطری است و اگر جامعه‌ای چشم به آینده برای کسب موفقیتها و افتخارات تازه نداشته باشد، جامعه‌ای مرده است، لازمه زنده بودن امید پروراندن و با خوش‌بینی به آینده نگاه کردن می‌باشد. و سالی که می‌رود تا به اتمام برسد از نقطه‌نظر برداشت و افتخارات ورزشی برای استان سال موفق و کاملی نبود هرچند که در سالهای گذشته هم چندان موفق نبوده، اما بنای کار ما نگرشی به آخرین دست‌آوردهای سال روبه پایان است. بهرحال در شرایطی که ابزار و رونده کارمان عیبهایی داشت و کمبودهای مادی و غیرمادی دستمان بسته بود اما آنچه برای ورزش استان ما رقم خورد گوشه‌ای از کمبودها و مشکلات ورزش ما را عریان کرد. راستی اگر نمی‌بود ورزش جانبازان که در نتیجه تلاش ارزشمند آنان صاحب چندین مدال شدیم ورزش ما با کدام عنوان با مدال می‌توانست در ورزش کشور قد علم کند. بررسی تک‌تک رشته‌ها و موفقیت‌ها و ناکامی‌ها را به آینده واگذار کنیم و آرزو می‌کنیم حال که طبیعت حیاتی مجدد می‌یابد و حال که روزها و لحظات خوشی چون بهار رسیده است و چون بوی خوش زندگی دوباره در طبیعت استنشاق می‌شود و چون عالم هستی شکوهی تازه یافته است، امید که بهار طبیعت بهار ورزش را نیز به ارمغان آورد.

با ورزش استان بوشهر در سالی که گذشت

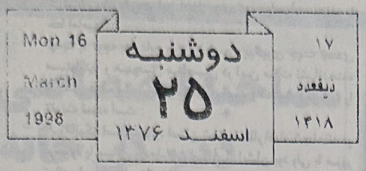

یکسال دیگر گذشت تا در مسیر تقویم سال جدیدی چون سال ۱۳۷۷ را مقابل چشم داشته باشیم. تا چند روز دیگر تقویم‌ها ورقی تازه خواهد خورد و خورشید سال نوبستر زمین را گرم و گرستر خواهد کرد. با این احوال یکسال نو در پیش روی ما است و نگاه موشکافانه به گذشته می‌تواند در آینده ثمربخش و سودمند باشد. بشرط آنکه چون باغبانها تمام زوایای باغ را ارزیابی کنیم. زیرا که باغبانها با دیدن شکوفه خوشحال و خندان می‌شوند و به شکوفه‌ها عشق می‌ورزند مثل ما که وقتی ورزشکارانمان در میادین مقامی کسب می‌نمایند.

آری گذر عمر همه‌اش تجربه است، کسب تجربه از روزهای گذشته می‌تواند گامهای مارا برای پیمودن راه آینده امیدوار و پر توان نماید.

در این ویژه‌نامه نگاهی کوتاه داریم به فعالیت یکساله ورزش استان بوشهر.

حضور تیمهای منتخب در مسابقات قهرمانی کشور بسیار چشمگیر بوده هرچند که در مسابقات تیمی و کسب عناوین چندان موفق نبوده‌ایم اما در انفرادی توانسته‌ایم در چند رشته صاحب عنوان شویم.

دومیدانی یکسال نسبتاً موفقی را پشت سر گذاشت که این هم با فعالیت چشمگیر علاقمندان به این رشته و حضور آنان در هیئت میسر گشت. کسب چندین عنوان قهرمانی خصوصاً در پرتاب دیسک توسط ورزشکاران باسابقه استان منصور قربانی و کسب عنوان‌های مختلف در دوهای سرعت.

از دیگر عناوین می‌توان به مسابقات چوگو قهرمانی کشور اشاره کرد که بانایب قهرمانی تیم استان بوشهرهمراه شد.افتخار آفرینی جانبازان استان در مسابقات جهانی و کشوری توسط ورزشکاران جانبازاستان وهمچنین کسب نشانهای مختلف در جشنواره کشوری و دیگر مسابقات جانبازان و معلولین درکشور، درخشش وزنه‌برداران جوان استان در مسابقات وزنه برداری کشور،میزبانی مسابقات دوصحرانوردی،و دیگر مسابقات استانی و ازبرجسته ترین فعالیتهای استان میزبانی هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی جودو گرامیداشت دهه فجر در بوشهر بود.

تشکیل کلاسهای مربیگری و داوری در رشته‌های مختلف خصوصاً تشکیل کلاس مربیگری درجه ۲ فوتبال از اهم فعالیتهای ورزشی دراستان بود.

در شماره‌های سال جدید در خصوص فعالیتهای عمرانی تربیت بدنی و ورزش در آموزشگاهها سخن خواهیم گفت. امیدکه فرارسیدن بهار نوید دگرگونی در گفتارمان و کردارمان باشد و آرزو می‌کنیم سال موفقی پیش روی همهٔ زحمتکشان ورزش باشد.

عشق به پیراهن و باشگاه

● سید محمد سیدزاده

دیگر گریزی نیست خواسته یا ناخواسته باید پذیرفت که امروز بسیاری از چیزها تغییر و دگرگونی یافته و به هیچ شکل با گذشته قابل مقایسه نیست!

در این رهگذر فوتبال ما نیز کاملاً از حال و هوا و باورهای پیشین جداگشته و سپید موها و یا به سن گذاشته‌ها خوب به یاد دارند که خیلی از اعتقادات و وابستگی‌های قدیمی دیگر دیده نمی‌شود و فقط شکل خاطره یافته است.

روزگاری درفوتبال کهن ما که مدعی آن هستیم نشانی از پول نبود و زندگی آنقدر به سادگی و کوچک جریان داشت که یک پدر قادر بود با درآمد محدود خود نیز مخارج خانواده پرجمعیتش را تامین نماید و در چنین شرایطی بچه‌های یا به توپ بدون دغدغه و با کمترین هزینه به بازی می‌پرداختند. راستی شما یادتان است میدانهای قدیم فوتبال بوشهر؟ آری در آن هنگام بساط بگونه‌ای بود که فقط عشق بود و غیرت و تعصب به یار و تیم. هر برنده‌ای از نظر روحی و روانی به پرواز درمی‌آمد و هر بازنده‌ای روی بازگشت به محله و خانه را نداشت و تا چندی به خلوت می‌رفت، مردان کهن ورزش فوتبال ما این سخنان را بارها به زبان جاری ساخته‌اند. درآن زمان پیراهن باشگاهی هم به اندازه‌ای بود که یک بازیکن به سختی در طول فوتبال خود، دردو تیم بازی می‌کرد و شعار این بود: عشق به پیراهن و باشگاه. گردش ایام و چرخش دوران رفته‌رفته فوتبال را همهٔ زندگی دستخوش تغییر و تحول وسیع و همه جانبه ساخت و حالا تنها داستانی از آن زمان بی‌پولی اما همراه با عشق و تعصب به ذهن باقی مانده است! امروز فوتبال ما گرفتار یرزخ گشته و هیچ راه و رسمی برخاسته از قدیم در آن یافت نمی‌شود. اگر امروز از گذشته حرفی به میان آوری گویند

برادر بی‌خبری برو کشکت را بساب.

پس اندیشه چیست؟ امروز چه باید گفت؟ بازیکن راست می‌گوید؟ باشگاه مشکل دارد؟ مسئول بی‌تفاوت است؟ یا هیچ کدام.اما همه چیز پول نیست انسانیت، خصلتهای انسانی اسلامی، فتوت و جوانمردی اینهاست که به بازیکن شخصیت می‌دهد و باشگاه را نامور و نامدار و مسئول را دلگرم می‌کند، اگرچه بازیکن نیز نیازمند است، او نیز درست می‌گوید. پول لازم دارد برای امرار معاش، تحصیل و کار. باشگاه پول نیاز دارد تا هزینه نماید و وسایل و امکانات فراهم سازد مدیر و مسئول پول لازم دارد تا برنامه‌ریزی کنند و مسابقه برگزار نمایند تا اینگونه ورزش تحرک بخشد.

امروز نیز ما خود مقصریم و مسئول که برای نرنجیدن دل کسی از خودمان هدف را فراموش و سخنی را به زبان نیاوریم.

باتوکل به خدا و یاری همه عاشقان به ورزش شاهد اشاعه به فرهنگ غنی اسلام بر میادین ورزش باشیم.

به نام خدا

اداره کل بیمه خدمات درمانی استان بوشهر در روزهای تعطیل در خدمت شماست.

روستائیان عزیز و همشهریان گرامی،مهمانان ارجمندبا آرزوی سلامتی وشادکامی وبا عرض تبریک به مناسبت فرارسیدن سال نو ، بدینوسیله به اطلاع می‌رسانیم که این اداره کل در ایام تعطیلات نوروزی جهت رفاه حال شما بیمه شدگان محترم بشرح زیر آماده خدمتگزاری می‌باشد:

۱ - نماینده مقیم در بیمارستان از ساعت ۹ لغایت ۱۱

۲ - نماینده مقیم در اداره کل بیمه خدمات درمانی استان از ساعت ۹ لغایت ۱۲ ظهر

آدرس : بوشهر - سنگی ، خیابان فاطمیه ، بالاتر از تعاونی استانداری

تلفن تماس ۲-۳۲۰۹۱

صفوی

تنبون جومه

اجنبی - وطنی

سی‌شو عیدتن

وردارییو

پاساژ آزادی - دکون صفوی

نقد عملکرد ۵ ماهه استاندار بوشهر

«امضاء محفوظ»

مورخین معتقدند عملکرد افراد صد سال پس از آنان مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد. بعضی دیگر اعتقاد دارند همیشه (حتی روزانه) باید عملکرد افراد را مورد محاسبه و سنجش قرار داد تا خطاها و لغزشها شناخته و رفع گردد. در این راستا کارنامه پنج ماهه جناب آقای انصاری لاری استاندار محترم بوشهر را از دید و منظر مردمی و یا حداقل از دید و منظر یک بوشهری نگاشته می‌شود. امید است مورد قبول خداوند تعالی گردد.

روزی که خبر انتصاب دکتر ابراهیم انصاری لاری به سمت استاندار بوشهر توسط هیئت دولت از طریق صدا و سیما شنیده شد احساس خوبی فرهنگ دوستان و سیاسیون را فرا گرفت. از اینکه شخصیتی فرهنگی و سیاسی مطرح در کشور و از افراد نزدیک آقای خاتمی (رئیس جمهور محبوب) استاندار بوشهر گردیده و از اینکه شخصی آشنا با مردم بوشهر زمام امور اجرایی و سیاسی استان را بعهده گرفته موجب خوشحالی گردید. از آن روز تا کنون بیش از پنج ماه می‌گذرد مدتی که هر روز آن برای این مردم می‌توانست شیرینترین و گواراتر از این باشد.

دراین مدت تلاش، کوشش و زحمات فراوانی صورت گرفته که اقدامات خوب و خدایسندانه و چه بسیار اقدامات عقیم نیز به دنبال داشته که اهم محسنات و معایب آن به شرح ذیل می‌باشد.

۱- از جمله اقدامات خوب، ابتکاری و پسندیده جناب آقای استاندار ارتباط نزدیک و آشنایی با مشکلات مردم شهرستانهای دور از مرکز استان (کنگان،گناوه،) می‌باشد. امید است با برنامه مشخص و اهداف تعیین شده تداوم یابد.

۲- تلاش و پیگیری استاندار با انجام مکاتبات و ملاقاتهای حضوری با ریاست محترم جمهور و وزیران قابل ستایش می‌باشد. امید است با توجه به دوستی و ارتباط نزدیک ایشان با جناب آقای خاتمی و وزیران جهت رفع محرومیت نهایت استفاده گردد.

۳- دوم خرداد این حماسه پرشکوه و پرعظمت فرهنگ ایران اسلامی را غنای دیگر بخشید. اصطلاحات: دولت پاسخگو، انتقاد شنوی، انتقاد پذیری، جامعه مدنی، تکثرگرایی و را در مردم بصورت عام و خاص مطرح کرد و می‌رود که در جامعه بصورت فرهنگی درآید. لزاستاندار دولت خاتمی که از اعضای ستاد مرکزی تبلیغات انتخاباتی وی و از دوستان نزدیک ایشان می‌باشد انتظار است به پاسخگو بودن، انتقاد شنوی و انتقاد پذیری توجه خاص داشته باشد. نه اینکه با ترشرویی و ناراحتی با افراد منتقد برخورد نماید و یا درصدد برآید آنهائیکه انتقادی یا سؤالی داشته‌اند به آنان پاسخ سؤالات را ندهد ویا به تلفن آنان پاسخ ندهد. و یا فلان همکار ایشان بگوید فلان شخص اگر انتقاد می‌کند یا ایراد می‌گیرد بعلت ندادن پست و مقام به ایشان است و . . .

۴- هنوز محور توسعه استان مشخص نیست هرچندگاه استاندار محترم در سخنرانیهایش با توجه به مستمعینش مطالبی دراین زمینه مطرح می‌سازد. روزی محور توسعه استان را گسترش مبادلات بازرگانی با کشورهای خلیج فارس، روزی دیگر آنرا از محورهای توسعه حذف و بجای آن توسعه صید و صیادی نام می‌برد. دیگر روز کشاورزی .خلاصه اینکه هنوز محورها مشخص نیست تا چه رسد به اینکه گامی درآن راه برداشته شود.

۵- انتصابات و گزینش افراد برای تصدی مسئولیتها دراین مدت بسی تردید نشانه ضعف مدیریت می‌باشد استاندار استراتژی مشخص و معین درجهت این امر ندارند. نمی‌دانند چه هدفی از بکارگماندن افراد برای تصدی مسئولیتها دارند. آیا هدف بهینه کردن و بالفعل نمودن استعدادهای بالقوه استان می‌باشد آیا اهداف سیاسی در نظردارند؟ آیا نظرشان رشد نیروهای بومی استان می‌باشد یا رشد نیروها بومی لار در این استان؟ یا قصد دارند نیروهای طرفدار رقیب آقای خاتمی رشد دهند یا نیروهای طرفدار آقای خاتمی؟ آیا نظرشان این است کارگزاران سازندگی در این استان رشد کنند یا هیات مؤتلفه یا خط امامیها؟

نهایتاً با توجه به منابع موثق افرادمورد پیگیری جهت تصدی مسئولیتها و همچنین منتصبین در این مدت نشاندهنده نداشتن هدف و استراتژی مشخص است و ذهنیت ذکر شده را تقویت نموده است.

۶- زمانیکه استاندار وارد استان شدند انتظار اقدام شجاعانه در برخورد با مسائل و معضلات استان از ایشان بود ولی با مرور زمانه این انتظار رنگ باخت و جای خود را به مسامحه و نگهداشتن خود بهرصورت در منصب جدید و ناراضی نکردن باندها و جریانات قدرت طلب در ذهنها تداعی کرد.

۷- درحالیکه تعدادی از استانداران کشور من جمله استاندار فارس جهت تصدی مسئولیتها در استانشان از هیچ نیروی غیربومی استفاده نخواهند کرد و نمی‌کنند. چرا در استان بوشهر، تمام فکر و ذهن استاندار این است که از نیروی غیر بومی خصوصاً شهرستان لار در تصدی مسئولیتهای استان استفاده نمایند. اگر منظور از این کار شایسته سالاری است مگر در این استان افراد شایسته وجود ندارند. چطور فقط شایسته ها در استان فارس و بخصوص شهرستان لار وجود دارند؟

۸- در زمانیکه رئیس جمهور محبوب در جهت ریشه کن نمودن رسومات غلط همانند تشریفات غیر ضروری گامهای خوبی برداشته است از استاندار آن دولت انتظار داریم به مراتب در این راستا تلاش و همت دو چندان نماید. ارتباط داشتن و شنیدن سخنان مردم، احساس همدردی، همدلی نمودن، عملاً مورد توجه و عنایت مردم است نه اینکه برای ملاقات، هفته‌ها در انتظار باشند و با رئیس دفتر کارلنجار بشوند و یا ماهها ایشان را نشود دید. گرچه ملاقاتها نمی‌تواند مشکلات عدیده استان را حل نماید ولی شنیدن درد و رنج مردم حداقل تسکین دهنده آنان باشد.

۹- استاندار بوشهر از شخصیتهای برجسته و خوب فرهنگی و سیاسی کشور می‌باشد. موارد ذکرشده فوق بر اساس شعارهای جناب آقای خاتمی رئیس جمهور محبوب مبنی بر پاسخگو بودن، انتقادپذیری دولت و مسئولان می‌باشد و از ایشان انتظار داریم از موارد بالا ناراحت نشده وجهت رفع نواقص تلاش کنند. بی‌گمان شخصی حامی و طرفدار آقای خاتمی از انتقادات و سؤالات ناراحت نشده و درصدد حذف منتقدان برنمی‌آید بلکه باید خوشحال و شادمان باشد که مؤمنین آئینه یکدیگرند و چاپلوس و متملق نیستند.

مجدداً متذکر می‌گردم استاندار با فرهنگ بوشهر دوست دارند دولت آقای خاتمی را در بوشهر سرافراز و سربلند گردانند و بوشهر را از بلایای محرومیت و درد و رنج نجات دهد و در این راستا تلاش شبانه‌روزی دارند. بدون‌وسیله از زحمات، تلاش و پیگیریهای ایشان در استان بوشهر کمال تقدیر و تشکر را می‌نمائیم موارد مذکوره جهت مأیوس کردن ایشان نیست بلکه صرفاً نمایاندن خطاهاست جهت رفع آن.

هفت سین جنگ

• حاج بهرام نکیسا

عیدنوروز در محور شلمچه بودیم، بچه‌ها گردان هفت سین جبهه را گرفته بودند. سوره یاسین، سجاده سبزه، سیم خاردار، سیم چین، سی میلف، سنگر، اوکه خود را وقف بچه‌های جنگ کرده بود ایام عید تحمل دوری آنان و حضور در شهر را نداشت با دستانی پر از نقل و نبات و تنقلات به خط شلمچه آمده بود.الفتی عجیب با برودچه‌های جنگ داشت.

آن سال، بچه‌ها شیرینی عید را از دستان شهید سیدجلال عین‌الملک گرفتند. یادش بخیر-

سومار در آتش سوخت!

دوشنبه مورخه ۷۶/۱۲/۱۸ بر اثر آتش سوزی ناشی از جوشکاری در موتورخانه لایروب سومار که حدوداً از ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه به وقوع پیوست، این لایروب در آتش سوخت .بر اثر این آتش سوزی که تا ساعت ۸ صبح روز بعدادامه داشت خسارت بزرگی به لایروب وارد گردید.باوجود اینکه عملیات نجات لایروب توسط تیمهای مختلف آتش‌نشانی و شناورهای نیروی دریائی، ملی نفتکش و اداره بندر تا پاسی از شب ادامه داشت این تلاشها فایدهٔ چندانی نکرد.

لایروب سومار یکی از چهار لایروب مؤثر سازمان بنادر و کشتیرانی می‌باشد که درصورت وقفهٔ لایروبی کانال معروف بوشهر مشکل تردد در کشتیرانی بوجود خواهد آمد و از اینرو زیان قابل توجهی به استان وارد می‌گردد. عملیان نجات شناور فوق از حالت نیمه غرق ادامه دارد و با وجود سعی فراوان اکیپ‌های مختلف تاکنون بی‌نتیجه بوده است.

یک لایروب بندر، وکشتیرانی بوشهر در آتش سوخت!

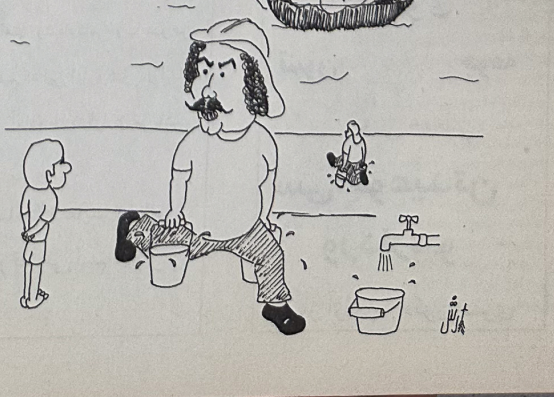

چرا بوشهری‌ها ظلم‌پذیرند؟

• سید عبدالله رضوی

هر چند که بنا نداشتم باین زودی‌ها چیزی بنویسم ولی چه کنم که گرد گاهی ایجاب می‌کند کلامی برزبان یا جملاتی بر کاغذ آورد. گر چه رشته تحصیلیم شیمی است و می‌ترسم ترکیب کلمات طوری صورت گیرد که محصول بدست آمده رنگی بوجود آید که مورد پسند نباشد ولی اجازه بدهید جملاتی را ترکیب و معادله‌ای بنویسم که امیدوارم مفید واقع شود.

روش بازدید وزرای محترم از استانها شیوه بسیار پسندیده‌ای است که انشاالله اگر ادامه پیدا کند که قطعاً به درخواست استاندار محترم چنین خواهد شد بسیار مفید خواهد بود و ای کاش هر کدام ازاعضای هیئت دولت که به استانها سفر می‌کنند بر حسب وظیفه با مردم سخن می‌گفتند و از مردم مستقیماً سخن می‌شنیدند، وزیر محترم کشور در دومین سفر خود «بعد از تصدی مجدد وزارت کشور» درجمع در جلسه شورای اداری حاضر شد. ابتدا استاندار بوشهر بعنوان نماینده دولت مسایل مشکلات را به حق بیان داشتند و پس از آن امام جمعه و نماینده محترم ولی فقیه سخنانی ایراد نمودند «به مردم استان بوشهر ظلم فراوانی شده است.» که اصل مطلب را همین جمله می‌دانم و ای کاش بدعت بیان مشکلات از استاندار نماینده دولت و امام جمعه نماینده ولی فقیه به سنت حسنه‌ای تبدیل می‌شد و چند نفر از مردم مستقیماً مشکلات را بیان می‌داشتند البته همان نیز قابل تقدیر و تشکر است، پیشنهاد اظهار نظر به مدیران در جلسات شورای اداری بخصوص در حضور مسئولین کشور، باید ارج نهاد ولی آنچه بیان آن لازم است ابتدا باید ریشه ظلم‌هائیکه به مردم وارد شده است بیان گردد. هر چند یک مورد آن توسط نماینده دشتستان یعنی متانت و حجب مردم بوشهر بیان شد اما اصل این نیست بلکه عوامل متعددی دست بدست هم داده و به مردم خوب چنین ظلم وارد شده است که: ۱- مردم مدیرین استان بوشهر بخاطر احترام به نظام هرگز برای مسئولین مشکل بوجود نیاورده‌اند. ۲- در طول چند سال گذشته متأسفانه هیچگونه نظارت مناسبی در استان انجام نشده است. ۳- نماینده‌های استان نیز بویژه در دو سال گذشته در مقابل مسایل استان بسادگی گذشته‌اند(شاید مقام شخصی آنها اجازه نداده است.) و هیچگاه بصورت جدی مشکلات مدیریتی استان را بررسی نکرده‌اند . ۴- محافظه کاری شدید مدیریت اجرائی استان - زیرا اکثر قریب به اتفاق سکوت را بر بیان حق ترجیح داده‌اند و هیچگاه بصورت مستقل بر تصمیم‌گیریهای غیر اصولی، کلامی برزبان جاری نکرده‌اند هرچند انگشت شماری به سیاستهای گذشته معترض بوده‌اند ولی چه فایده؟گرچه موارد زیاد دیگر وجود دارد ولی چه باید کرد تا ظلم گذشته تکرار نشود؟ پیشنهادات زیر به مدیریت ارشد و سایر مدیران ارائه می‌گردد.

۱- اندیشه از مدیرانی که مستقیماً در بوجود آوردن وضع گذشته مؤثر بودند شناسایی و ادامه چنان وضعی را ازآنان توسط مدیریت ارشد استان سلب گردد. ۲- با نظارت پیگیر از هرگونه سهل‌انگاری جلوگیری نمود. ۳- مدیریت ارشد استان هر چند که خوشبختانه تا کنون با جدیت از خودمحوری پرهیز کرده اما با وسواس و دقت بیشتر از هرگونه خلاف مقررات در شغل مدیریت اجرایی بپرهیزد. ۴- با انتصاب افراد شایسته و صاحبنظر در دستگاه اجرایی موتور اجرایی استان را به حرکت درآید. ۵ - مدیریت اجرایی نیز از این وضعیت بدست‌آمده حداکثر استفاده را بنماید و در اظهار نظرها کوتاهی نکنند.

۶- بدور از حب و بغض سیاسی از همه نیروهای قدرتمند استان استفاده شود.دو دست بدست هم دهیم و استان خود را آباد کنیم.(البته منظورم اندیشه افرادی نیستند که در دوم خرداد به مردم و رئیس جمهور توهین کردند) ۷- برای جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی از هم اکنون از زدوبندهای سیاسی برای دو سال آینده به شدت جلوگیری کرد. ۸- انتقادهای مخفیانه را به انتقادهای سازنده تبدیل نموده تامسئولین بدانند زیر زره‌بین هستند و با دقت درکار خود در سازندگی استان مؤثر باشند و همچنین از تمجیدهای غیرضروری پرهیز شود. ۹- توانمندان را تشویق وضعیفان را تذکر و خدای ناخواسته در صورت وجود اجرای نامالح با آنها برخورد قانونی شود. ۱۰- و بالاخره سفارشات و روابط کنار گذاشته شود و ضوابط حاکم گردد.

قلب بندر در آتش سوخت

• حاج خلیل مرادزاده

اصلاً کار ما دراین استان تأسف خوردن است، تأسف ب فرصتهای عمرانی ازدست رفته، تأسف از تعویض مدیریتها استان، تأسف از اینکه مدیر اولی بهتر از دومی بود و هر تأسف خوردن که چرا اینطور شد و آن طور نشد شاید هم این قسمت استان محروم بوده که سالهاست سختانمان را با تأسف شروع می‌کنیم.

بله همشهری باز هم تأسف، تأسف برای از دست دادن یکی سرمایه‌های عظیم این مملکت و حتماً مثل همیشه پاسخگویی نخواهد بود و حتماً الان بعضی‌ها برای رفتن به خارج و تعمیر آن اسب خود را زین کرده‌اند بله همشهری سومار!!! لایروب سومار یعنی یکی از بزرگترین لایروبهای جهان و مجهزترین آنها براثرغفلت در آتش سوخت و در حقیقت قلب اداره کل بندر که نه، دل تمام مردم دلسوخته بوشهر درآتش سوخت آنهم در مقابل چشمان حیرت زده تمام کارکنان اداره بندر و ازدست هیچکس هم کاری ساخته نبود و سومار با تمام هیبت خود به گل نشست. سومار یک بار در زمان جنگ در خرمشهر خود را از به گل نشستن رهانیده بود ولی با تاسف در زمان سازندگی به گل نشست این یعنی از دست رفتن سرمایه‌ای معادل بودجه عمرانی چند سال استان بوشهر.

انتخاب شورای اولیه حزب مدافعین جامعه مدنی در بوشهر

اولین نشست سراسری جمعی از فعالین دفاتر انتخاباتی سیدمحمد خاتمی از تمامی استانهای کشور درتهران برگزار شد. دراین نشست یک روزه که در حسینیهٔ شماره ۲ جماران برگزار شد، آقای موسوی لاری معاون رئیس جمهور و آقای حاجی وزیر تعاون و رئیس ستاد مرکزی انتخاباتی آقای خاتمی و تنی چند از از استانداران و مسئولان اجرایی استانها حضور داشتند.

از استان بوشهر نیز آل‌بویه،رضوی ،مذنب، کردگار، سراجی و حسینی در این جلسه شرکت داشته‌اند.سیدعبدالله رضوی مدیر کل تعاون استان در خصوص این جلسه به خبرنگار نسیم جنوب اظهار داشت که شرکت‌کنندگان این نشست اساسنامه و مرامنامه پیشنهادی جهت تشکیل حزبی تحت عنوان حزب اسلامی جامعهٔ مدنی ایران را به تصویب رساندند و همچنین بطور موقت هفت نفر را بعنوان اعضای هیئت مؤسس جهت پیگیریهای بعدی واخذ مجوز از وزارت کشور برگزیدند. همچنین سه نفرنیز بعنوان عضو علی‌البدل انتخاب شدند که یکی از آنها آقای آل‌بویه از بوشهر می‌باشدوی افزودکه این حزب بصورت فراگیر، در سراسرکشور عمل خواهد کرد و سیاست گذاری در آن بصورت متمرکز خواهد بود.

همچنین آل‌بویه در مصاحبه با خبرنگار ما گفت که دومین نشست باشکوه و حضور چشمگیر فعالین انتخابات ریاست جمهوری از سراسر کشور در یک فضای مطلوب برگزار شد. وی افزود که نفراتی که از استان بوشهر دراین جلسه شرکت کرده‌اند بصورت موقت بوده است و مقرر گردیده است که در اوایل خرداد ماه ضمن برگزاری مراسمی در سالگرد انتخابات روز هشتم ریاست جمهوری از بین اعضاء دفاتر انتخاباتی مرکزی و شهرستانهای استان هفت نفر با رأی کلیه اعضاء این دفاتر به مدت یک یا دو سال انتخاب گردند.

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، ورزشی

صاحب امتیاز : دکتر عبدالامیر خلف پور

مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده

مدیر اجرایی : مهندس محمد مهدی بنچاری

مدیر فنی : حسین ابوالحسنی

بخش ادبی : منوچهر آتشی

بخش مقالات : سید قاسم یاحسینی

بخش ورزشی : سید محمد سیدزاده

بخش هنری : حسین دهقانی

بخش اقتصاد : پرویز حاجیانی

بخش معارف : حجه الاسلام محمد فولادی

بخش سیاسی : خضرخلیلی

بخش خانواده : اعظم میرشکاری

بخش جوانان : محمدسعید فقیه

بخش عکاسی : عباس حیدری

چاپ ولیتوگرافی: چاپخانه علوی بوشهر،خ امام،خ شهید

آدرس: بوشهر، خ امام، خ فاطمیه، خ شهیدقیصی زاده

هفته‌نامه نسیم جنوب-تلفن: ۳۵۸۲۰ صندوق پستی

جناب آقای دکتر محمدحسن عزیزیان

غم از دست دادن مادر،دردی جانکاه است اما اراده ایزد توانا را هم گریزی نیست . برای جنابعالی و سایر بازماندگان در این مصیبت بزگ صبر و بردباری آرزو می‌کنم.

حسین حشمتی و خانواده

ساخت و نصب توری آلومینیومی

با اقساط شش ماهه

نشانی : بوشهر - اتوبان شهید چمران ، روبروی اداره کل قند وشکر

صنایع آلومینیومی دشتیاری زاده - تلفن : ۳۰۷۵۸

آرایشگاه موژان

آرایش عروس - گریم عروس - فر - صافی - میزامپلی

باهمراه داشتن وسایل بهداشتی

در خدمت شما بانوان عزیز

نشانی : خیابان مطهری - کوچه جنب پمپ بنزین. تلفن : ۳۱۰۶۱